جامع السلوک

ویژه اهل سنت

تالیف : حضرت مولانا امان الله نقشبندی مجدّدی رحمه الله

به اهتمام سید عبد الله نقشبندی مجدّدی

بسم الله الرحمن الرحيم

جامع السّلوک

مؤلّف

حضرت مولانا امان الله نقشبندی مجدّدی رحمه الله

به سعی و اهتمام

سیّد عبدالله نقشبندی مجدّدی

سر شناسه	:	نقشبندی مجدّدی، مولانا امان الله.
عنوان نام پدیدآور	:	جامع السلوک / مؤلف مولانا امان الله نقشبندی مجدّدی؛ به اهتمام سیّد عبدالله نقشبندی مجدّدی.
مشخصات نشر	:	تربت جام: انتشارات خواجه عبدالله انصاری،۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری	:	ج،۲۹۶ص.
شابک	:	978-964-2628-90-2
یادداشت	:	کتابنامه به صورت زیر نویس.
موضوع	:	۱. نقشبندیه ۲. تصوف ۳. شعر عرفانی — مجموعه ها
شناسه افزوده	:	نقشبندی مجدّدی، سیّد عبدالله.
رده بندی کنگره	:	۱۳۹۲ ۲ش/۲/۲۹۳ BP
شماره کتاب شناسی ملی	:	۳۱۳۱۵-۸۳م

جامع السّلوک

- مؤلّف: حضرت مولانا امان الله نقشبندی مجدّدی
- به سعی و اهتمام: خادم خانقاه پیـران کبار طـریقه عالیه نقشبندیه مجدّدیه شمسیه سیّـد عبدالله نقشبندی مجدّدی
- ناشر: خواجه عبدالله انصاری
- چاپ: چاپ اوّل این ناشر
- تیراژ: ۶۰۰۰ جلد
- قطع: وزیری
- صفحات: ۲۹۶ صفحه
- نوبت چاپ: چهارم ۱۳۹۲
- شابک: ۲-۹۰-۲۶۲۸-۹۶۴-۹۷۸
- قیمت: ۸۰۰۰ تومان

آدرس ناشر: تربت جام، خیابان قاضی محمد نعیم، پلاک ۱۰۹، تلفن: ۲۲۲۸۵۶۱-۰۵۲۸، ۰۹۱۵۸۹۰۱۸۴۰

پایگاه الکترونیکی: www.shamsiyeh.blogfa.com

ایمیل: s.abdolahnaghshbandi@yahoo.com

فهرست مطالب

مقدّمه

با سپاس از خداوندی که بر ما منّت نهاد و به ما هستی داد تا او را عبادت کنیم و معرفتش را حاصل نماییم و با صلوات بر روح گرانقدر سرور عالم خلقت، ختمی مرتبت، حضرت محمّد مصطفیﷺ.

این رساله که از نوشته‌های رئیس الاولیا، سرور اصفیا، محبوب الرّحمن، حضرت مولانا امان الله صاحب نقشبندی مجدّدی ـ قدّس سرّه ـ است و دربارهٔ مقامات عالیه نقشبندیه و دیگر طرق صوفیه سخن می گوید و آراسته به سخنان بزرگان طریقت، همچون حضرت امام ربّانی مجدّد الف ثانی رحمه‌الله و حضرت غلامعلی شاه دهلوی رحمه‌الله و دیگر مشایخ صوفیه است، حدود یک قرن پیش در کاکان بخارا به وسیله جد امجدم چاپ شد. سپس در سال **۱۳٤٦** هـ . ش توسط قبله گاهی‌ام حاجّ الحرمین الشریفین، شمس دوران، سرحلقهٔ عارفان، غوّاص دریای معانی، حضرت حاج شمس الحق نقشبندی مجدّدی، با افزودن مطالبی بر آن مجدداً چاپ گردید و پس از گذشت چندین سال از چاپ دوم این رسالهٔ شریف و کمیاب شدن آن، بنا به درخواست محبّان و مخلصان، این حقیر تصمیم به چاپ دوبارهٔ آن گرفتم و مطالبی از

جمله ختم خواجگان، حزب البحر، پند و اندرزهای بزرگان دین و . . . را به آن افزودم و با اعراب گذاری و ترجمهٔ آیات و روایات، سعی در ساده تر کردن آن برای استفادهٔ خاص و عام نمودم که امیدوارم مورد استفادهٔ همهٔ پویند گان راه حقیقت قرار گیرد.

شایان ذکر است که در این چاپ، باب به فصل تغییر نام یافته و مطالب کتاب که در چاپ‌های قبلی در **١٤** باب بیان شده بود، اکنون در **١٦** فصل شرح داده شده است. همچنین آنچه قبله گاهی‌ام، حضرت حاج شمس الحق نقشبندی مجدّدی به اصل مطالب این کتاب افزوده، در پایان کتاب در بخشی جداگانه به نام **ملحقات (١)** آورده شده و آنچه این حقیر به آن افزوده‌ام، در بخش **ملحقات (٢)** آمده است.

ناگفته نماند که این کتاب با وجود تلاش‌های بسیار در تصحیح و ترجمه آیات و روایات آن، خالی از لغزش و اشتباه نیست؛ از این رو، از خوانند گان محترم خواهشمندم که در آن به دیدهٔ اغماض بنگرند و چیزی که صواب می‌دانند، تذکّر دهند.

در اینجا شایسته است از همهٔ علمای بزرگوار و محبّان و مخلصانی که این حقیر را در امر تصحیح و ترجمه و تایپ یاری رساندند، تقدیر و تشکّر کنم؛ خداوند همه را به حرمت و عزّت حبیب خود سرفرازی دارین عطا فرماید.

و ما توفیقی الّا بالله علیه توکّلت و الیه انیب.

خادم خانقاه مشایخ کبار

سیّد عبدالله نقشبندی مجدّدی

مقدّمهٔ چاپ دوم

حمد و ثنای بی پایان مر خالقی را که از کمال قدرت خویش، خلقت گوناگون نموده و ملک و ملکوت را در یک لحظه به امر کُنْ به وجود آورده و از جمیع موجودات، انسان را به دوستی خود برگزیده و به انواع عنایات سرافراز ساخته و اسرار معرفت و انوار محبّت خود را به دل‌های عارفان انداخته است و صلوات بی نهایت به روح پاک صاحب لولاک، رسول الثقلین و تخت نشین عالم قاب قوسین، رئیس لشکر انبیا، رهبر قافلهٔ اتقیا و اصفیا، احمد مجتبی، محمّد مصطفیﷺ که دنیا را به آفتاب شرع روشن و منوّر ساخته و خلایق را از بادیهٔ ضلالت به راه راست آورده است.

آن شهنشاه سیّد دو جهان　　　عاجز از نعت او زبان و بیان

امّا بعد، پوشیده نماند که کتاب حاضر که مسمّی به **جامع السّلوک** است از تألیفات جدّ امجدم، غوث الطریقت و قطب الحقیقت، حضرت مولانا امان الله صاحب است که بیش از پنجاه سال پیش از این، در کاکان بخارا چاپ شده و نسخه‌های آن کمیاب و مندرس گردیده بود.

این جانب شمس‌الحق ابن مرحوم حضرت عبدالقیّوم صاحب ابن حضرت مولانا ولی الله صاحب ابن مولانا امان الله صاحب ـ مؤلّف کتاب ـ اقدام به تجدید چاپ کتاب حاضر به انضمام پنج مکتوب اندرزنامه از مکاتیب حضرت مجدّد الف ثانی رحمه الله و چند قصیده در نعت پیغمبر اکرم و ائمّهٔ دین و شجرهٔ مشایخ نقشبندیه ـ قدّس الله اسرارهم ـ و تعویذات مجرّب نمودم، امید است که موجب انتفاع عموم گردد.

حضرت حاج شمس الحق نقشبندی مجدّدی

مقدّمهٔ مؤلّف

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ وَ الصَّلاةُ وَ السَّلامُ عَلَى سَيِّدِ الْمُرْسَلِيْنَ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ صَحْبِهِ وَ الصَّالِحِيْنَ.

امّا بعد، بر ضمایر قدسی مظاهر برادران دین و روندگان راه یقین مخفی نماند که سبب تألیف این نسخه آن بود که این ضعیف کم بضاعت، امان الله ابن مولانا رحمت الله قندهاری ـ غفر الله له و لوالدیه و لجمیع المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات ـ خواست که آنچه از احوالات و مقامات این طایفه است و از خاک بوسی آستان قطب العارفین، غوث السّالکین، پیشوای اهل یقین، عاشق الله، محبّ الله، خواجهٔ خواجگان، پیر پیران، حاج الحرمین الشریفین، مقبول ربّ المشرقین و المغربین، وسیلتنا الی الله الصّمد، حضرت حاج دوست محمّد صاحب ـ نوّر الله مرقده الشّریف و برّد الله مضجعه اللّطیف و افاض علینا من فیوضاته و برکاته و نفعنا بعلومه و اسراره ـ به او رسیده است را از شکر این نعمت عظیم و طلب افزونی آن، به

موجب آیهٔ کریمه: ﴿لَئِن شَكَرۡتُمۡ لَأَزِيدَنَّكُمۡ﴾[1] با عباراتی مختصر و کثیر المعانی به رشتهٔ تحریر در آورد تا سبب رشد طالبان حق ﷻ شود و هر خاص و عام به اندازهٔ استعداد خود، از آن بهره بگیرد و این فقیر حقیر نیز به حکم حدیث: «مَنْ دَلَّ عَلَى خَيْرٍ فَهُوَ كَفَاعِله»[2] داخل ثواب گردد. بنابراین از فواید این راه آنچه از گل‌های عجایب و غرائب از گلشن اهل معنی جلوه‌گر بود، انتخاب نمودم، به حسب الحال موافق هر مدّعا در هر موقفی نگاشتم و آن را جامع جمیع سلوک و دوائر مجدّدیه نام نهادم و در سال **۱۲۹۳** هـ ق، در عهد سلطنت محبّ و معتقد درویشان، امیر شیر علی خان ـ زیّن الله سریر العزّ بوجوده و افاض علی العالمین بعدله و جوده ـ به زینت طبع آراسته شد.

بر خواطر دردمندان اهل شوق مخفی نماند که این فقیر، راقم این حروف، در اوایل طلب علم فقه و عقاید و تفسیر، در شهر قندهار اشتغال می‌نمودم. در اثنای شب در خواب دیدم که حضرت رسالت پناهی ﷺ مرا خطاب می‌کنند و می‌فرمایند: ای دیوانه! اذان بگو. وقتی از خواب بیدار شدم، مضطرب الحال و پریشان احوال گشتم و نهال محبّت آن سرور ﷺ را در فضای دل نشاندم. چون محبّت و دوستی آن حضرت ﷺ بالاتر از همهٔ سعادت‌هاست، از غلبهٔ محبّت به جناب سرور انبیا ﷺ تمام شب را نیاسودم و از سینهٔ من ذکر **هُوْ** بیرون می‌آمد.

---

۱. و اگر نعمت‌های الهی را شکر کنید، خداوند آن را برای شما زیاد می گرداند. ابراهیم/۷.

۲. کسی که دیگران را به کار خیر راهنمایی کند، پس او مانند انجام دهندهٔ آن کار است. المعجم الکبیر الطبرانی، ص ۲۲۷.

شب دوم به اشتیاق جمال با کمال آن حضرتﷺ خوابیدم. در این شب نیز به جمال چهرهٔ زیبای آن حضرتﷺ مشرّف شدم. شب سوم حضرت خضر﵇ را در خواب دیدم که متوجّه احوال من شده است و پس از چند روز، حضرت خواجه نقشبند﵀ و حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی﵀ و حضرت شاه غلام علی دهلوی﵀ را در خواب دیدم که از خمخانهٔ عشق، به این فقیر چاشنی محبّت را می‌چشاندند.

پس از آن، شور عشق و محبّت تا حدّی بر این فقیر غالب آمد که خواب و خوراک از من گرفته شد و بی‌تاب و بی‌قرار گشتم و رو به هر سو نهادم و خاطرم را از غیر خدا و تیرگی غفلت دور کردم، حیران و سرگردان در جستجوی پیر کامل و تکاپوی هادی آگاه دل روان شدم تا اینکه سعادت رفیق گشت و به خدمت سلطان شریعت و برهان حقیقت، غوث زمان، قطب دوران، پیر پیران، حضرت میان محمّد جان قندهاری مشرّف شدم و بر دست حق پرست آن حضرت مرید شدم و طریقت را اخذ نمودم.

به مدّت شش سال از حضرت ایشان سیر باطنی را ـ تا نفی و اثبات ـ کسب کردم. وقتی آن حضرت از این دنیای فانی به سرای آخرت رحلت نمود، این فقیر بسیار اندوهگین شدم و مدّت‌ها حیران و سرگردان بودم.

پس از آن به هندوستان سفر کردم و از شهری به شهری می‌رفتم و به زیارت هر عزیزی می‌رسیدم و دعا می‌طلبیدم تا اینکه به زیارت جناب حضرت ملّا خان محمّد

آخوند مشرّف شدم و از آن جناب نیز دعا گرفتم. آنگاه قصد سفر به جانب قطب العارفین، غوث السّالکین جناب حضرت میان سلیمان در ولایت سنگر نمودم. وقتی به زیارت شریف ایشان رسیدم، به دست مبارک ایشان بر این طریقه شریف بیعت[1] کردم و مدّتی در خدمت ایشان به کسب طریقت مشغول بودم.

در یکی از شب‌ها در خواب دیدم که حضرت میان سلیمان مرا خطاب می کند و می‌فرماید: شما از جانب ما مرخص اید؛ زیرا نصیب شما از این نسبت باطن در نزد ما نیست. فردای آن شب، وقتی به صحبت شریف ایشان حاضر گردیدم، بلافاصله فرمودند: ملّا امان الله صاحب زاده! نصیب شما در نزد این فقیر نیست، به طریقهٔ عزیزان دیگر رجوع کنید.

از این رو، این فقیر از آنجا رخصت طلبیدم و بنا بر امر شریف ایشان، به طرف شهر دهلی حرکت کردم. در بین راه، یک شب جناب قطب الاقطاب، فرد الاحباب، پیر و مرشد مان، مقبول بارگاه احد، حضرت حاج دوست محمّد صاحب ـ قدّس الله

۱. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ ٱللَّهَ يَدُ ٱللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ ۚ فَمَن نَّكَثَ فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِۦ ۖ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَـٰهَدَ عَلَيْهُ ٱللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ «هر آئینه آنانی که با تو بیعت می کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می کنند، دست خدا بالای دست ایشان است؛ پس هر که عهد بشکند، جز این نیست که به ضرر نفس خود می‌شکند و هر که تمام کند آنچه بر آن با خدا عهد کرده است، خداوند به او مزد بزرگ خواهد داد». (فتح/۱۰) شیخ اسماعیل در شرح تجلیات اکبریه می گوید: کسانی که با آن‌ها بیعت گرفته می‌شوند سه گروه‌اند: رسول، شیخ و پادشاه و کسی که توسط این سه گروه برای او بیعت گرفته می‌شود، حقیقتاً یکی است و آن خداوند متعال است و این سه گروه، گواهان می‌باشند از طرف خدای تعالی بر بیعت همین تابعان و برای این سه گروه شرایطی لازم است که خلاصهٔ آن، این است که در حکم خداوندی قایم و ثابت باشند. بر تابعان آنان که بیعت کرده‌اند با آن‌ها نیز شروطی می‌باشد که خلاصه و حقیقت آن، این است که از متبوعان خود پیروی کنند در هر چیزی که به آن دستور داده می‌شوند. طریقة الراشدین، فصل ٤، ص۱٤۹ – ۱۵۳ .

سرّه ـ خود را در خواب به من نمایان ساختند و بـه مـن فرمودنـد: نـزد مـا بیاییـد کـه نصیب شما در نزد ماست و خود را دیگر سرگردان و پریشان نکنید.

شب دوم نیز در خواب مشاهده کردم که آن حضرت ـ قدّس الله سـرّه ـ در برابـر من ایستاد و کلاه مبارک خود و میرزا جان جانان و حضرت شیخ[1] را بر سر مـن نهـاد. وقتی از خواب بیدار شدم، دیدم مرغ دلم با شوق بسیار زیاد به سوی حضـرت ایشان ـ قدّس سرّه ـ پرواز می‌کند.

بلافاصله روانهٔ قدم بوسی حضرت ایشان شدم و در ۲۸ ذی الحجّـة الحـرام در شهر جلالی به عَتَبه بوسی آستان شریف حضرت حاج دوست محمّد صاحب رسیدم و به محض ملاقات ایشان، به سبب توجّه و محبّت آن حضرت ـ قلبی و روحی فداه ـ آه و نعره و شورش کـه قبـل از ایـن بـود، سـاکن شـد و آرام یـافتم و دسـت ارادت بـه حضرت ایشان دادم و طریقـه شـریف را اخـذ نمـودم و تـا سـه سـال و پـانزده روز در خدمت حضرت ایشان به کسب نسبت باطن مشغول شدم.

توجّهات عالی آن حضرت باعث شد که طریقه نقشبندیه مجدّدیه و سـی و پـنج طریقهٔ دیگر را که از مشایخ کرام به حضرت ایشان رسیده بود، در مدّت کوتاهی کسب کنم و به درجات بلند و مقامات ارجمند فایض گردم. الحمد لله علی ذلک.

پس از مدّتی در سایهٔ عنایت حق ﷻ و شفقت و مرحمت آن حضرت ـ قدّس الله سرّه ـ این فقیر به اجازه و خلافت مطلق سرافراز گشتم، گرچه این فقیر خود را شایستهٔ این نسبت نمی‌بینم، بلکه لا شیء محض می‌باشم.

---

۱. حضرت شیخ ابوسعید رحمه الله.

آن حضرت ـ قدّس الله سرّه ـ خطاب به این فقیر با زبان درفشان خود فرمودند که الله تعالی وجود شما را آیه‌ای از آیه‌ها و رحمتی از رحمت‌های خود گردانیده که مانند آفتاب جهان تاب طلوع کرده است. امید به کرم الهی چنان است که همهٔ عالم را منوّر خواهد ساخت و مخلوق بی شمار از اثر صحبت شما، رنگین خواهند شد. قربان احسان حضرت شوم، این چه احسان است که در حق این ذرّهٔ بی‌مقدار فرمود!

بی لطف تو من قرار نتوانم کرد ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ احسان تو را شمار نتوانم کرد

گر بر تن من زبان شود هر مویی ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ یک شکر تو از هزار نتوانم کرد

و نیز فرمودند: اگر در بالای قلّه‌ها ساکن شوید، ان شاء الله تعالی از برکت پیران کبار ما، در لنگر شما هیچ گاه فتوری نخواهد رسید. همچنین خطاب به بنده فرمودند: اگر روی توجّه خود به سوی سنگ خارا نمایید، همچون موم انگبین، گداخته خواهد شد.

روزی این فقیر به هندوستان سفر کردم و شب در آنجا اقامت نمودم. از برکت آن حضرت ـ قلبی و روحی فداه ـ در میان آن خلایق چنان جذبات و حالات عجیب روی داد که به هر کس توجّه می‌کردم به زمین می‌افتاد و می‌خروشید و ذکر **هُوْ** از سینه‌اش بیرون می‌آمد و گرمی نسبت قلب، به مرتبه‌ای بود که چون از شوق الهی، قدرت بدن به حرکت می‌آمد و به صد نفر توجّه می‌نمودم، همه بیهوش می‌شدند و بی‌اختیار بر زمین می‌غلطیدند و بی‌خود و بی‌تاب محبّت حق سبحانه و تعالی می گشتند.

وقتی آن حضرت ـ قدّس الله سرّه العزیز ـ بر این احوال مطّلع شد و این خبر به گوش مبارک ایشان رسید، این فقیر را طلبید و فرمود: ملّا امان الله صاحب زاده! این چه حالت و کیفیّت است که در عالم به وجود آمده است و همهٔ خلایق را واله و حیران ساخته‌ای؟

این فقیر عرض کردم که ما نمی‌دانیم، آن‌ها همه از برکت و عنایت شماست که در وجود این لاشیء، گرمی و حرارت انداخته است که هیچ کس تاب آن را ندارد. پس فرمود: امید و توقّع به حق ﷻ چنان است که طریقهٔ پیران ما، همهٔ عالم و عالمیان را بگیرد. پس از آن به این فقیر فرمودند: برای سفر آماده شوید و به سوی هرات بروید که ان شاءالله تعالی نصیب مردم آن سرزمین از وجود شماست.

از این رو، بنابر امر شریف ایشان به سوی هرات حرکت کردم. قبل از سفر، ایشان عمّامهٔ مبارک خاصّ خود را با دست مبارک بر سر من بستند و یک جفت تسبیح عقیق سرخ و یک سجّاده نیز عنایت کردند و هنگام جدا شدن، ما را در آغوش گرفتند و فرمودند که بروید شما را به حق ﷻ سپردم. پس فقیر وداع گویان از خدمت آن حضرت ـ قدّس الله سرّه العزیز ـ جدا شدم و راه هرات را در پیش گرفتم.

چه نویسم که دل از داغ جدایی چون است

به قلم راست نیاید که ز حد بیرون است

وقتی به دیار گرزنک غورات رسیدم، مدّتی در آنجا اقامت نمودم و در آن سرزمین مورد قبول خاص و عام گردیدم و به افادهٔ طالبان حق ﷻ پرداختم و مریدان بسیاری از این فقیر بهره‌مند گشتند.

به برکت وجود شریف آن حضرت، کار این فقیر به جایی رسید که بسیاری از مریدان مشایخ که در این سرزمین بودند، به طریقه و ارادت این فقیر داخل شدند و بسیاری از فاسقان به صلاح آمدند و بسیاری از هوشیاران، بادهٔ بیخودی و جذبه چشیدند. قریب سی هزار نفر از این فقیر طریقه گرفتند و مرید شدند و به دوام ذکر[1] حق ﷻ اشتغال نمودند و صد نفر اجازه و خلافت یافتند و به هدایت راه مولا پرداختند.

در اینجا متن اجازه و خلافت مطلق که جناب حضرت پیر دستگیر من ـ قلبی و روحی فداه ـ این فقیر را به آن سرافراز ساخت، تیمّناً و تبرّکاً بیان می کنم.

---

۱. قَالَ اللهُ تَعَالَى ﴿فَإِذَا قَضَيْتُم مَّنَٰسِكَكُمْ فَٱذْكُرُواْ ٱللَّهَ كَذِكْرِكُمْ ءَابَآءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا﴾ «پس چون ارکان حج خود را ادا کردید، خدا را یاد کنید مانند یاد کردن شما پدران خویش را». بقره/ ۲۰۰ .

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «لَيُبْعَثَنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اَقْوَامٌ فِيْ وُجُوهِهِمُ النُّوْرُ عَلَى مَنَابِرَ اللُّؤْلُؤِ يَغْبِطُهُمُ النَّاسُ لَيْسُوْا بِاَنْبِيَاءَ وَلَا شُهَدَاءَ هُمُ الْمُتَحَابُّوْنَ مِنْ بِلَادٍ شَتَّى يَجْتَمِعُوْنَ عَلَى ذِكْرِ اللهِ يَذْكُرُوْنَهُ» «همانا در روز محشر بسیاری از قوم ها برانگیخته می شوند، در حالی که چهره هایشان پر نور است و بر منبرهای لؤلؤ نشسته اند و مردمان بر آن‌ها غبطه می خورند در حالی که آن‌ها نه انبیا هستند و نه شهدا، بلکه کسانی‌اند که با هم محبّت دارند و از شهرهای مختلف‌اند و فقط برای یاد کردن خدا جمع شده‌اند و یاد می‌کنند خدا را».

مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج۱۰، ص ۷۷؛ کنز العمال، ج۱، ص ۴۳۸.

بسم الله الرحمن الرحيم

هُوَ اللهُ الَّذِیْ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ نَحْمَدُهُ وَ نُصَلِّیْ عَلَی نَبِیِّهِ وَ نُسَلِّمُ وَ عَلَی آلِهِ الْکِرَامِ اَمَّا بَعْدُ فَیَقُوْلُ الْعَبْدُ الْفَقِیْرُ اللَّاشَیْءُ دوست محمّد نقشبندی احمدی کَانَ اللهُ لَهُ عِوَضًا عَنْ کُلِّ شَیْءٍ اِنَّ الْاَخَ الصَّالِحَ مُلَّا اَمَانُ الله صَاحِبْ سَلَّمَهُ اللهُ تَعَالَی عَنِ الْآفَاتِ الظَّاهِرِیَّةِ وَ الْبَاطِنِیَّةِ لَمَّا اَخَذَ الطَّرِیْقَةَ النَّقْشْبَنْدِیَّةَ مِنْ هَذَا الْمِسْکِیْنِ حَصَلَ لَهُ فَوَائِدُ وَ وَصَلَ اِلَی کَمَالَاتِ الطَّرِیْقَةِ الْاَحْمَدِیَّةِ، ثُمَّ تَوَجَّهْتُ اِلَیْهِ فِی الطَّرِیْقَةِ الْقَادِرِیَّةِ وَ الْجِشْتِیَّةِ وَ السُّهْرِوَرْدِیَّةِ وَ الْکُبْرَوِیَّةِ وَ الْمَدَارِیَّةِ وَ الْقَلَنْدَرِیَّةِ وَ الْقُشَیْرِیَّةِ وَ الْبَهَائِیَّةِ وَ الْفِرْدَوْسِیَّةِ وَ الطَّیْفُوْرِیَّةِ الشَّامِیَّةِ وَ الطَّارِیَّةِ وَ الطَّیْفُوْرِیَّةِ الْبِسْطَامِیَّةِ وَ الرِّفَاعِیَّةِ وَ الْهَمَدَانِیَّةِ وَ الشَّاذِلِیَّةِ وَ الْوَفَائِیَّةِ وَ الْمَدَنِیَّةِ وَ الْخَوَاطِرِیَّةِ وَ الْخِلْوَتِیَّةِ وَ الطَّالِبِیَّةِ والْخَاتَمِیَّةِ وَ الْغِرَابِیَّةِ وَالْاُوَیْسِیَّةِ وَ الرِّزْقِیَّةِ وَ الرَّاشِدِیَّةِ وَ الْبَکْرِیَّةِ وَ الْجَزُوْلِیَّةِ وَ الْمَهْدِیَّةِ وَالسُّهَیْلِیَّةِ وَ الْحَلَّاجِیَّةِ وَ الشِّعْبِیَّةِ وَ الصِّدِّیْقِیَّةِ وَ الْکَاذِرُوْنِیَّةِ وَ الْمُحَمَّدِیَّةِ وَ الْاَحْمَدِیَّةِ فَاَجَزْتُ لَهُ اِجَازَةً مُطْلَقَةً بَعْدَ الْاِسْتِخَارَةِ وَ حُصُوْلِ الْاِذْنِ مِنَ الله تَعَالَی لِاِرْشَادِ الطُّلَّابِ وَ اِلْقَاءِ السَّکِیْنَةِ وَ الْحُضُوْرِ فِیْ قُلُوْبِ الْاَحْبَابِ وَ اَخْذِ الْبَیْعَةِ الْمَسْنُوْنَةِ مِنْ طَالِبِی الطُّرُقِ الْمَذْکُوْرَةِ، فَهُوَ خَلِیْفَتِیْ وَ یَدُهُ کَیَدِیْ فَطُوْبَی لِمَنِ اقْتَدَی بِهِ؛

قَالَ اللهُ تَعَالَی ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ ٱللَّهَ يَدُ ٱللَّهِ فَوۡقَ أَيۡدِيهِمۡ﴾[1] لِکُلِّ الطُّرُقَاتِ الْمَذْکُوْرَةِ مَعْلُوْمَاتٌ فِیْ ضِمْنِ الطَّرِیْقَةِ النَّقْشْبَنْدِیَّةِ کَمَا هُوَ الْمَذْکُوْرُ فِیْ مَکْتُوْبَاتِ الْاِمَامِ الْاَجَلِّ الْمُجَدِّدِ لِلْاَلْفِ

١. فتح/١٠.

الثَّانِیْ نَاقِلًا عَنِ الْمَشَائِخِ الْکِبَارِ حَاضِراً فِیْ وَاقِعَاتِ الْحَضَرَاتِ النَّقْشْبَنْدِیَّۃِ وَ الْقَادِرِیَّۃِ وَ الْجِشْتِیَّۃِ وَ السُّهْرَوَرْدِیَّۃِ وَ غَیْرِ هِمْ مِنْ جَمِیْعِ مَشَائِخِ هٰذِهِ الطُّرُقَاتِ، اَنَّ التَّرْبِیَۃَ وَ تَحْصِیْلَ الْکَمَالَاتِ اَجَازَ لَهُ وَ رَخَّصَهُ فِی الْاِرْشَادِ وَ قُبِلَتِ الْجَمِیْعُ بِالْاِذْعَانِ فِیْ ضِمْنِ النَّقْشْبَنْدِیَّۃِ کَمَا هُوَ دَأْبُ هٰذِهِ اِلَی یَوْمِنَا.وَ الْمَسْؤُوْلُ مِنَ اللّٰهِ تَعَالَی اَنْ یَعْصِمَهُ عَمَّا لَایَلِیْقُ وَ یَحْفَظَهُ عَمَّا لَا یَنْفَعُ وَ اسْتِقَامَتُهُ عَلَی مُتَابَعَۃِ سَیِّدِ الْمُرْسَلِیْنَ آمِیْنَ آمِیْنَ آمِیْنَ یَارَبَّ الْعَالَمِیْنَ.

فصل اوّل

در بیان متابعت از سنّت و شریعت و حقیقت نماز

متابعت از سنّت رسول اکرمﷺ

الحمد لله که طریقهٔ پیران ما ـ قدّس الله اسرارهم ـ عُروةُ الْوُثقی[1] است؛ چنگ زدن به متابعت از حضرت رسالت پناهیﷺ و اقتدا به آثار صحابهٔ کرام است؛ در آن محرومی نیست، یافت بسیار است و فتوح بی‌شمار؛ بالجمله روش این حضرات، روش پاک رسول‌اللهﷺ و صحابهٔ کرام‌رضی‌الله‌عنهم است.

روش عارفان و سیر صالحان و سلوک[2] حضرات خواجگان و حرکات و سکنات ایشان، موافق شریعت، بر جادّهٔ سنّت و در راه صدق و صفاست و از بدعت و ضلالت

---

۱. ریسمان محکم.

۲. بدان که مقصود سلوک این است که معرفت اجمالی، تفصیلی گردد و استدلالی، کشفی شود. اگر چه در راه، امور زاید پیدا شوند، امّا در نهایت کار آن زواید پراکنده گردد و همان معارف شرعی بر وجه تفصیل معلوم گردد و از تنگنای استدلال به فضای اطلاق کشف می آید؛ یعنی همچنان که نبی اکرمﷺ آن علوم را از وحی اخذ می کرد، این بزرگواران از راه الهام، علوم را از اصل اخذ می کنند. علما این علوم را از شریعت گرفتند و به طریق اجمال آوردند.

و مخالفت شریعت و سنّت مبرّاست. روش این عزیزان نه رنگ تعطیل دارد و نه بوی تشبیه، بلکه محض نور هدایت و معرفت و اعتقاد اهل سنّت و جماعت است.

ای عزیز! بدان که حصول درجات ولایت، استقامت بر طاعت و رستگاری از آتش جهنّم است و دخول جنّت نعیم و تهذیب اخلاق، قرب و وصال ایزد متعال، ظهور معانی، مخالفت با هوای نفسانی، رضای حق ﷻ، عبادت با صدق و صفا، همهٔ مراتب علیا و سعادت دین و دنیا وابسته به متابعت سیّد کونین ﷺ است؛ هر کس خود را به متابعت از آن حضرت ﷺ آراسته سازد، سعادت بر جبین او آشکار می‌شود و کسی که از این دولت محروم بماند، داغ شقاوت بر پیشانی او پیدا می گردد.

خوشا سعادتمندِ صاحب دولتی که در روشنایی چراغ ﴿قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡ﴾[1] راه رود و در همهٔ امور، به اخلاق آن حضرت ﷺ اقتدا کند تا به واسطهٔ کمال متابعت، درهای سعادت گشاید و راه راست به سوی حق نماید؛ چرا که مقبولان درگاه احدیّت ﷻ و متّقیان انوار شریعت، آرزوی یک سنّت نبوی ﷺ را بهتر از صد چلّه و ریاضت‌ها می‌دانند و انجام هر عملی از اعمال آن حضرت ﷺ را با فضیلت‌تر از همهٔ عبادت‌ها می‌پندارند؛ زیرا حق ﷻ محبوب خود را به همان صفت، موصوف ساخته که نزد او محبوب و مقبول است. پس هیچ عبادتی بهتر و نیکوتر از متابعت آن حضرت ﷺ و هیچ سعادتی برتر از استقامت شریعت نیست.

---

۱. بگو (ای پیامبر) اگر شما خدا را دوست دارید، مرا پیروی کنید، خدا شما را دوست می‌دارد و گناهان شما را می‌آمرزد. آل‌عمران/۳۱.

نقل است که روزی، خادمی حضرت جنید رَحِمَهُ‌الله را در اواخر عمرش وضو می‌داد، خلال پایش را فراموش کرد. دست او را گرفت و آن سنّت را به جا آورد. گفت: ای بزرگوار! آیا در این لحظات آخر عمر، این اندازه رخصت نیست؟ حضرت گفت: آری، خداوند را در متابعت از سنّت یافتم.

ای عزیز! یقین بدان که جواهر انوار و دلایل اسرار به غیر از گنجینهٔ آن حضرت ﷺ آشکار نمی‌شود و گنج سعادت‌های دولت بی‌انتهایی به جز از خزینهٔ محمّدی ﷺ حاصل نمی‌شود؛ زیرا متابعت از آن حضرت ﷺ نعمتی افزون بر همهٔ نعمت‌ها و کرامتی از جانب حضرت بی‌چون است. هر کس که تقدیر سعادت برای او نوشته شده باشد، هر امری از امور شرعی را به کمال حسن و زیبایی در نظرش جلوه‌گر می‌سازند و کسی که شقاوت برای او نوشته شده باشد، هر حکم از احکام دین را نزد او سهل و بی‌مقدار می‌گردانند. ﴿ذَٰلِكَ فَضۡلُ ٱللَّهِ يُؤۡتِيهِ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ ذُو ٱلۡفَضۡلِ ٱلۡعَظِيمِ﴾[1].

نقل است که حضرت حق سُبحانَهُ‌وتَعالی به آن حضرت ﷺ خطاب فرمود: «ای حبیب من! همه عاشق من‌اند و من عاشق توام، همه رضای من جویند و من رضای تو می‌جویم»[2]. پس به یقین، مقبول آن حضرت ﷺ مقبول خداوند سُبحانَهُ‌وتَعالی است و خادم آن جناب، مخدوم هر دو جهان.

---

۱. این فضل خدا است، می دهد هر که را بخواهد و خداوند دارای فضل بزرگ است. حدید/ ۲۱.

۲. کلّ العبید یجتهدون فی طلب رضائی وأنا أطلب رضاک. لطائف الاشارات (تفسیر قشیری)، ج ۱، ص ۱۳٤ .

هر کسی را که به درگاه حضرت احدیّت ﷻ راهی گشاده‌اند، به سبب متابعت او و هر کس که تاج عزّت و قبایی بر سر وی نهاده‌اند، بـه پیـروی او و هـر کـه بـه درجـه ولایت رسیده باشد، با وساطت او و هر طالبی که به مطلوب خود فایض گشته باشـد، به سبب هدایت و عنایت اوست؛ زیرا مشتاقان جمال آن حضرت ﷺ و تابعان ایـشان از همهٔ کدورات ماسوا پاک گشته و به سبب کمال متابعت، کمال دولت یافته‌اند کـه آن‌را زوالی نیست و مطیعان آن جناب ﷺ از ظلمت غفلـت دور شـده و از چـشمهٔ سـعادت ابدی حیات یافته‌اند، که آن‌را هرگز مماتی نیست.

اگر سال‌ها بدون استقامت بر شریعت ریاضت بکشی، هرگز به مقصود نخواهی رسید و اگر عمری بدون متابعت از آن سـرور ﷺ در زهـد و عبـادت بگـذرانی، اصـلاً سزاوار قرب و وصال ایزد متعال نخواهی شد؛ چون حاملان امور شریعت و شـاهبازان میدان حقیقت، به این همه مراتب مشتاقی و مایهٔ محبوبی که رسیده‌اند، به دلیل کمال متابعت و پیروی از آن حضرت ﷺ بوده است و با نردبان شریعت، خـود را بـه فـضای عالم شهود رسانیده‌اند؛ زیرا که سر حلقهٔ محبوبان و سر دفتر مقبولان آن حضرت‌انـد. هر کس در پیروی و متابعـت از وی ﷺ بـسیار بکوشـد و در صـفات ذات مقـدّس آن حضرت ﷺ فانی گردد، از پایهٔ محبّی بـه مقـام محبـوبی مـی‌رسـد و از خـوان نعمـت احسان آن ســرور ﷺ به نعمتی که بالاتر از همهٔ نعمت‌های اوست، بهره‌ور مـی گـردد؛ زیرا هر دولتی که به مخدوم می‌رسد، به خادمش نیـز آن را بـه طریـق عـوض عنایـت می‌کنند و از راه کرم سرافراز می‌نمایند.

ای عزیز! دور افتادگی خلق از خدای ﷻ برای این است که به سنّت محمّدی ﷺ عمل نمی‌کنند و بر هوای نفس و شیطان تسلیم می‌شوند؛ چرا که هر قدر در انجام سنن و آداب شریعت کوتاهی کنند، همان قدر ظهور معانی بر آنان کمتر می‌گردد. امام اعظم رحمه‌الله برای خطای یک سنّت، نماز چهل ساله خود را قضا نمود.

پس اگر امری از امور شرعی و سنّتی از سنن نبوی ﷺ از سالک فوت شود، باید از آن بیمناک باشد و از خوف این حدیث: «مَنْ ضَيَّعَ سُنَّتِيْ حَرُمَتْ عَلَيْهِ شَفَاعَتِيْ»[1] بر خود ماتم بگیرد و در تلافی آن بکوشد تا از جناب آن حضرت ﷺ شرمنده و سرافکنده نشود و در روز قیامت در سایهٔ عنایت آن حضرت ﷺ امیدوار شفاعت باشد؛ چنانچه آن حضرت ﷺ فرموده است: «مَنْ اَحْيَى سُنَّتِيْ فَهُوَ مِنَ الْفَائِزِيْنَ وَ مَنْ تَرَكَ سُنَّتِيْ فَهُوَ مِنَ الْخَاسِرِيْنَ»[2].

از بشر حافی رحمه‌الله نقل شده است که گفت: شبی حضرت محمّد مصطفی ﷺ را در خواب دیدم. آن حضرت ﷺ فرمودند: ای بِشر! هیچ می‌دانی که خدای ﷻ تو را برگزیده و مقام و مرتبهٔ تو را بلند گردانیده است. گفتم: نه یا رسول الله. فرمودند: برای این است که در متابعت از من بسیار کوشیدی و سنّت مرا به جای آوردی و حرمت صالحان را نگاه داشتی.

---

۱. هر کس که سنّت مرا ضایع سازد، شفاعت من بر او حرام می شود. تفسیر حقی (روح البیان)، سورهٔ نساء، باب۶۵، ص۸.

۲. هر کس سنّت مرا زنده گرداند، از رستگاران است و هر کس سنّت مرا ترک کند، از زیان کاران است. عَن ابْن عَمْرو أَن النَّبی صلی الله عَلَیْهِ وَسلم قَالَ: فمن کانت فترته الی سنّتی فقد اهتدی و من کانت الی غیر ذلک فقد هلک. مفتاح الجنّة فی الاحتجاج بالسنة، ج۱، ص۱۳.

هنگامی که سالک سنّتی از سنن نبـوی ﷺ را بـه جـا آورد، حـق تعـالی نـوری در دلش پدید می‌آورد که ظاهر و باطن وی را صفا و جلا می‌بخشد و صفات زشـت او را به صفات پسندیده مبدّل می‌سازد و به جای نفس حیوانی، نفس قُدسی را قـائم مقـام می گرداند.

ای عزیـز! اگـر بـدانی کـه سـرور انبیـا ﷺ متابعـان خـود را کـه قـدم بـر قـدم آن حضرت ﷺ می گذارند، چه شربت معنی چـشانیده و بـر چـه اسـرار مطّلـع گردانیـده است، هرگز به اندازهٔ سر مویی از متابعت آن حضرت ﷺ روی بر نمی گردانی.

جمعی از شوریده بختان که نور سنّت نبوی ﷺ را با تاریکی‌های بدعت پوشـانده و خود و تابعان خود را در ضلالت انداختـه‌انـد، ایـن همـه کـج‌فهمـی آن‌هـا از کمـال شقاوت و کم‌سعادتی است؛ چرا که حسن و جمال شـریعت در دیـدهٔ آن‌هـا جلـوه‌گـر نگشته است.

حضرت مجدّد الف ثانی ـ قدّس سرّه الـسّامی ـ فرمـوده‌انـد: هـر نعمتـی و هـر دولتی کـه در اسـلام اسـت، بـه حکـم ایـن آیـهٔ کریمـه: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗا﴾[1] بر سرور عالمیان تمام گـشته و بر شجرهٔ دین، ثمرهٔ کمال بخشیده است.

دیگر بدعت در امور دین و مخالفت بـا سـنّت نبـوی ﷺ و قـرآن کـریم، سراسـر خسارت است. پس هرگز با کسی که از سنّت رسول خدا ﷺ متابعت نمی کند و آداب

۱. امروز دین شما بر شما کامل و نعمت من بر شما تمام شد و برای شما به دین اسلام راضی شدم. مائده/۳ .

دین را رعایت نمی‌نماید همنشینی نکن، بلکه اگر صد هزار تصرّف و خوارق عـادت از وی مشاهده کردی، ولی او را بـر خـلاف سـنّت و کتـاب دیـدی، هرگـز فریفتـۀ آن نشوی؛ چرا که آن خوارق از کرامات اولیا نیست، بلکه اسـتدراج اسـت کـه بـه سـبب ریاضات شاقّه و خلاف نفس و هوا، برای جوگی (مرتـاض) نیـز حاصـل مـی‌شـود. کرامت اولیاء الله و ولایت او، تابع نبوّت نبی ﷺ است؛ هر کس به متابعت هوای نفس رود، متابعت نبی ﷺ را از دست می‌دهد و منصب ولایت و درجۀ قرب برای وی نیـز حاصل نخواهد شد. اگر چه ولایت ولی دارای شروطی است که هر یک در محل خود خواهد آمد.

امّا شرط اعلی و اکمل و اولی و افضل که اساس سیر و سلوک و قیام ولایـت بـه آن مربوط است، متابعت از آن حضرت ﷺ در همۀ امـور جزئـی و کلّـی اسـت؛ ماننـد درخت که بدون ریشه سـرسبز نمی‌شود و سقفی که بی‌ستون برقرار نمی‌ماند.

استقامت بر شریعت

شریعت[1] پایه و اساس طریقت و حقیقت است؛ اگر سالکی بدون اسـتقامت بـر شریعت بخواهد که مراتب طریقت و حقیقت را بپیماید، دیوانگی محض است. پس هر کس در پیروی آن حضرت ﷺ راسخ‌تر باشد، به درگاه الهی مقبول‌تر است.

---

۱. بدان که شریعت را صورتی است و حقیقتی. صورتش آن است که علمای ظاهر به بیان آن متکفّل اند و حقیقتش آن است که صوفیه علیّه به آن ممتازند. نهایت عروج صورت شریعت تا نهایت سلسلۀ ممکنات است. پس از آن اگر در مراتب وجوب سیر واقع شود، صورت با حقیقت آمیخته خواهد بود و این معامله امتزاج نیز تا عروج به شأن العلم است که مبدأ تَعیّن سیّد البشر ﷺ است. بدان که شریعت و حقیقت، عین یکدیگرند و در حقیقت، این دو از هم جدا نیستند. فرق اجمال و تفصیل، استدلال و کشف و غیبت و

اکثر طایفهٔ فقرای اسمی و رسمی که از هوای نفسانی، بی‌استقامت شریعت در حصول مراتب طریقت و حقیقت ادّعای قرب و معیّت می‌کنند، محض خامی و خودبینی آنان است؛ چون در این زمان، مجلس جویان و بیهوده‌گویان بسیارند. مبادا از راه غلط، جویندهٔ صحبت آن‌ها شوی و از نور شریعت بی‌بهره و بی‌نصیب بمانی؛ چنانچه بعضی درویشان گندم‌نمای جو فروش این معنی، ظاهر را با لباس فقر آراسته و باطن خویش را با حرص و هوا خراب ساخته‌اند؛ مانند صیّاد، دامی نهاده و مرغان کور باطن را گرفتار کرده و دکان شیخی و مشایخی را گرم ساخته و از روی ریا و تزویر، عوام را معتقد گردانیده و اغراض دنیوی خویش را برآورده اند ـ معاذ الله ـ بدترین افراد کاینات ایشان‌اند که راه خدا را وسیله دنیای دنی ساخته و از خدا، دور و مهجور مانده‌اند؛ آراستگی ظاهر ایشان همچون سبزه‌ای است بر روی مزبله[1].

فردای قیامت، حق ﷻ به آن ریاکاران می‌فرماید: شما آن کسانی هستید که در دنیا مرا برای دوام اغراض دنیوی طاعت می‌کردید و بدان سبب از خلق، توقّع سلام و ثنا می‌داشتید و حاجات خود بر می‌آوردید، امروز شما را هیچ نصیبی نیست؛ زیرا آن‌ها دین را به دنیا فروختند و از سیر منازل راه محروم ماندند.

شهادت است. احکام و علومی که به موجب شریعت آشکار و معیّن شده اند، پس از تحقّق به حقیقت حقّ‌الیقین همین احکام و علوم منکشف می گردند و از غیبت به شهادت می آیند و رنج و محنت کسب و عمل، از بین می رود و علامت وصول به حقیقت حقّ‌الیقین، مطابقت علوم و معارف آن مقام با علوم و معارف شرعی است و اگر به اندازهٔ سر مویی مخالف با شریعت باشد، رسیدن به حقیقت حقائق، ممکن نیست. برای کسب اطّلاع بیشتر در این موضوع مراجعه کنید به مکتوبات امام ربانی رحمه الله، دفتر اوّل، حصّهٔ دوم، مکتوب ٨٤، ص ٧٧ و ٧٨ .

١. جای ریختن خاکروبه و سرگین.

بعضی جاهلان شوریده بخت، ریش و سبیل را تراشیده، همچو زنّار[1] رشتهٔ سیاه به گردن انداخته و از نور شریعت محروم مانده، مقیّد به شرب، بنگ[2] و کوکنار[3] گشته و نام بی‌قیدی بر خود نهاده و در قید شیطان گرفتار شده و بازی و بی‌نمازی را طریقهٔ ملامت قرار داده و با این همه، این روش را راه خداپرستی دانسته‌اند. نه عقل دارند و نه علم که تهذیب اخلاق و ازالهٔ امراض قلبی نمایند. نه شوق دارند و نه ذوق که به مستی از هوا پرستی باز آیند. خود پرستان کور باطن‌اند که راه دین و اسلام را گم کرده و در ضلالت افتاده‌اند؛ چون بار شقاوت آن‌ها را چنان فرو گرفته است که اصلاً عیب خود را نمی‌بینند و با انواع فریب و حیله، خود را خدا جو نشان داده و عمری در این راه به سر برده‌اند، لیکن چون نفس و شیطان راه باطل را با راه حق مختلط گردانیده، همه در غلط افتاده و راه حق را در عمل کردن به خلاف شریعت یافته‌اند.

صد هزار آفرین بر مردی که به روش سیّد عالمﷺ عشق بازی کند و به روش صحابهٔ کرام و تابعین و تبع تابعین و سلف صالحان و مشایخ دین‌رضی الله عنهم، راه خدا را بپیماید و حسن و قبح این راه و فریب نفس بد خواه را بشناسد و به اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده و سنجیده، ظاهر و باطن خود را آراسته سازد و به اندازهٔ سر مویی با شریعت مخالفت نکند؛ چون شریعت وسیله‌ای برای معرفت الهی است؛ هر کس وسیله را رها کند و از دین خود روی گرداند، هرگز به مقصود نخواهد رسید.

---

۱. نوار یا گردنبندی که نصاری با صلیب کوچکی به گردن خود آویزان می کنند.

۲. حشیش.

۳. خشخاش.

سیّد الطایفه گفت: همهٔ راه‌های رسیدن به حق را بسته‌اند، مگر کسی که به راه دین محمّد مصطفی ﷺ برود، به خدا می‌رسد؛ پس سعادتمندان ازلی که قدم در این راه نهادند، شرایط سلوک را دانستند و به آن عمل کردند. احتیاط در همهٔ امور مرضیه و نامرضیه، از جمله واجبات است. اگر طالب خدا در یک شرط از شروط کوتاهی کند، در سلوک او سستی می‌افتد و از مقصد خود دور می‌ماند.

اوّل آنکه از گناهانی که در عمر گذشته خود مرتکب شده است، توبه کند؛ یعنی هر گناه که انجام داده است به یاد آورد و از آن نادم و پشیمان باشد و به تضرّع و زاری و به استغفار مشغول شود و از جناب حضرت احدیّت ﷻ با کمال عجز و نیاز مغفرت بطلبد؛ چون استغفار باز دارنده از آتش سوزان، کلید درهای بهشت، بخشایندهٔ لذّت‌های جنّت و گشاینده درهای رحمت است. «اَلتَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ»[1]. باید از صدق دل چنان توبه کند که دیگر دلش به گناه، آلوده نگردد و هیچ گاه فکر گناه به ذهنش خطور نکند. ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ تُوبُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ تَوۡبَةً نَّصُوحًا﴾[2].

امّا توبهٔ کاملان[3] اهل معنی، برای آن است که اگر همهٔ اسباب بازدارنده از حق بر وی ظاهر شوند و پرده و حجاب غفلت آورند، نتوانند یک لحظه او را از حق ﷻ غافل کنند و همچنین وی بر جادهٔ شریعت و در متابعت از سرور دین و دنیا ﷺ چنان استوار

---

۱. توبه کننده از گناه مانند کسی است که بر او گناهی نیست. سنن ابن ماجّه، ج۲، ص۱۴۱۹.

۲. ای کسانی که ایمان آورده اید! به سوی خدا توبه ای کامل کنید. تحریم/ ۸ .

۳. در اینجا توبهٔ کاملان را بیان کرده تا معلوم گردد که توبهٔ آن‌ها علاوه بر ترک منکرات و ترک گناهان و ثابت بودن در شریعت، از غفلت هم توبه می‌کنند؛ به طوری که یک لحظه غفلت از خدا را برای خود نمی پسندند و دائم به یاد خدا هستند.

و ثابت قدم باشد که هیچ امری از امور شرعی و هیچ عملی از اعمال آن حضرتﷺ از وی ترک نشود؛ زیرا ولایت جز با متابعت از آن حضرتﷺ، حاصل نمی‌شود و راه معرفت جز با استقامت در دین گشوده نمی‌گردد. ﴿مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَدۡ أَطَاعَ ٱللَّهَ﴾[1].

آنچه ذکر و شغل از طریقت فرا گرفته است، شب و روز به آن امر مشغول باشد و در هر قدمی از آن غافل نشود، تا ثمرهٔ آن، که سعادت هر دو جهان و دولت جاودان است، آشکار گردد و رابطه[2] و محبّت و اتّحاد و سر رشته اخلاص و اعتقاد با پیر طریقت برایش حاصل شود و بر افعال و اقوال او اصلاً اعتراض نکند و در رنگ او فانی گردد و هر چه فرماید، با جان و دل قبول کند تا ابواب فیض و سعادت همیشه گشوده باشد. «اَلشَّيْخُ فِيْ قَوْمِه كَالنَّبِيِّ فِيْ اُمَّته»[3].

دل را به یاد خدا و عبادت حق‌ﷻ مشغول دارد و فقط متوجّه مقصود باشد؛ چرا که یاد خدا با هجوم خواطر و طاعت با تفرقهٔ دل اصلاً فایده‌ای ندارد و هر عبادتی که

---

۱. کسی که از پیامبر پیروی بکند، از خدا پیروی کرده است. نساء/ ۸۰ .

۲. رابطه عبارت است از حفظ صورت شیخ در غیاب او در مدرکه و یا در دل خود و یا رو به روی چهرهٔ خود و یا اینکه صورت خود را تصوّر کند که این صورت شیخ است و این روش ارتباط، فایدهٔ صحبت را می‌دهد و برای او کیفیّت غیبت و فنای از نفس خود حاصل می‌شود و همین معامله را تکرار کند تا برای او ملکه گردد و اگر در رابطه سستی ظاهر شد، صورت شیخ را در خیال خود محفوظ دارد به حکم حدیث شریف: «اَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ اَحَبَّ» «شخص همراه کسی است که او را دوست دارد» (صحیح بخاری، ج۸، ص۳۹). پس صورت او را حفظ کند و ثابت داشته باشد و به اوصاف شیخ خود در همهٔ احوال متّصف شود. وقتی رابطه بر سالک غلبه یابد، پس صورت شیخ خود را در هر چیز می‌بیند که به این حالت، فناء فی الشیخ گفته می‌شود که گفته‌اند: فناء فی الشیخ مقدّمهٔ فناء فی الرسول و فناء فی الله است.

۳. شیخ در میان قوم خود، مانند نبی در میان امّت خود است. جامع الاحادیث، ص ۳۹۴.

انجام می‌دهد، با اخلاص باشد؛ زیرا عبادت بی‌اخلاص، مانند درخت بی‌ثمر است که اصلاً نتیجه بخش نیست.

اخلاص این است که از خدا جز خدا نخواهد[1] و هر عبادتی که انجام می‌دهد در پنهان و آشکار یکسان و خالص برای خداوند ﷻ باشد و هر عمل نیکی که انجام می‌دهد، آن را به میزان اعتبار سنجد[2]. اگر عبادت سالک برابر کوه باشد باید به مقدار کاه نیز در نظرش نیاید، بلکه عبادت خود را به رنگ معصیت داند تا نخوت و غرور در او پیدا نشود و از نظر خداوند ﷻ نیفتد.

حقیقت نماز

حضرت رسول‌الله ﷺ فرموده است: «اگر نماز او را از غفلت و پریشانی خاطر باز ندارد، برای او فایده‌ای جز دوری و حرمان نخواهد داشت».

در **مسلک** آمده است که درویشی صاحب وقت نماز می‌خواند، باران شروع به باریدن کرد؛ دلش به طرف حجره رفت که مبادا از سقف خانه آب چکیده باشد. از گوشهٔ مسجد ندایی آمد: ای درویش! بدین نماز که می گزاری بر ما منّتی نیست؛ چرا که هر چه در تو لطیف است به خانه می‌فرستی و آنچه در تو کثیف است آنجا

---

۱. یعنی فقط طالب ذات باشد و از صفات یادش نیاید؛ چنانچه در مکتوبات شریف هم همینطور بیان شده است. چه خوش فرموده عارف حقّانی، خواجه عبدالله انصاری رحمه‌الله : هر که آید از تو چیزی خواهد، من آمده‌ام از تو، تو را می‌خواهم. همچنین هر عبادتی که بجا می‌آورد، فقط هدف و مقصد او رضای حق ﷻ و بجا آوردن امر حق ﷻ باشد، نه اینکه هدف از عبادت، بهره و مقاصد نفس او باشد.

۲. همهٔ اعمال نیکی که بجا می‌آورد، اوّل بسنجد که برای ریا و سمعه و شهرت نباشد. بدون نیّت اقدام به عملی نکند تا معلوم گردد که این عمل فقط برای رضای خداست تا به مقامی رسد که همهٔ اعمالش برای رضای خدا باشد.

می گذاری. چون در نماز هر خیالی که بـه غیـر از حـق در قـوّهٔ متخیّلـه جـولان کنـد، ظلمت است و قابل قبول درگاه حضرت احدیّت ﷻ نمی‌باشد.

نقل است که ابوجحیم حذیفه رحمه الله جامهٔ پشمی سیاهی که بر روی آن علم سـفید بود برای رسول‌الله ﷺ هدیه آورد. رسول‌الله ﷺ آن را پوشید و با آن نماز گزارد. وقتـی از نماز فارغ شد، آن جامه را از تن مبارک در آورد و فرمـود: ای عایـشه! ایـن جامـه را بـه ابوجحیم باز گردان؛ وقتی به آن نگاه کردم نزدیک بود کـه مـرا بـه غیـر حـق مـشغول گرداند[1].

بنابراین احتیاط در همهٔ امور و باز داشتن دل از خیالات غیر، برای هـر سـالک از جمله واجبات است؛ چون هر سالکی که در نماز، جمعیّت باطن نیابد و نور نمـاز بـر دلش نیاید، سلوک او نزد اهل طریقت سراسر ابتر است.

بدان که نماز بر سه قسم است: نماز عوام، نماز خاص و نماز خاص‌الخاص. امّا نماز عوام آن است که به طریق رسم و عادت و با دل غافل ادا مـی‌کننـد؛ چـون از روی حکم[2] گرچه ادا می‌شود، امّا خالی از صـدق و صفاسـت. ایـن نمـاز همچـو گـردوی بی‌مغز و جسم بی‌جان است. حضرت رسول اکرم ﷺ فرمودنـد: «بـسا کـسانی کـه از نماز و روزه جز رنج و ماندگی حاصل نکنند»[3]؛ یعنی در ظاهر، آن را ادا می‌کنند، ولی جمعیّت باطن ندارند و در رکوع و سجود و قومه و جلسه احتیاط نمی‌کننـد و از روی

---

۱. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۹۱.

۲. یعنی از نظر شریعت.

۳. مسند امام أحمد بن حنبل، ج ۱۵، ص ٤٢٨.

عادت و به طور غافلانه و بی‌ادبانـه نمـاز مـی گزارنـد و چـون حـضور بـاطن ندارنـد، نمی‌توانند دل را از تفرقه جمع کنند و در رکن ظاهری نیز احتیاط نمـی کننـد. از روی انصاف بنگر که آیا این قسم نماز می‌تواند شایستهٔ درگاه ربّ‌العزت باشد؟!

می گـزاری از نماز غیـر آن[1] | لیک یک ذره نداری ذوق آن
ذوق باید تا دهد طاعات بر | مغـز باید تا دهـد دانه شجـر
دانهٔ بی مغز کی گردد نهال | صورت بی‌جان نباشد جزخیال
طاعتش نغز است معنی نغز نه | جـوزها بسیار در وی مغـز نه

نماز وقتی نقاب از چهره می گشاید که دل جز با ذات اقدس سبحانه و تعالی با چیـز دیگـری برابری نکند[2] و باطن از خطرات غیر پاک باشد.

امّا نماز سالکان خاص که روندگان راه سعادت‌اند، ایـن اسـت کـه وقتـی سـالک متوجّه نماز می‌شود و طهارت ظاهر می‌کند، باطن را بـا آب توبـه و اسـتغفار بـشوید و سرمایهٔ ذوق و شوق را که جلا بخش مذاق جان است، بجوید و تـن را کـه جامـهٔ روح است، از آلایش طبع و اوصاف بشری پاک سازد و هرگاه به محل نماز قدم می گـذارد، دل را که محلّ ظهور انوار و اسرار حضرت کبریاست سبحانه و تعالی از خطرات غیر منزّه گرداند و وقتی روی ظاهری به سوی قبله می‌کند، روی دل و توجّه باطنی به سوی قبلهٔ حقیقی آورد و نظر بر دل گمارد. وقتی تکبیر می گوید، از هر دو جهان دل بریـده و بـر دنیـا و

۱. یعنی همان طور که در نماز ذوق و لذّت نداری، در دیگر طاعات و عبادات هم نداری؛ پس بر اصل کار فکر کن کـه از چـه سـبب، ایـن لذّت و ذوق عبادت را گم کرده‌ای. جای تعجّب است که از مناجات و راز و نیاز با معبود خود، ذوق و لذّت نبری.
۲. یعنی دل از نقوش کونین، مصفّاً و پاک گردد و ماسوای حق از دل محو گردد.

آخرت تکبیر[1] کند و هنگامی که بر بساط قرب بر بندگی می‌ایستد، حق ﷻ را حاضر و ناظر بداند و با کمال ادب و حضور به کلام مَلِکِ علاّم، که رساننده به درجات علیاست، مشغول شود. وقتی به رکوع می‌رود، با کمال شکستگی و سرافکندگی و با خضوع و خشوع، انانیّت نفس را از سر بیرون کند و آنگاه که به سجده می‌رود، نیاز و ذلّت خود و عظمت و جلال احدیّت حضرت کبریایی ﷻ را ملاحظه کند و وقتی همهٔ ارکان را به جا آورد، بر بساط قرب بدون تشویش اغیار و با دل هوشیار بنشیند و زبان را همراه با حضور و آگاهی به دعا و ثنا بگشاید و وقتی سلام می‌دهد، با خودی خود وداع کند و غرق مشاهدهٔ جمال حضرت احدیّت ﷻ گردد تا به واسطهٔ نماز، روح نمازگزار به عالم قدس عروج کند و حقیقت نماز چهره گشاید.

ای نمازت تاج شاهی می دهد بل تو را از خود رهایی می دهد
نقد هستی محو کن تو در نماز تا بگویی پیش حق راز و نیاز

امّا نماز عارفان خاص‌ّالخاص، این است که تن در عبادت و دل در حضور[2] و جان در محل انس و قرب و نفس فنا در فنا[3]، همچون عارف کامل به نماز در می‌آید.

---

۱. مراد از تکبیر در اینجا این است که به جز حق ﷻ همه را فراموش کند. همانطور که دنیا حجاب او نشود، آخرت هم حجاب او نگردد. در صورتی که اسماء و صفات حق ﷻ باید او را از طلب ذات حق ﷻ باز ندارد و در تجلیّات اسماء و صفات اکتفا نکند و طالب ذات باشد؛ پس در این صورت به طریق اولی باید که دنیا و عقبی او را حجاب واقع نگردد.

۲. حضور عبارت است از حضور بنده با حق ﷻ بعد از بی‌خودی و غیبت او از مخلوق (غایب بودن از مخلوق بطوریکه مخلوقات از یادش رفته باشند)؛ به این معنی که گویا حاضر با حق تعالی است و آن به سبب غالب بودن ذکر حق بر دل او و همیشه بودن ذکر در اوست. پس این شخص با دل خود در حضور ربّ متعال حاضر است و حضور او با حق تعالی به اندازهٔ بی‌خودی او از خلق است؛ بی‌خودی او هر طور باشد، حضور او نیز همان طور است. بنابراین هرگاه گفته شود که فلانی حاضر است به این معنی است که وی با قلب خود با پروردگار خود حاضر است و غافل و بی‌خبر از ذکر نیست، پس او در حضور او به اندازهٔ رتبهٔ او صاحب کشف است که حق ﷻ به معانی آن او را مختص می گرداند.

۳. مراد این است که نفس به حقیقت فنا رسیده باشد.

به مجرّد گفتن الله اکبر از خود غایب[1] و به حق ﷻ حاضر می‌شود و در بحر نیستی و فنا غرق می‌گردد، به گونه‌ای که از بوی بشریّت در وی اثری باقی نمی‌ماند! چرا که در هر رکنی از ارکان نماز آن قدر فیض از عالم قدس بر باطنش می‌آید که او را از خود می‌رباید و به حق ﷻ حاضر می‌نماید.

چه خوش گفت بزرگی: نماز تو بی تو، بهتر است از هزار نماز تو با تو؛ زیرا که حقیقت نماز برای کسی آشکار می‌گردد که از خودی خود رها یافته و به حق ﷻ فانی گشته است. پس سالکان طریقت و شاه بازان میدان شریعت به وسیلهٔ نماز آن قدر ترقّی می‌کنند که از بیان و برهان بیرون است.

هر که را از خود به کلّی وافر[2] است   نامدش دُرّی از آن دریا به دست

همانطور که مبتدی در بدایت حال، به وسیلهٔ ذکر و فکر ترقّی می‌کند، ترقّی و عروج منتهی نیز به وسیلهٔ نماز است و نهایت مرتبهٔ عبادت سالکان اهل کمال، نماز با نیاز است. ای عزیز! اگرچه در ابتدای حال، ولولهٔ شوق و ذوق در مقامات و واردات

---

۱. غیبت عبارت است از غیبت دل از حالات مخلوق؛ چرا که حسن او مشغول به چیزهایی است که به او وارد می‌شود، پس گاهی از غیر خود غایب می‌شود و گاهی از غیر و نفس خویش و نیز به شرطی که آن چیزهایی که او دریافته است با عزیمت باشد پس گاهی طول می‌کشد و گاهی کوتاه و گاهی نیز این غیبت دوام دار است.

۲. هر که به طور دائم به دنبال مرادهای نفس خود است و هدف او مقاصد نفسانی اوست، چه زمانی بـه مرتبهٔ فنا و بقا مـی‌رسـد و چه وقت، آن درّ را که کنایه از وجود موهوب است که در مقام بقا بالله برایش داده می‌شود به دست می‌آورد و یا اینکه مـراد از درّ ذات حـق است و از برای واضح شدن این موضوع چه زیبا فرموده عارف حقّانی، خواجه عبدالله انصاری: هر که تو را شـناخت جـان را چـه کنـد، فرزند و عیال و خانمان را چه کند، دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی، دیوانهٔ تو هر دو جهان را چه کند.

و کشف و کرامات غلبه می‌کند؛ لیکن نهایت کار منتهیان ـ که از تلوین به مقام تمکین رسیده‌اند ـ به غیر از نماز هیچ امری نیست.

حضرت رسول اکرمﷺ هرگاه می‌خواستند به خلوتخانهٔ وحدانیّت درآیند، می‌فرمودند: «اَرِحْنَا یَا بَلالُ بِالصَّلَوة»[1] و به وسیلهٔ نماز، دولت اتّصال و وصال ایزد متعال که در شب معراج برای ایشان میسّر شده بود، در عالم دنیا می‌یافتند.

صاحب **کشف المحجوب** ـ قدّس سرّه ـ گفت: سرور عالمیانﷺ در شب معراج به جناب اقدس الهی التماس کرد: «خداوندا! مرا در سرای بلای دنیا در بند طبع و هوا میفکن» فرمان آمد که حکم ما چنین است که برای برپایی شرع باز گردی تا آنچه تو را اینجا دادیم، آنجا نیز بدهیم. وقتی آن حضرتﷺ به عالم دنیا باز گشتند، هرگاه دل مبارک، مشتاق آن مقام معلّا می‌شد، می‌فرمودند: «اَرِحْنَا یَا بَلالُ بِالصَّلَوة» و به وسیلهٔ نماز به آن دولت می‌رسید! پس برای تابعان کامل آن حضرتﷺ که از خوان احسان آن حضرتﷺ بهرهٔ تام یافته و در همهٔ امور به متابعت و محبّت آن سرورﷺ محو شده‌اند، در نماز نیز از آن دولت به قدر محبّت و استعدادشان، بهره‌مندی و فیض‌یابی است.

ای عزیز! متابعت از آن حضرتﷺ نعمتی عُظْمی و دولتی کُبری است. همهٔ مقامات و کمالات و حالات و درجاتی که برای سالکان حاصل شده، به برکت

---

۱. آسایش بده ما را ای بلال به نماز. سنن ابی داود، ج٤، ص٢٩٦.

متابعت از آن حضرتﷺ است؛ هر چیزی که سبب حصول مقصود باشد، به هیچ وجه در آن سستی نمی گردد[1].

هر سعادتمندی که ظاهر و باطن خود را به اخلاق محمّدیﷺ آراسته سازد، صاحب ذات متعالی، درجات و صفات عالیه و منظور نظر الهی می گردد و به اندازۀ محبّت و متابعتش از آن حضرتﷺ از کمالات و حالات بهره‌مند می‌شود و موصوف به صفات کمال می گردد. اگر می‌خواهی که به این مقام علیا مشرّف شوی، از آن حضرتﷺ پیروی کن و آینۀ وجود محمّدیﷺ را از مشهود حضرت احدیّت بدان؛ همچون سالک سعادتمندی که در متابعت آن حضرتﷺ ثابت قدم باشد و خلعت از اوصاف آن حضرتﷺ بپوشد، پس او را نایب آن حضرتﷺ گردانند و تاج خلافت بر سر وی نهند. نور او همچون نور آفتابی است که به عالم روشنایی می‌بخشد و قیام عالم و عالمیان به ذات با برکت اوست. امّا کسی را به این منصب سرافراز سازند که جامع همۀ مراتب شریعت و طریقت و حقیقت باشد.

شریعت آن است که بر امر و نهی و سنّت رسول‌اللهﷺ استقامت ورزد و طریقت گردش صفات است به حکم «تَخَلَّقُوْا بِاَخْلَاقِ اللَّه»[2] و حقیقت خالی کردن باطن از غیر حق و خلاص شدن از بند خودی خود است. امّا سالکی که در مقام سکر باشد و به دلیل غلبۀ آن، در امور شریعت کوتاهی نماید، هرگز لایق خلافت نیست؛ چون

---

۱. مقصد این است که متابعت آن حضرتﷺ سبب حصول مقصود است؛ پس چیزی که سبب حصول مقصود باشد به هیچ وجه در آن سستی و سهل انگاری نمی‌شود و همچنین اولیاء و دوستان حقﷺ ما را به متابعت آن حضرتﷺ توصیه کرده‌اند.

۲. با اخلاق شوید به اخلاق خدا. شرح کتاب التوحید من صحیح بخاری، ج۲، ص٦٦.

صحو[1] را بر سکر[2] ترجیح می‌دهند؛ از این رو، از سالکان این مقام، حقّ شریعت آن طور که شایسته است ادا نمی‌شود.

نقل است که پیر بسطامی ـ قدّس سرّه ـ گفت: وقتی که عروج کردم، مرا به آسمان‌ها بردند و بهشت و دوزخ را به من نشان دادند. به هیچ چیز نگاه نکردم تا مرا از حجاب‌ها گذرانیدند. پس همانند مرغی گشتم و در هوا می‌پریدم تا به میدان احدیّت مشرّف شدم. وقتی نگاه کردم، گفتم: بار خدایا! با منی ولی من به درگاه تو راه ندارم و مرا از خود نجاتی نیست! پس چه باید بکنم؟! فرمان آمد که ای بایزید! خلاصی تو از تو، در متابعت از دوست من است. دیده‌ات را از خاک قدم او سرمه کن و بر متابعت از او ملازمت نمای تا آنچه می‌خواهی بیابی. پس هر کس را حق تعالی بخواهد که به درجهٔ کمال و تکمیل برساند، به فضل خود، او را خود تربیت می‌فرماید و به سوی خود هدایت می‌کند.

---

۱. صحو عبارت از برگشت کردن کار و مهذّب ساختن اقوام خویش است و چون سکر و صحو مشیر می‌باشند پس هر کس که سکر او به حق باشد صحو او نیز به حق است و هر کس که سکر وی مخلوط به حظّ و بهره باشد، صحو او نیز همراه حظّ و بهره است. سالک در حالت صحو خود، مشاهدهٔ علم می‌کند و کسی که هر چیز را به مستقر آن برگرداند، پس او بیدار است و صحو برای مکاشفان حقیقت غیب‌هاست.

۲. سکر عبارت از غیبت و بی‌خودی است که به سبب وارد قوی حاصل می‌شود. پس صاحب سکر از نظر بی‌خودی از صاحب غیبت قوی‌تر است و سکر، تحریک و اهتزاز روح و هیجان دل است و آن برای صاحبان وجد و وجود حاصل می‌شود نه برای اهل رغبت و خوف و رجا. هرگاه صاحب سکر در حالت خود صادق و محقّق باشد، پس در سکر خود محفوظ است و سکر و صحو مشیرند به سوی جدایی‌شان از همدیگر. هرگاه سکر از سلطان حقیقت ظاهر گردد، معلوم می‌شود که صفت بنده، هلاکت و قهر است؛ چنانچه حضرت موسی علیه السلام با رسالت خود بی‌هوش بر زمین افتاد و کوه با صلابت و سختی خود تکّه تکّه شد. همچنین سکر هیجان دل نزد معارضه ذکر محبوب است؛ بنابراین سکر مرتبه‌ای برای ارباب قلوب می‌باشد.

جمعی که خواهان سعادت‌اند، در ادای حقوق شرع بسیار می‌کوشند و با وجود حصول کمالات معنوی، دست از وسایل بر نمی‌دارند؛ حق تعالی نور دل‌های ایشان را به نور جمال منّور می‌گرداند و به مقام اعلی علیّین می‌رساند.

ای عزیز! تا زمانی که محبّت آن حضرت ﷺ غالب نیاید و صفات سالک به صفات آن حضرت ﷺ فانی نگردد و از خود رهایی و به حق آشنا نشود، مقام فناء فی الله، که نهایت مقام عاشقان و مقصد سالکان است، میسّر نمی‌گردد؛ زیرا حصول درجهٔ فناء فی‌الله موقوف بر حصول درجهٔ فناء فی‌الرّسول است و فناء فی‌الرّسول وقتی حاصل می‌شود که همهٔ اوصاف و اخلاق آن حضرت ﷺ در وی موجود باشد و همهٔ اعمال، حرکات و سکنات، عادات، ریاضات و عبادات وی، به روش آن حضرت ﷺ باشد.

چون حقیقت نوع انسان در لطافت، حکم باد و آب را دارد، در هر رنگ و صفتی که آمیزد، به همان رنگ و صفت می‌شود. پس کمال سعادت جز این نیست که حقیقتاً بنده، خود را به رنگ و صفت حبیب خود گرداند تا به وسیلهٔ آن به مقصد اقصی و به مطلب اعلی برسد؛ زیرا اعمال آن حضرت ﷺ، همه مقبول و محبوب درگاه الهی است؛ دانستن آن و عمل کردن بدان برای سالک از جمله واجبات است. گزیده‌ای از اوصاف شریف و عادات لطیف وی ﷺ که از کتب معتبر به دست آمده است، به طور خلاصه بیان خواهد شد.

فصل دوم

دربیان عشق و محبّت[1] و درد و سوز

روزی جمعی از عرفای آن زمان، به زیارت مولانای رومی ـ قدّس سرّه ـ رفتند و از حضرت مولانا دربارهٔ این حدیث طویلی که رسول خداﷺ از خداوند حکایت کردند، سؤال نمودند: «ای احمدﷺ نزد من شرابی برای اولیاست که وقتی آن را بنوشند، بی‌خود شوند؛ وقتی بی‌خود شوند، خوش وقت می‌شوند؛ وقتی خوش‌وقت شدند، به وجد می‌آیند؛ وقتی که به وجد آمدند، شاد می‌شوند؛ وقتی که

۱. پیامبر خداﷺ فرمودند: «مَنْ آثَرَ مَحَبَّةَ اللهِ عَلَى مَحَبَّةِ النَّاسِ كَفَاهُ اللهُ تَعَالَى مَؤُونَةَ النَّاسِ» «هر کس محبّت خدای تعالی را بر محبّت مردم ترجیح دهد، خداوند او را از زحمات مردم کفایت می کند.» (کنزالعمال، ج ۱۵، ص ۷۹۰) محبّت در لغت به معنی مودّت و دوستی است و در اصطلاح اهل حقیقت، محبّت خدای تعالی برای بنده، کثرت انعام بر او و احسان به او با قریب ساختنش و عطا کردن احوال رفیع و مقامات عالی به اوست. در اصطلاح اهل علم، محبّت اراده می باشد و ارادهٔ عزّوجلّ، صفت واحده است، امّا همین صفت به دلیل اختلاف متعلّقات آن، مختلف است و مطابق تفاوت متعلّقات، نام‌های آن نیز متفاوت است. پس هرگاه این صفت به عقوبت تعلّق گیرد، غضب نامیده می‌شود و هرگاه به نعمت ها تعلّق گیرد، رحمت نامیده می‌شود و هر وقت به نعمت مخصوصی تعلّق گیرد، محبّت نامیده می‌شود. بعضی گفته‌اند که محبّت یک حالت است و با جفا کردن، کم و با نیکی کردن زیاد نمی‌شود. نیز گفته‌اند که محبّت آتش در قلب است که هر آنچه غیر از محبوب باشد را می‌سوزاند. همچنین گفته‌اند که محبّت مالک کردن خدای تعالی بر هستی خود و ترجیح دادن خداوند بر نفس و اهل و مال خود است.

شاد شدند، خالص می‌شوند؛ وقتی که خالص شدند، واصل می‌شوند؛ وقتی که واصل شدند، متّصل می‌شوند و وقتی که متّصل شدند، فرقی بین من و آن‌ها نیست»[1] چه سِرّ است؟ حضرت مولانای رومی فرمودند: وقتی حضرت محمّدﷺ به قرب قاب قوسین او ادنی مشرّف شدند، جمال و جلال حضرت احدیّت‌ﷻ را به دیدهٔ بصیرت دیدند.

شد مدد نور بصر نور دل　　　گشت بصیرت به بصر متّصل
دید بصر که ز سمک تا سما　　　نیست بجز واجب ممکن نما

پس از کشف لطایف سبحانی و تحقیق رموز کنوز ربّانی از حضرت عزّت، دو جام جهان‌نما ظاهر شد، یکی پر از شیر و دیگری شراب خالص. حضرت رسول‌اللهﷺ به انتخاب یکی از این دو امر شد، فرمود: «شیر را اختیار کردم و شراب را برای سرآمدان امّت خود پنهان نمودم»[2]. چون آن زمان، ابتدای اِحکام[3] قوانین شریعت و استحکام اساس اوامر طریقت بود، جام جهان نمای حقیقت را برای عارفان امّت و خاصّان ملّت خویش محافظت فرمود و اکنون از بوی خوش آن شراب است که بعضی از اولیای اکمل، برخی اوقات بیخود می‌شوند و اسرار الهی را آشکار می‌کنند.

کدام باده نوشیده بود ازو ادهم　　　که مست‌وار شد از ملک و مملکت بیزار
چه سکر بود که آواز داد سبحانی　　　که گفت رمز انا الحق و رفت بر سر دار

---

۱. «قَالَ رَسُوْلُ الله ﷺ حِکَایَةً عَنِ الله ﷻ: یَا اَحْمَدُ عِنْدِیْ شَرَابٌ لِلْاَوْلِیَاء اِذَا شَرِبُوْا سَکَرُوْا وَاِذَا سَکَرُوْا طَرِبُوا وَاِذَا طَرِبُوْا وَجَدُوْا وَاِذَا وَجَدُوْا طَابُوْا وَاِذَا طَابُوْا خَلَصُوْا وَاِذَا خَلَصُوْا وَصَلُوْا وَاِذَا وَصَلُوا اتَّصَلُوْا وَاِذَا اتَّصَلُوْا لَافَرْقَ بَیْنِیْ وَبَیْنَهُمْ».

۲. «اِخْتَرْتُ اللَّبَنَ وَاخْتَبَأْتُ الْخَمْرَ لِاَخْیَارِ اُمَّتِیْ».

۳. استوار کردن، محکم کردن.

همه به اتّفاق، مولانا را تحسین کردند.

اگر بر عقل عالمیان ازین مستی چکد جرعه

نه عالم ماند نه آدم نه مخموری نه خود کامی

ای طالب صادق! بدان که مقصود از وجود آدمی و برتری او بر همهٔ مخلوقات، همین عشق است.

آن روح را که عشق حقیقی شعار نیست　　نابوده به که بودن او غیر عار نیست

در عشق باش که عشق است هرچه هست　　بیکار بار عشق بر دوست بار نیست

چنان که گفته‌اند: غرض از خلقت بشر، محبّت ربّ العالمین است.

ای دل به غیر عشق مکن شیوه ای هوس　　کز آفرینش تو غرض عشق بود و بس

یعنی غرض حق ﷻ از آفرینش آدم، ظهور عشق و محبّت خودش بود.

غرض از عشق توام چاشنی درد و غم است　　ورنه زیر فلک اسباب تنعّم چه کم است

هست بر مائدهٔ حسن بسی نعمت ناز　　آن عاشق ز میان همه درد و الم است

چیز دیگری که در آن جهان قدر و ارزشی دارد و بر تو لازم است، درد و سوزست!

ذرّه ای درد خدا در دل تو را　　بهتر از هر دو جهان حاصل تو را

درد باید مرد را تا دوست درمانش کند　　هر که را دردی نباشد او به درمان کی رسد

ای طالب صادق! بدان که عشق عبارت از آن میل و محبّتی است که محبّ نسبت به محبوب دارد و درد عبارت از آن سوز و المی است که از جدا شدن محبوب در دل محبّ حاصل می‌شود.

قدسیان را عشق هست و درد نیست　　　درد را جز آدمی درخورد نیست

درد آمـد خوش تـر از ملـک جهـان　　　تا بخوانـی مـر خـدا را در نهان

و عاشق به شخصی می گویند که لشکر عشق، همهٔ رخت و تخت و هـستی او را به تاراج برده و زن و فرزند و هرچه مال اوست، همه را اسیر کـرده باشـد و او همچـون سوخته و ماتم زده مانده باشد.

گویی چه کسانند اسیران ره عشق　　　ماتم زده و سوخته و در بدری چند

ای طالب صادق! بدان که حضرت پیغمبرﷺ می‌فرماینـد: «کُـلُّ مَوْلُـوْدٍ یُوْلَـدُ عَلَی فِطْرَةِ الْاِسْلَامِ فَاَبَوَاهُ یُهَوِّدَانِهِ اَوْ یُنَصِّرَانِهِ اَوْ یُمَجِّسَانِهِ»[1]. وقتی دانستی کـه تـو در اصل پاک بوده‌ای و این همه آلایش و ناپاکی در اینجا برای تو حاصل شده اسـت و درین چاه تن که افتاده‌ای، گنـاه و عـصیان بـسیار کـرده‌ای و آن‌هـا بـین تـو و محبـوب حقیقی تو فاصله انداخته‌اند و سبب شده‌اند که راه فیض محبوب حقیقی بر تو بـسته شود و مدد فیض الهی هر زمان بر دل تو نرسد و به سـبب دوری از محبـوب حقیقـی است که این اوصاف برای تو حاصل شده و حجاب تو از محبـوب حقیقـی تـو ، ایـن گرفتاری‌ها و تعلّقات را برای تو به وجود آورده است.

غافل مشو که مایهٔ ظلمات غافلی است　　　با یاد دوست باش که جان را جلا دهد

پس برخیز و فرصت را غنیمت شمار، آتشی از عشق برافروز و این حجاب‌هـا را بسوزان.

---

۱. هر نوزادی بر سرشت اسلام متولّد می‌شود، پس پدر و مادرش او را یهودی یا نصرانی یا مجوسی می‌کنند. مسند ابی داود الطیالسی، ج۴، ص ۱۱۵.

آتشی از عشق در جان بر فروز		سر به سر فکر عبارت را بسوز

و خود را به آن جناب نزدیک ساز:

حیات خود چه کنم چون درآن جناب نیم		به هجـر چنـد زیم قابل عذاب نیم

چون حجاب‌های بسیاری در دنیا برای تو حاصل شده و مناسـبتی بـین تـو و آن جناب باقی نمانده است؛ از این رو حق ﷻ از کمال شفقّتی کـه بـه تـو دارد، عـشق را فرستاد تا دست در وی زنی.

خدای عشق فرستاد تا در او پیچیم		که نیست لایق پیچش ملک تعالی را

تا حجاب‌ها را از بین ببرد و تو را به محبوب حقیقی برساند.

عشق آن شعله است کو چون بر فروخت		هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت

چون حجاب‌ها بی‌نهایت غلیظ و بسیار شده است، با اندک آتـشی نمـی‌سـوزد، پس مدّتی طول می‌کشد که آتش محبّت از ته دل شـعله‌ور شـود و همـۀ حجـاب‌هـا را بسوزاند و وصل محبوب حقیقی میسّر شود.

تا در نزنـی بهـر چـه داری آتش		هرگز نشود حقیقت وقت تو خوش

به تدریج همه چیز را می‌سوزاند و به جایی می‌رسـد کـه از نـام و نـشان وجـود و هستی، چیزی در تو باقی نمی‌ماند و تو نیز نمانی و تا ذرّه‌ای از وجود باقی اسـت، در بوتۀ عشق گداخته می‌شود، فقط عشق می‌ماند و بس. نهایت سیر تو تـا اینجاسـت و تو به گمان خود رسیدی.

کمال عشق را پروانه دارد		که غیر از سوختن پروا ندارد

چون تو قطره‌ای از دریای حقیقت عشق بودی و به حقیقت خود واصل شـدی، این زمان عشق، تو شدی!

آب کوزه چون در آب جو شود — محو می گردد در او چون او شود
وصف او فانـی و ذاتـش با بقا — زیـن سبـب نه کـم شـود نه با بقا

در این مقام، زبان حال تو این ترنّم می‌سراید:

من عشقم و عشق من چه پرسی — جانم همگـی ز تن چه پرسی
سـر تـا پـای محـو یـارم — این است سخن سخن چه پرسی
از پـرتـو آفتـاب حسـنـش — کارم همه شد حسن چه پرسی

دیگر بدان که محبّ به کسی می گویند که به آتش محبّت محبوب سوخته و بـه جایی رسیده باشد که هیچ چیز از نـام و نـشان وجـود و هـستی، در وی بـاقی نمانـده باشد و به جای آن، عشق آمده باشد و بر دل او نشـسته و همـۀ وجـود او شـده باشـد[1].

زبان حال او، درین زمان این بیت می‌سراید:

عشق آمد و شد چو خونم اندر رگ و پوست — تا کرد مرا تهی ز من و پر کرد ز دوست
اجزای وجـودم همگـی دوسـت گـرفت — نامیست ز من بر من و باقی همه اوست

ای طالب صادق! بدان که رسیدن به این سعادت به وسیلۀ فکر و ذکر و طاعت و عبادت، بسیار مشکل است؛ مگر با آتش محبّت که سوزندۀ همۀ حجاب‌هاست!

آتشی از عشق در جان بر فروز — سر به سر فکر عبارت را بسوز

بدان که دین و ملّت عشق، سوختن و گداختن همۀ تعلّق‌ها و گرفتاری‌هاست.

---

۱. یعنی از خود فانی و به حق باقی شده باشد. به طور خلاصه مقام بقا بالله را که بعد از فنا بالله است حاصل کرده باشد.

تعلّق حجاب است بی حاصلی چـو پیـوندها بگسلـی واصلی
عاشقان را شادمانی و غم اوست مزد وکاراجرت وخدمت هم اوست
غیـر معشـوق ار تماشایـی بود عشق نبـود هـرزه سودایـی بود

پیامبر اکرمﷺ فرمودنـد: «اَلشَّرِيْعَةُ اَقْوَالِيْ وَ الطَّرِيْقَةُ اَفْعَالِيْ وَ الْحَقِيْقَةُ اَحْوَالِيْ وَ الْمَعْرِفَةُ اَسْرَارِيْ»[1].

بنابراین مراد از شریعت[2]، علم به راه است و مراد از طریقت، عمل در راه و مـراد از حقیقت، نتیجه است که از عمل کردن به علم حاصل می‌شود. هرگاه سـالک طریـق به مقتضای علم، راه راست را دانست و به آن راه در آمد، آن رفتار در راه، عمـل اوسـت در هر قدم که بر می‌دارد.

«مَنْ تَقَرَّبَ اِلَيَّ شِبْرًا تَقَرَّبْتُ اِلَيْهِ ذِرَاعًا»[3]. هر زمان قطره‌ای از شراب محبّت بر کام جان او می‌چکانند و از مستی آن شـراب، هـر لحظـه جـان او را حـالتی و کیفیّتـی می‌شود، مغلوب می گردد و در زمان بی‌خودی، نعره می کشد و فریاد می‌زند و گاهی گریه و زاری می کند و گاهی از کمال بی‌خودی اسرار و معارف الهی را فاش می کنـد؛ چرا که او در آن زمان مغلوب است. که گفته‌اند: مغلوب معذور است.

---

۱. شریعت، گفتار من و طریقت، کردار من و حقیقت، احوال من و معرفت، اسرار من است. مرقاة المفاتیح، ج۱، ص۲۹۹.

۲. بدان که طریقت و شریعت عین یکدیگرند و به اندازهٔ سر مویی با یکدیگر تفاوت ندارند. فرق، اجمال و تفصیل است و استدلال و کشف. هر چه مخالف با شریعت است، مردود است و هر چیزی را که شریعت رد کند، پس آن بی‌دینی محسوب می‌شود و شریعت را به پا داشتن و طلب حقیقت کردن، کار مردان است.

۳. کسی که یک وجب به من نزدیک شود، من یک ذراع (متر) به او نزدیک می شوم. مسند امام أحمد بن حنبل، ج ۱٦، ص ٥٣٠.

هر قدم که جلوتر می گذارد، شراب محبّت را بیشتر بر کام جانش مـی‌چکاننـد، تا جایی که از غلبهٔ آن شراب، آتش محبّت از ته دلش شعله‌ور می‌شـود و هرچـه نـشان غیر و غیریّت است را می‌سوزاند و چیزی از نام و نشان وجـود و هـستی در وی بـاقی نمی‌ماند. نعرهٔ «هَلْ فِی الدَّارَیْنِ غَیْرِیْ »[1] سر می‌دهد!

کجا غیر و غیری و کو نقش غیر　　　سوی الله و الله ما فی الوجود
چنـگ می گـویـد از زبان رباب　　　لیس فی الدار غیـره موجود

و فریاد می‌زند: «لَیْسَ فِی جُبَّتِیْ سِوَی اللهِ»[2] و این مقام عشق است.

عشق آن شعله است کو چون برفروخت　　　هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت
تیـغ لا در قتـل غیـر حـق برانـد　　　در نگـر زان پس ز بعـد لا چه مانـد
مانـد الا الله باقـی جـمـلـه رفـت　　　شاد باش ای عشق شرکت سوز زفت
شاد باش ای عشق خوش سودای ما　　　ای طبـیـب جـمـلـه علّـت های ما
آتشـی از عشـق بـر جـان بـر فـروز　　　سـر بـه سـر فکـر عبـارت را بسـوز
مـوسـیـا آداب دانـان دیـگـرنـد　　　سـوختـهٔ جـان و روانان دیـگـرنـد
تو ز سـر مـستان قـلاووزی مجـو　　　جامـه چـاکـان را چـه فـرمایـی رفـو
عاشقان را هـر نفس سـوزیـدنیست　　　بـرده ویـران خـراج و عشـر نیسـت

مذهب عشق از همه دین‌ها جداست
عاشقان را مذهـب و ملّـت خداست

---

۱. آیا در دارین کسی جز من وجود دارد.

۲. نیست در لباس من مگر خدا.

نهایت **سیر اِلَی الله** تا اینجاست.

بنده بود اینجا رسید و شاه شد | رهبر و رهرو نماند و راه شد

اینجا دیگر رفتار نیست. پس از آن **سیر فِی الله** است؛ این مقام، **مقام کشش است!**

در کشش افتی روش گم گرددت | کم بود یک قطره قلزم گرددت

گر کششی است ناگهان | تا نبری به خود گمان

پیک قبول ماست آن | کان سوی مات می کشد

باش زبون هر فره | تا بگشایدت گره

درد گزین که درد به | کان به دوات می کشد

این سیر را نهایتی نیست؛ چرا که سیر در بی‌نهایت است و سیر در بی‌نهایت را نهایتی نمی‌باشد.

شراب شوق می‌نوشم به گرد یار می گردم

سخن مستانه می گویم ولی هوشیار می گردم

. . . .

ای دوست دلم را هوس بادهٔ حمراست | زان بادهٔ حمرا که در آن نور تجلّی است

مستان خرابیم سر از پای ندانیم | این جبر و جودی همه از جودت صهباست

خواهی لقبش خضر کنی خواه مسیحا | عشق است بهر حال که آن محیی موتی است

ای خواجه اگر معرفتی نیست محال است | هر معرفتی هست نصیب دل داناست

تا کی به لب جوی ز حیرت زدگانی | از جوی گذر کن که درین سوی تماشاست

از عشق جهان گیر که عالم همه مستند   گر زهد و سلامت طلبی مایه سوداست

قاسم ز سـر کوی تو هر گـز نرود دور
چون نور تجلّی ز جبین تو هویداست

. . . .

به قـدر جام بود شـور و حالت مستان   هـزار جان گرامـی فـدای رطل گـران
گر چه طاقت رطل گران به وسع تو نیست   ز دست ساقـی باقـی پیاله ای بستان
از آن شراب که مدهوش اوست مُلک و ملک   ازآن شراب که مست است ازو زمین و زمان
از آن شراب که مرهون اوست جان خرد   از آن شراب که موقوف اوست امن و امان
از آن شراب که سلطان خورد شود درویش   از آن شراب که درویش را کند سلطان
از آن شراب که ناهیـد را بـه رقص آورد   از آن شـراب که کنـد آفتاب را رخشان
از آن شراب که پیران از آن جوان گردند   از آن شراب که جوان را کند جوان جوان
زهی شراب و زهی شورش و زهی مستی   زهـی عطا و زهـی منّت و زهی احسان
ز شرب عشق تو مستم همچو آتش نی   زهی حرارت باده زهـی حلاوت جان
ز سکر آب شدیم بس شراب ناب شدیم   شراب خانه شدیم هرچه خوانیم می خوان

ز قاسمی نظر لطف خویش باز مگیر
که قاسمی ز تو دارد حیات جاویدان

فصل سوم

اذکار طریقهٔ نقشبندیه

ای طالب صادق! بدان که اشتغال طریقهٔ نقشبندیه مجدّدیـه، آنچـه معمـول شـاه غلام علی احمدی رحمه الله است عبارت اند از: هفت ذاکره یعنی قلب، روح، سرّ، خفی، اخفی، نفس و ذکر سلطان؛ پیـامبر اکـرمﷺ فرمودنـد: «اِنَّ فِـی الْجَـسَدِ مُـضْغَةً اِذَا صَلُحَتْ صَلُحَ الْجَسَدُ کُلُّهُ وَ اِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ کُلُّهُ اَلَا وَ هِیَ الْقَلْـبُ»[1]. نیـز فرمودنـد: «اِنَّ فِیْ جَسَدِ ابْنِ آدَمَ مُضْغَةً وَ فِی الْمُضْغَةِ فُؤَادًا وَ فِی الْفُـؤَادِ قَلْبًـا وَ فِی الْقَلْبِ رُوْحًا وَ فِی الرُّوْحِ سِرًّا وَ فِی السِّرِّ خَفِیًّا وَ فِی الْخَفِـیِّ اَخْفَـی وَ فِـی

---

۱. به درستی که در بدن انسان پاره گوشتی است که اگر آن پاره گوشت اصلاح شود، همهٔ بدن اصلاح می شود و اگر آن فاسد شـود، همـهٔ بدن فاسد می شود. آگاه باشید که آن، قلب است. صحیح مسلم، ج۳، ص۱۲۱۹.

مقصود از سیر و سلوک و تزکیهٔ نفس و تصفیهٔ قلـب، دور کـردن آفـات معنـوی و امـراض قلبـی اسـت کـه آیـه کریمـهٔ ﴿فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ﴾ «در قلب‌هایشان بیماری است» (بقره/۱۰) اشاره به آن است تا حقیقت ایمان متحقّق شود و با وجود این آفـات، اگـر ایمـان است، بر حسب ظاهر است و بس؛ زیرا نفس امّاره بر خلاف آن حاکم است و بر حقیقت کفر خود اصرار دارد.

الْاَخْفَی نُوْرًا وَ فِی النُّوْرِ هُوْ»[1]؛ یعنی تجلی ذاتی دائمی بی‌پردهٔ اسماء و صفات بر سالک می‌آید.

از دیگر اشتغالات این طریقه، نفی و اثبات و هفت مراقبه، یعنی وقوف قلبی، مراقبه احدیّت، فنای قلب، فنای روح، فنای سرّ، فنای خفی و فنای اخفی و هفت مقام، یعنی ولایت صغری، ولایت کبری، محبّت، محبّت ثانی، قوس، مسمّی فی‌الظاهر و مسمّی فی الباطن و سه کمال، یعنی کمالات نبوّت، رسالت و اولوالعزم و چهار حقیقت الهی، یعنی حقیقت کعبه، حقیقت قرآن، حقیقت نماز و حقیقت معبود صرف و چهار حقیقت انبیا، یعنی حقیقت ابراهیمی، حقیقت موسوی، حقیقت محمّدی و حقیقت احمدی و حبّ صرف ذاتیّه لاتعیّن و قیومیّت و سیف قاطع است. ان‌شاءالله تعالی هر مقام به تفصیل در جای خود ذکر خواهد شد.

بدان که حضرت مجدّد الف ثانی رحمه‌الله و تابعان ایشان به تحقیق فرمودند که انسان مرکّب از ده لطیفه است: پنج لطیفه از عالم امر و پنج لطیفه از عالم خلق. لطایف عالم امر عبارتند از: قلب، روح، سرّ، خفی و اخفی و لطایف عالم خلق، لطیفه نفس و عناصر اربعه‌اند. عالم امر، آن است که به مجرّد کُن، به وجود آمده و عالم خلق به تدریج آفریده شده و دایرهٔ امکان، متضمّن این دو عالم است؛ نیم دایرهٔ امکان از عرش تا ثری و نیم دیگر آن، بالای عرش و عالم خلق، زیر عرش است.

---

۱. به درستی که در بدن فرزند آدم پاره گوشتی است و در پاره گوشت، دل و در دل، قلب و در قلب، روح و در روح، سرّ و در سرّ خفی و در خفی، اخفی و در اخفی، نور و در نور، هو (خدا) است.

وقتی الله ﷻ جسم انسان را آفرید، لطایف عالم امر را به چند موضع از جسم انسان تعلّق و تعشّق بخشید: قلب را زیر سینهٔ چپ به فاصلهٔ دو انگشت مایل به پهلو، روح را زیر سینهٔ راست به فاصلهٔ دو انگشت مایل به پهلو، سرّ را برابر قلب به فاصلهٔ دو انگشت به طرف سینه، خفی را برابر روح به فاصلهٔ دو انگشت به طرف سینه و اخفی را در وسط سینه تعلّق بخشید که این لطایف، خود و اصل خود را، که انوار مجرّد بوده است، فراموش کردند و به این پیکر جسمانی و ظلمانی در ساختند و تعشّق خود را به این ظلمتکده باختند.

بدان که فنا و بقای لطایف خمسهٔ عالم امر و عالم خلق و شرح انوار و اسرار و تجلیّات و ظهورات و مسکن و مأوای آن‌ها، شغل باطنی بزرگان این طریقه علیّه است که بر چند قسم است، اوّل ذکر قلبی است و این ذکر به طریق تعلیم از جناب سرور عالمیان ﷺ به حضرت ابوبکر صدّیق رضی الله عنه رسیده؛ به این معنی که سر حلقهٔ دایرهٔ ولایت محمّدی است ـ علی اربابها الصّلوة و السّلام و التّحیّة.

در تفسیر سورهٔ تین در **بحر الحقایق** به زبان اشاره آمده که چهار قسم شجره است؛ شجرهٔ تین، قلب علیّه است که ثمرهٔ مثمرهٔ علوم است و شجرهٔ زیتون، روح که روشنی چراغ دل است و طور سینین، سرّ معلی که محلّ تجلّی الهی است و بلد امین، خفی که محل امن و امان از هجوم آفات و تعلّقات اکوان است. این چهار لطیفه با این آیهٔ شریفه ثابت شده و لطیفهٔ اخفی با این حدیث قدسی ثابت شده است: «وَ فِی الْاَخْفَی اَنَا».

ذکر اسم ذات

اسم مبارک الله ﷻ را بر قلب داشته، بی‌چون و بی‌چگونه خواهد که مقصود، مسمّی (ذات الله) است و هیچ صفتی را با آن ملاحظه نکنند تا از ذروه[1] ذات به حضیض[2] صفات فرود نیاید و از تنزیه به تشبیه نگراید، با تکلّف یا بی‌تکلّف ذکر گوید. حرکت قلب، شرط نیست که باشد یا نباشد.

بدان که سالک در طریقه نقشبندیه مجدّدیه اوّل بر قلب، ذکر الله می گوید.

امّا **قلب**[3]: خداوند ﷻ می‌فرماید: ﴿أُوْلَـٰٓئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلۡإِيمَـٰنَ﴾[4]. همچنین فرمود: ﴿فَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ قِيَـٰمٗا وَقُعُودٗا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمۡ﴾[5] و نیز: ﴿فَسۡـَٔلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ إِن كُنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ﴾[6]. رسول اکرم ﷺ فرمودند: «يَا عَلِيُّ لَاتَقُوْمُ السَّاعَةُ عَلَى وَجْهِ الْاَرْضِ اِلَى اَنْ يُّقَالَ اللهُ»[7].

---

۱. اوج، جای بلند مانند قلّه کوه.

۲. نقطهٔ مقابل اوج، پایین کوه.

۳. قلب را به آن سبب قلب می گویند که در بدن بر عکس گذاشته شده است و در حالت مقلوب است و از یک حال به حال دیگر مبدّل می‌شود؛ چرا که قلب مبدأ و آغاز و منشأ حرکات بدن و ارادهٔ نفسانی است. پس اگر از قلب ارادهٔ نیک صادر شود، بدن به سوی آن نیکی حرکت می‌کند و اگر از آن ارادهٔ زشت صادر شود، بدن به سوی آن ارادهٔ بد و زشت حرکت می کند؛ بنابراین دل و قلب، مانند پادشاه و آمرند و دیگر اعضای بدن، مانند ملّت و رعیّت می باشند و رعیّت و ملّت با صلاحیّت پادشاه، صالح و با فساد پادشاه، فاسد می گردند. مرکز دل پاره گوشت صنوبری است که محلّ معرفت الهی و محبّت و صبر است؛ سالک هر وقت خدای تعالی را ذکر کند، در این پاره گوشت صنوبری اثر ذکر منتشر می شود و وسوسه‌های شیطان دور می گردد؛ چرا که قلب هرگاه تیره شود، شیطان در طمع می‌افتد و به او نزدیک می گردد و برای ذکر نوری است که شیطان از آن نور پرهیز می کند؛ مانند پرهیز کردن ما از آتش. طریقة الراشدین، فصل پنجم، ص ۲۳۱ .

٤. آن گروه، خدای تعالی در قلب های آنان ایمان را فرض کرد. مجادله/۲۲.

٥. خدا را در حالت ایستاده و نشسته و به پهلوهای خود در حالت غلطیده یاد کنید. نساء/۱۰۳.

٦. از اهل ذکر بپرسید، اگر شما نمی دانید. نحل/٤۳ .

۷. یا علی! قیامت بر روی زمین برپا نمی شود، تا وقتی که الله ﷻ ذکر شود. صحیح مسلم، ج۱، ص۱۳۱.

امّا **روح**[1]: خداوند جلّ‌جلاله می‌فرماید: ﴿وَيَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلرُّوحِ قُلِ ٱلرُّوحُ مِنۡ أَمۡرِ رَبِّى﴾[2].

امّا **سرّ**[3]: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَإِنَّهُۥ يَعۡلَمُ ٱلسِّرَّ وَأَخۡفَى﴾[4].

امّا **خفی**[5]: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: «الذِّكْرُ الَّذِيْ لَا تَسْمَعُهُ الْمَلَائِكَةُ يَزِيْدُ عَلَى الذِّكْرِ الَّذِيْ تَسْمَعُهُ سَبْعِيْنَ ضِعْفًا»[6].

و **اخفی**[7]: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَإِنَّهُۥ يَعۡلَمُ ٱلسِّرَّ وَأَخۡفَى﴾.

---

۱. روح یک نور روحانی است که سبب و آلت حیات نفس است؛ برای اینکه حیات بدن، بدون روح ممکن نیست. روح یک لطیفهٔ ربّانی است که ادراک کنندهٔ ساری و جاری است و در بدن و در کبد، به امانت گذاشته شده است. سالک هرگاه نام خدای تعالی را در آن محل ذکر کند اخلاق ناپسند نابود می‌شوند و صفت‌های نیک و شایسته غلبه می‌کنند. پس آن سالک جای نزول رحمت الهی می گردد و برای او بسط و سرور حاصل می‌شود. طریقة الراشدین، فصل پنجم، ص۲۳۵.

۲. دربارهٔ روح از تو سؤال می‌کنند، بگو روح از امر پرورگار من است. اسراء /۸۵ .

۳. سرّ لطیفه‌ای ربانی و دارای درک در طحال (سپرز) است؛ پس معدن آن طحال می باشد که جای مشاهده و خوبی و خوشی و خنده و غرور است و هرگاه سالک، خدای تعالی را در این محل ذکر کند، صفات رذیله او مانند خنده و غرور و خوشی به سبب نورانیت ذکر از او دور می‌شود و در وجود او صفات نیک و خوب، مانند مشاهده و گریه و عاجزی و پشیمانی بر گناه و کوتاهی، حاصل می گردد. پس به این سبب خدای تعالی این محل را از تمام بدن به لطیفه سر اختصاص داد. نزد اهل طریقت، سرّ لطیف تر از روح و روح، شریف تر از قلب است و می گویند که سرّها از دست بیگانگان آزاد شدگانند و لفظ سرّ بر چیزی گفته می‌شود که در میان بنده و حق تعالی در هر حال محفوظ و پوشیده است. می گویند: سینه های آزادگان قبر و صندوق اسرار می باشند. طریقة الراشدین، فصل پنجم، ص۲۳۹ .

٤. و خدا سرّ (پوشیده) و اخفی (نهایت پوشیده) را می داند. طه / ۷ .

۵. خفی یک لطیفه ادارک کننده است که در زهره ودیعه گذاشته شده و مرکز و معدن آن زهره می‌باشد که جای حزن، خوف، گریه، خشم، غضب و سختی است. هرگاه سالک خدای تعالی را در آن محل ذکر کند، اخلاق زشت مانند خشم و غلظت و درشتی را مانند گرد و غبار پراکنده می گرداند و به زینت اخلاق نیکو مزیّن می گرداند؛ مانند اندوهگین شدن بر عدم اتیان فرمان الهی، ترس و هراس از عذاب او، گریه و زاری و پشیمانی بر عادات و کارهای ناپسند گذشته که موجب نارضایتی خدای تعالی هستند. به همین دلیل او تعالی این موضع را از میان سایر اعضای بدن به لطیفه خفی اختصاص داده است. طریقة الراشدین، فصل پنجم، ص۲۳۹.

٦. آن ذکری را که ملایکه نمی شنوند، هفتاد برابر برتری دارد به ذکری که ملائکه می شنوند. فیض الغدیر، ج۳، ص۵۷۰.

۷. اخفی لطیفهٔ ربّانی و ادراک کننده است که در هر دو پهلو ودیعه گذاشته شده، پس موضع آن هر دو کلیه است و جای شهوت و جرأت و دلیری و حرص می باشد. وقتی سالک ذکر خدای تعالی را در این محل جای می دهد، خداوند به سبب کثرت ذکر، همهٔ صفات رذیله و ناقصه را مانند شهوت و غیر آن، به صفات حمیده و شایسته تبدیل می کند؛ آن چنان حمیده و شایسته که ضد رذیله است؛ به همین دلیل خدای تعالی این محل را از باقی بدن به لطیفه اخفی اختصاص داده است. طریقة الراشدین، فصل پنجم، ص۲۳۹ .

همچنین فرمودند: «الْخَفِیُّ مَا لَایَطَّلِعُ عَلَیْهِ مَلَکٌ وَ لَا نَفْسٌ فَتَعَجُّبٌ فِیْهِ»[1].

امّـا **نفـس**[2]: خداونـد ﷻ مـی فرمایـد: ﴿یَـٰٓأَیَّتُهَا ٱلنَّفۡسُ ٱلۡمُطۡمَئِنَّةُ ٱرۡجِعِیٓ إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِیَةً مَّرۡضِیَّةً﴾[3].

امّا **ذکر سلطان**[4]: همهٔ وجود هر عضو و هر رگ و هر بن مـوی، ذکـر و تـا لامکـان سیر می کند.

هر لطیفه دارای نوری متفاوت از نور دیگر لطیفه‌هاسـت؛ نـور قلـب، زرد و نـور روح، قرمـز و نور سـرّ، سفیـد و نور خفـی، سیاه و نـور اخفـی، سبــز و نـور نفـس،

---

۱. خفی چیزی است که هیچ فرشته و انسانی بر آن آگاه نمی شود و در آن تعجّب است.

۲. نفس جسمی است خیلی لطیف، مانند لطافت هوا در اجزای بدن و مانند کره در شیر و روغن در بادام و کنجـد. تـصفیهٔ نفـس ممکـن نیست مگر با تصفیهٔ لطایف پنجگانه که از عالم امر است. نفس بر دو قسم است:

اولّ نفس انسانی که آن یک لطیفهٔ ربّانی است که مانند مروارید، یکتا و درخشنده است و در میان دمـاغ و در بـین دو ابـرو بـه ودیعـه گذاشـته شده است و این لطیفه‌های مشاهدهٔ ذات‌های ثابته مغیبه با جزئیات آن‌ها از روی کشف و ظهور توسط حواس باطنی بعد از تصفیه شدن پـیش از فناء فی الله و قبل از تصفیه محل کبر و خشم و سختی و درشتی و ستم و خود خواهی است. خلاصه مرکز هر صفت رذیله و زشـت اسـت. دوم نفس حیوانی و آن یک لطیفه است که در پیکر بدن، که محلّ اخلاق و صفات رذیله است، بـه ودیعـه گذاشـته شـده اسـت. چنانچـه روح لطیفه ای است که در قالب بدن، که محل و موضع عادات و صفات پسندیده و نیکوست، به ودیعه گذاشته شده است و مثـال نفـس و روح از اجسام لطیف، فرشتگان و شیطان می باشد. نفس دارای هفت صفت است: امّاره، لوّامه، ملهمه، مطمئنـه، راضـیه، مرضـیه و نفـس عبودیـت. برای کسب اطّلاع بیشتر در این موضوع مراجعه کنید به کتاب طریقة الراشدین، فصل پنجم، ص۲۸۱.

۳. ای نفس آرام گیرنده، به سوی پروردگار خود باز گرد، در حالی که خشنود هستی و خدا از تو خشنود است. فجر/ ۲۷ و ۲۸ .

٤. سلطان اذکار: حامل این لطیفه، همهٔ بدن است. از میان سر شروع به ذکر کند تا ذکر از همهٔ اعضای بدن ظاهر شود. هرگاه ذکـر بـر همـهٔ بدن اثر کرد، بدن مانند دل، به ذکر مشغول می گردد، از فرق سر تا انگشتان پا. پس این لطیفه مشتمل بر لطایف چهارگانه است کـه از عالم خلق می باشند و آن عناصر چهارگانه اند که عبارت اند از: خاک، آب، هوا و آتش. هر گاه سالک خدای تعالی را در همهٔ پیکر خود ذکر کند، در بدن او صفت ثابت حاصل می گردد و به سبب ذکر، عناصر چهارگانه به اخلاق و اوصاف شایسته متّصف می شوند و از اخلاق و اوصاف رذیله پاک می گردند. طریقة الراشدین، فصل پنجم، ص۲۸۹ .

ابلق است و هر لطیفه زیر قدم یکی از انبیای اولوالعزم ــ علـیهم الـسّلام ـ واقـع شـده است.

ذکر نفی و اثبات

پس از آن به طالب، ذکر نفی و اثبات را تلقین می‌فرمایند و روش آن، ایـن اسـت که نَفَس را زیر ناف حبس نماید، لفظ **لا** را از اینجا تا پیشانی برساند و **اله** را از اینجا تا به کتف راست بیاورد، سپس **الّا الله** را بر قلب بزند، به طوری کـه گـذر آن بـر لطـایف افتد و اثر ذکر به همهٔ جوارح و اعضا برسد و اگر حبس نَفَس ضرر دارد، بی‌حبس ذکر کند؛ زیرا حبس شرط نیست و معنی کلمه را در نظر داشـته باشـد کـه «نیـست هـیچ معبود و مقصودی به جز ذات پاک» و پس از چند بار ذکر، این لفـظ را در دل بگویـد: خداوندا مقصود من تویی و رضای تو، بـه مـن محبّـت و معرفـت خـود بـده. ایـن را بازگشت گویند.

ولی اگر نفس خود را حبس نماید، باید نفس را بر عدد فرد بگـذارد، از ایـن رو این ذکر را وقوف عددی گویند؛ زیرا بر سالک وقوف بـر عـدد لازم اسـت. وقتـی کـه نَفَس فرو گذارد، در آخرین ذکر باید لفظ محمّد رسول الله را با آن جمع کند.

نزد حضرات مجدّدیه ملاحظهٔ این ذکر، بر پنج قسم اسـت: قـسم اوّل، نفـی الـه باطل و اثبات معبود حقیقی جَلَّ جَلالُه است: لا (نیست) اله (هـیچ معبـودی) الّـا الله (جـز ذات پاک). قسم دوم، نفی همهٔ موجودات و اثبات واجـب تعـالی و تقـدّس اسـت: لا (نیست) اله (هیچ موجـودی) الّا الله (جـز واجب الوجـود سُبحانَهُ وَتَعالیٰ).

هر گاه این دو معنی، یعنی نفی اله باطل و همهٔ موجودات و اثبات معبود حقیقی واجب الوجود تعالی حاصل شد، پس از آن به معنی سوّم بپردازد و آن، نفی ممکن و اثبات واجب تعالی است: لا (نیست) اله (هیچ ممکن الوجودی) الّا الله (جز واجب الوجود ﷻ). چون در این مقام به سالک حقیقت لا، به سبب ذکر الّا الله ظهور می‌کند، لاجرم با گفتن الّا الله اشارهٔ اثبات را به حق کند.

پس از آن به معنی چهارم، یعنی نفی خود و اثبات واجب تعالی و تقدّس بپردازد: لا (نیست) اله (هیچ موجودی) الّا الله (جز واجب الوجود ﷻ) هرگاه به فضل خدای تعالی، سالک به حقیقت این معنی چهارم نیز دست یابد و از دقایق شرک به طور کلّی برهد و در مرحله ﴿وَجَّهۡتُ وَجۡهِيَ﴾[1] به احدیّت روی آورد، پس از آن به معنی پنجم مشغول شود: لا (نیست) اله (هیچ معبودی و مشهودی در غیب و شهادت) الّا الله (جز موجود مطلق و مشهود بر حق بی شایبه حلول[2] و اتّحاد).

وقتی در این معنی، نفی همهٔ موجودات در غیب و شهادت دست دهد و اثبات موجود مطلق و نفی غیریّت حاصل آید، مراتب نفی و اثبات به پایان می‌رسد و سالک از کفر طریقت به اسلام حقیقی مشرّف می‌گردد؛ نفس او از امّارگی به اطمینان می‌رسد؛ از زمین معصیت هجرت می‌کند و عاریت و امانت به اهل آن می‌سپارد؛ از خودی و منی و تکبّر و تجبّر که در نهاد او گذاشته شده است، نجات می‌یابد و با خطاب این آیهٔ کریمه: ﴿يَٰٓأَيَّتُهَا ٱلنَّفۡسُ ٱلۡمُطۡمَئِنَّةُ ٱرۡجِعِيٓ إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرۡضِيَّةً

۱. انعام/ ۷۹.

۲. یعنی سریان حوادث در ذات حق ﷻ.

فَٱدۡخُلِي فِي عِبَٰدِي وَٱدۡخُلِي جَنَّتِي﴾ کرامت می‌یابد؛ از مقام خود عروج می‌کند و به سوی تخت صدر جلوس می‌فرماید و به مقام قرب الهی ﷻ دست می‌یابد.

بدان که نشانهٔ فنای نفس این است که وجود شخص همچون جماد بی‌حس و حرکت، به نظرش می‌آید و علم حضورش نیز رو به نابودی می‌رود. نشانهٔ لطیفهٔ آب این است که سالک، در واقعه[1] نهرهای جاری و آب‌های روان و دریاهای بیکران می‌بیند و باغ‌های پر درخت و بوستان‌های پر میوه به نظرش می‌آید. نشانهٔ فنای لطیفهٔ باد این است که خود را در واقعه، مثل جانوران بال دار می‌بیند که در هوا پرواز می‌کند و دو بال برای پرواز به سوی عالم قدس برایش آشکار می‌شود و سیر اسم ظاهر و اسم باطن، یعنی صفت علم و اسم علیم هر دو نصیب او می گردد.

نشانهٔ فنای لطیفهٔ آتش این است که چراغ‌های روشن و مشعل‌های عظیم و خرمن‌های آتش در بین آسمان و زمین به نظرش می‌آید؛ چنانچه گفته‌اند:

در ره عشق تو هر گام دو صد آتش است
چون نسوزم که مرا در جمله اعضا آتش است

نشانهٔ فنای لطیفهٔ خاک این است که سطح زمین همچون دایرهٔ پرگاری به نظر سالک می‌آید و آنچه بر روی زمین حادث می‌شود، از نظر باطن او مخفی نمی‌ماند. مولوی ـ قدّس سرّه العزیز ـ در مثنوی فرمود:

بی شکاف روزن دیوارها   مطّلع باشند بر اسرارها

---

۱. واقعه در اصطلاح صوفیه، چیزی است که بر قلب وارد شود به هر طریق که باشد، خواه در بیداری و خواه در خواب؛ امّا تعطّل حواس ضروری است. واقعه به معنی کشف هم است.

بلکه پیش از زادن تو سال ها   دیده باشندت به‌چندین حال‌ها
عارفان که جام حق نوشیده‌اند   رازها دانسته انـد پوشیـده انـد

فنای نفس در مقام ولایت کبری به حصول می‌پیوندد و فنای آب، باد و آتش در مقام ولایت علیا، که مسمّی به اسم باطن است، موجود می‌شوند و فنای خاک در مقام کمالات نبوّت سالک حاصل می‌شود، و الله اعلم بالصّواب.

فایده: از جمله مکتوبات محبوب سبحانی، مجدّد الـف ثـانی رحمه‌الله: مقامـات بـه طور خلاصه بیان خواهد شد؛ اگرچه بیان آن نزدیک است، ولی حصول آن دور است؛ مثلاً گفته شده است که لطایف پنجگانه عالم امر را بپیماید و در اصـول آن سـیر کنـد. دایرهٔ امکان در زیر عبارت سیـر الی الله به طور کامـل شـرح داده شـده اسـت. مـدّت زمان حصول این سیـر را به طور تقریبـی، پنجاه هـزار سال راه گفته‌انــد. آیـه کریمــه: ﴿تَعۡرُجُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَٱلرُّوحُ إِلَيۡهِ فِي يَوۡمٖ كَانَ مِقۡدَارُهُۥ خَمۡسِينَ أَلۡفَ سَنَةٖ﴾[1] به این معنی اشاره دارد. جذب و عنایت خداوندجل‌جلاله نزدیـک اسـت کـه کـار ایـن مـدّت مدید به طرفة العین[2] میسّر سازد.

با کریمان کارها دشوار نیست[3]

اکنون به بیان مقامـات مجدّدیـه کـه حـضرت پیـر دسـتگیر بـه نویـسنده تلقـین فرموده‌اند، می‌پردازم و هر مقام را به طور جداگانه در یک فصل شرح می‌دهم.

---

۱. ملایکه و روح به سوی او عروج می کند در روزی که اندازه آن پنجاه هزار سال است. معارج/٤.

۲. یک چشم به هم زدن.

۳. مکتوبات حضرت امام ربّانی، دفتر اوّل، حصّهٔ چهارم، مکتوب ۲٦۰، ص ۷۷.

فصل چهارم

در بیان مراقبت دایـرهٔ امکان

اوّلین چیزی که برای سالک کشف می‌شود، دایرهٔ امکان است و مراقبهٔ احـدیّت در این دایره حاصل می‌شود. مراقبه عبارت از انتظار فیض از مبـدأ فیّـاض و ملاحظـهٔ وارد شدن آن بر مورد خود است؛ فیضی کـه از حـضرت ذات بـر لطیفـه‌ای از لطـایف سالک وارد می‌شود، آن را مورد فیض می گوینـد. مراقبـه از بـاب مفاعلـه و بـه معنـی یک‌بار دیگر، انتظار کشیدن است. رسول اکرمﷺ فرمودنـد: «انَّ اللهَ تَعَالَی یَنْظُرُ عَلَی قَلْبِ کُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ فِیْ کُلِّ یَوْمٍ وَ لَیْلَةٍ ثَلاثَ مائَةٍ وَ سِتِّیْنَ مَرَّةً»[1]. همچنـین فرمودند: «تَفَکُّرُ سَاعَةٍ خَیْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سِتِّیْنَ سَنَةً»[2].

از شیخ‌الاسلام دربارهٔ این حدیث سؤال کردند، شیخ گفـت: یـک سـاعت فکـر کردن در نیستی خود و حضور و آگاهی حق سبحانه و تعالی، از عبادت شصت سال کـه همـراه بـا فکر کردن در هستی خود و غفلت از حق سبحانه و تعالی باشد، بهتر است.

---

۱. به درستی که خداوند متعال بر قلب هر مرد و زن مؤمن، در هر شبانه روز، ۳۶۰ مرتبه نگاه می کند.

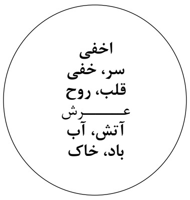
۲. یک ساعت فکر کردن، بهتر از شصت سال عبادت است. مرعاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح، ج۱، ص ۲۲۷.

رسول اکرمﷺ با حکایت از خداوند متعال فرمودند: «مَنْ ذَکَرَنِیْ لَمْ یَشْهَدْنِیْ وَ مَنْ شَهَدَنِیْ لَمْ یَذْکُرْنِیْ» «کسی که مرا ذکر کند، چون متوجّه ذکر است مـرا مـشاهده نمی‌کند[1] و کسی که مرا با جلال و جمالم مشاهده نماید، مرا ذکر نمی‌کند؛ چـون بـه میدان مراقبه رسیده و همهٔ قلبش را حضور مع الله فرا گرفته است که همانـا مقـصود از ذکر، به یاد بودن مذکور یعنی الله ﷻ است. وقتی این سعادت میسّر گردد، سـالک بـه ترقیّات عالی نایل می‌شود».

جز یاد توام از دل ناشاد برفت | وزسینه هوای گل و شمشاد برفت
مستغرق ذکر تو چنانم که مگر | در ذکـر توام ذکـر تـو از یاد برفت

رسول اکرمﷺ فرمودند: «ذَرَّةٌ مِنْ اَعْمَالِ الْقُلُوْبِ اَفْـضَلُ مِـنْ جِبَـالِ اَعْمَـالِ الْجَوَارِحِ»[2].

ابن مسعود وانس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند: «اَلْاِیْمَـانُ عَـشْرَةُ اَجْـزَاءٍ: تِـسْعَةٌ مِنْهَـا الْمُرَاقَبَةُ وَ وَاحِدَةٌ مِنْهَا سَائِرُ الْعِبَادَاتِ»[3]. رسـول اکرمﷺ فرمودند: «مَنْ عَرَفَ رَبَّـهُ سَقَطَ لِسَانُهُ»[4].



شکل دایره بدین گونه است: نصف بالای این دایره، از عالم امر و نصف پایین آن، از عالم خلق است.

---

۱. هنگامی که عظمت و کبریایی و حضور حق ﷻ بر قلب ظهور کند، سالک چنان مغلوب عظمـت و کبریـایی حـق ﷻ شـود کـه جـرأت تکرار نام حق ﷻ را ندارد.

۲. ذرّه ای از اعمال قلب ها، بهتر از کوه ها اعمال جوارح است. البحرالمدید فی تفسیر القرآن المجید، ج ۳، ص ۱۲٤.

۳. ایمان ده جزء دارد که نه جزء آن، مراقبه و یک جزء آن، سایر عبادات است.

٤. کسی که پروردگار خود را بشناسد، زبان او از سخن گفتن باز می ماند.

در نیمهٔ پایین این دایره، سیر آفاقی و در نیمهٔ بالای آن، سیر و سلوک انفسی حاصل می‌شود. سیر آفاقی عبارت از مشاهدهٔ انوار در بیرون باطن خود به رنگ‌های مختلف است و سیر انفسی، دیدن انوار و تجلیّات در باطن خود است. مراقبه احدیّت در این دایره انجام می‌شود و نیّتش این گونه است: از ذاتی که جامع همهٔ صفات کمال و منزّه از نقصان و زوال است بر لطیفهٔ قلب من فیض می‌آید.

بدان که اصل هر لطیفه از عالم امر، در بالای عرش است و تا به اصل خود نرسند، فنا نمی‌شوند؛ چنانچه اصل قلب، تجلّی[1] افعالی و اصل روح، تجلّی صفات ثبوتی و اصل سرّ، تجلّی شئونات ذاتی و اصل خفی، تجلّی صفات سلبی و اصل اخفی، تجلّی شأن جامع است. فرق میان تجلّیات ذاتی و فعلی این است که در تجلّی فعلی، سالک حق ﷻ را فاعل داند[2] نه بند گان را و تجلّی ثبوتی این است که صفات را از خود و از غیر خود سلب کند و به جناب حق تعالی منسوب گرداند و تجلّی شئونات آن است که از سالک نام و نشانی نماند و انانیّت او به طور کامل از بین برود و تجلّی سلبی این است که سالک، حق ﷻ را منزّه و مقدّس داند و خود و مخلوقات را، ناچیز محض بیند و تجلّی شأن جامع، شامل همهٔ این تجلیّات است.

دیگر هشت صفت‌اند که اصل همهٔ اسماء و صفات‌اند: ۱)حیات، ۲)علم، ۳)قدرت، ٤)سمع، ٥)بصر، ٦)کلام، ۷)ارادت، ۸)تکوین.

---

۱. تجلّی عبارت از برداشتن پرده های جلالیّت از کمالات جمالیّت است. در خبر است که اگر خدای ﷻ چیزی از تجلّی وجه خود ظاهر کند، یقیناً نور و تجلّی وجه او همهٔ عالم را می سوزاند. تجلّی از طرف حق عبارت است از اینکه خداوند بر بنده، حالش را آشکار می کند. همچنین گفته شده است که تجلّی، ظهور ذات در پرده های اسماء و صفات از نظر تنزّل است. تجلّی گاهی به صورت افعال و گاهی به صورت صفات و گاهی به طریق ذات است.

۲. یعنی افعال خود و همهٔ مخلوقات، از نظرش فانی می گردد و فقط فعل یک فاعل حقیقی به نظرش می‌آید.

پس لطیفهٔ قلب، در تجلّی فعلی فنا خواهد شد و در این هنگام افعال خود و همهٔ مخلوقات، از نظرش فانی می‌گردد و فقط فعل یک فاعل حقیقی به نظرش می‌آید. ولایت این لطیفه را ولایت حضرت ابوالبشرآدم علیه‌السلام می‌گویند. سالکی که از راه این ولایت به مقصود برسد، او را آدمی المشرب می‌نامند.

فنای لطیفه روح در صفات ثبوتی حضرت حق سبحانه و تعالی است. در این وقت سالک صفات خود و همهٔ مخلوقات را، سلب می‌کند و به حضرت حق سبحانه و تعالی منسوب می‌گرداند. چون وجود، اصل همهٔ صفات است، او وجود را از خود و از همهٔ ممکنات نفی می‌کند و آن را برای حضرت حق سبحانه و تعالی اثبات می‌کند و به ناچار به توحید وجودی قایل می‌شود. ولایت این لطیفه را، ابراهیمی‌المشرب می‌گویند.

فنای لطیفهٔ سرّ، در شئونات ذاتی حضرت حق سبحانه و تعالی حاصل می‌شود. در این مقام، سالک ذات خود را در ذات شئونات ذاتی حضرت حق سبحانه و تعالی نیست و نابود می‌یابد. ولایت این لطیفه را ولایت حضرت موسی علیه‌السلام می‌گویند؛ پس سالکی که از این راه ولایت، به مقصود برسد، او را موسوی‌المشرب می‌نامند. فنای لطیفهٔ خفی در صفات سلبی او سبحانه و تعالی است. در این مقام، سالک جناب کبریا را از همهٔ مظاهر دور می‌بیند. ولایت این لطیفه را، ولایت حضرت عیسی علیه‌السلام می‌گویند.

نویسنده ـ عفی عنه ـ می‌گوید: در ابتدا مناسبت خود را به حضرت عیسی علیه‌السلام یافته، مبدأ تعیّن خود را اسم **حیّ** معلوم کرده بودم. پس از مدّتی به حضرت پیر دستگیر خود عرض کردم که مناسبت به حضرت عیسی علیه‌السلام دریافت نموده‌ام؛ اگر آن حضرت توجّه فرمایند، به مناسبت حضرت رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله فایض شوم. آن حضرت

ارشاد کردند که ما توجّه می کنیم و تو نیز متوجّه باش. از برکت توجّه حضرت ایشان، امیدوارم که ترقّی حاصل شده باشد.

فنای لطیفهٔ اخفی در مرتبهٔ[1] شأن الهی است که جامع همهٔ این مراتب است. در این مقام، سالک متخلّق به اخلاق الهی می‌شود. حضرت رسول‌الله ﷺ فرمودند: «تَخَلَّقُوْا بِاَخْلَاقِ الله»[2].

همچو صوفی[3] با لباس صوف باش		با صفت های خدا موصوف باش

بدان که حضرت امام ربّانی رحمه‌الله به صورت جداگانه به تهذیب هر لطیفه می‌پرداختند؛ ولی جناب مبارک حضرت پیر دستگیر ـ قلبی و روحی فداه ـ به همهٔ لطایف توجّه می‌فرمودند و سالک را به مراقبهٔ هر یک از لطایف، به صورت جداگانه نیز امر کرده‌اند که هر پنج مراقبه را به این روش انجام دهد: قلب خود را مقابل قلب حضرت رسالت پناه ﷺ قرار دهد و به جناب الهی عرض کند: الهی فیض تجلیّات صفات فعلی خود را که بر لطیفهٔ قلب مبارک حبیب خود حضرت محمّد ﷺ و از

---

۱. اهل الله از مراتب فنا و بقا هر چه می بینند، در خود می بینند و هر چه می شناسند، در خود می شناسند و حیرت ایشان در وجود خود است. ﴿وَفِىٓ أَنفُسِكُمۡۚ أَفَلَا تُبۡصِرُونَ﴾ «و در وجود شما نشانه هایی است آیا نمی بینید» (ذاریات/ ۲۱). پیش از این، هر سیری که هست داخل سیر آفاقی است که حاصلش بی حاصلی است. از شهود انفسی کسی در توهّم نیفتد و آن را در رنگ شهود تجلّی صوری که در نفس متجلّی است، تخیّل نکند. تجلّی صوری، هر قسم که باشد، داخل سیر آفاقی است و در مرتبهٔ علم الیقین حاصل می‌شود.

۲. اخلاق بگیرید به اخلاق خدا. شرح کتاب التوحید من صحیح البخاری، ج۲، ص ٦٦.

۳. تصوّف عبارت است از خُلق گرفتن به اخلاق صوفیه و توسّل به اوصاف آن‌ها تا به سلک آن‌ها در آمدن. گفته‌اند که تصوّف مشتق از صوف است، چنانچه در عرف گفته می‌شود: تصوّف الرجل: هرگاه که لباس پشمی بپوشد. صوف به معنای پشم است و چون صوفیان غالباً لباس‌هایشان از صوف و ژنده است، صوفی گفته می‌شوند. بعضی گفته‌اند صوفی به خاطر نسبتشان به صفّهٔ مسجد رسول‌الله ﷺ و به سبب اخذ طریق آن‌ها از اصحاب صفّه است و به قولی گفته شده است که آنان به دلیل صفای باطنشان از اوصاف ذمیمه، مانند کبر، کینه، بغض، عداوت، حسد و غیره، صوفی نامیده می‌شوند. طریقة الراشدین، فصل دهم، ص ۵۱۹ .

لطیفهٔ آن حضرت بر لطیفهٔ قلب آدم ـ صفی الله ـ القا کردی، به وسیلهٔ پیـران کبـار، بـر لطیفهٔ قلب من نیز القا کن.

قلوب مشـایخ کرام را تا حضرت پیغمبرﷺ، که اسباب فیض انـد، بایـد همیـشه در نظر داشته باشد. همچنین لطیفهٔ روح خود را مقابل روح آن حضرتﷺ قرار دهد و به جناب الهی عرض نماید: الهی فیض تجلیّات صفات ثبوتی خود را که بر لطیفـهٔ روح مبارک حبیب خود حضرت محمّدﷺ و از لطیفهٔ روح مبارک آن حـضرت بـه لطیفـهٔ روح سیّدنا نوح و ابراهیمعلیهما السلام القا کردی، به وسیلهٔ پیران کبار، به لطیفهٔ روح من القا کن.

همچنین لطیفهٔ سرّ خود را مقابل سرّ آن حضرتﷺ قرار دهد و عرض کند: الهی فیض تجلیّات شئونات ذاتی خود را که بر لطیفهٔ سـرّ مبـارک حبیـب خـود حـضرت محمّدﷺ و از لطیفهٔ سرّ آن حضرت بر لطیفهٔ سرّ حضرت موسیعليه السلام القا کـردی، بـه وسیلهٔ پیران کبار بر لطیفهٔ سرّ من نیز القا کن.

پس از آن لطیفهٔ خفی خود را مقابل خفی حضرت رسالتﷺ قرار دهد و عرض کند: الهی فیض تجلیّات صفات سلبی خود را که بر لطیفهٔ خفی مبارک حبیب خـود حضرت محمّدﷺ و از لطیفهٔ خفی آن حضرت بر لطیفهٔ خفی حـضرت عیـسیعليه السلام القا کردی، به وسیلهٔ پیران کبار بر لطیفهٔ خفی من نیز القا کن.

آنگاه لطیفهٔ اخفی خود را در مقابل لطیفهٔ اخفای حـضرت رسـالت پنـاهﷺ قـرار دهد و عرض کند: الهی فیض تجلیّات شأن جامع خود را که بر لطیفـهٔ اخفـی مبـارک حبیب خود حضرت محمّدﷺ القا کردی، به وسیلهٔ پیران کبار بر لطیفهٔ اخفی من نیـز القا کن. باید دانست که ولایت این لطیفه، داخل دایرهٔ ولایت صغری می‌شود.

فصل پنجم

دایرۀ ولایت صغری[1]

بدان که اشخاص عالم، ظلال اسماء و صفات‌اند و بین اسم خداوند جلّ جلاله و شخص چندین ظلال در میان است تا نوبت به این شخص رسیده است؛ پس سالک را در هنگام ترقّی[2]، فنا و بقا به ظلّی از ظلال اسم که مبدأ تعیّن[3] اوست، به حصول می‌پیوندد و منتسبان[4] آن‌را به آن اسم که ظل است، از ظلال حواله نموده و به اوصاف آن اسم متحقّق می‌گردد؛ چرا که هر اسم جامع اسماء و صفات است[5].

پس از رسیدن به آن اسم، وقتی به فوق و ظلّ فوقانی که اصل این اسم است توجّه کند، به رنگ آن اسم متحقّق می‌شود و از این اسم تحتانی می گذرد و به اسم فوقانی که

---

۱. ولایت و آن عبارت است از قیام بنده با حق و نیز پیمودن منازل سلوک و حاصل کردن فنای قلب و فنای نفس در ولایت صغری و کبری و آرام گرفتن عناصر چهارگانه و اتّصاف به کمالات نبوّت و تخلّق گرفتن هیأت وحدانیّه به اخلاق الله جلّ جلاله در کمالات رسالت و اولوالعزم تا به دایره لاتعیّن ترقّی کند. در این وقت ولایت کامل حاصل می شود و حق سبحانه و تعالی به کارهای او قیام می کند و او را به نهایت مقام قرب و تمکین می رساند و مخاطب این قول خداوند می گردد که دربارۀ اولیای خود فرموده است: آگاه باشید هر آیینه بر اولیای خدا هیچ ترس و غم و اندوهی نیست. طریقة الراشدین، فصل دهم، ص۵۲۲ .

۲. یعنی در هنگام عروج به اصول خود.

۳. مبدأ تعیّن به اسم تعلّق می گیرد.

۴. از جمله منتسبان یکی «أنای» سالک است و مراد از منتسبان، وجود و توابع وجود است.

۵. برای کسب اطّلاع بیشتر، به مکتوبات حضرت امام ربّانی، دفتر سوّم، حصّۀ هشتم، مکتوب ۳۰، مراجعه شود.

اصل اوست، می‌پیوندد و همچنین از اصل دوم بـه اصـل سـوم و از سـوم بـه چهـارم و از چهارم به پنجم و از آن به ششم و هفتم اِلَی ماشاءَ اللهُ سُبحانَه بقـا خواهـد یافـت تـا کـدام صاحب دولت باشد که از این همه مراتب ظلال، بگذرد و به اصل اسم واصل گردد.

فایده: از جمله مکتوبات محبوب صمدانی، مجدّد الف ثانی رحمه‌الله: این اصول با این کثرت و با این رفعت، اجزای او خواهند شد و قطره را دریا و کاه را کوه خواهند سـاخت. وقتی این اصول، اجزای او باشند، ناچار از کمالات و برکاتشان نیز بهرهٔ کامـل نـصیب او خواهد شد و کمال او جامع کمالات آن اجزا خواهـد بـود. از اینجـا مـی‌تـوان فـرق میـان انسان کامل و سایر انسان‌ها را شناخت که آن دریای محیط است و آن‌ها در رنگ قطره‌های محقّر آن دریا؛ پس این‌ها او را چه شناسند و از کمال او چه دریابنـد؟! چـه خـوش گفـت بزرگی: الهی چیست اینکه اولیای خود را کرامت کردی! هر که ایشان را شـناخت، تـو را یافت و تا تو را نیافت، ایشان را نشناخت.

همانطور که در میان انسان کامل و انـسان نـاقص در کثـرت و قلّـت اجـزا تفـاوت است، در میان طاعات و حسنات این‌ها نیز به اندازهٔ آن تفـاوت است، شخصی را که صـد زبان دهند و به هر زبان حق سبحانه و تعالی را یاد کند، چه نـسبت دارد بـه آن شخـصی کـه او را یـک زبان دهند و با آن یک زبان حق سبحانه و تعالی را یاد نماید! ایمان و معرفت و سایر کمـالات را بایـد بر این معنی قیاس کرد. انتهی کلامه[1].

پس از آن، پیـر دستگیر به ولایت صغری توجّـه فرمـود؛ در ایـن هنگـام بـه مراقبـهٔ معیّتی که از آیهٔ شریفه ﴿ وَهُوَ مَعَكُمۡ أَيۡنَ مَا كُنتُمۡ ﴾[2] فهمیده می‌شـود، بپـردازد؛ یعنـی

---

۱. مکتوبات حضرت امام ربّانی، دفتر سوّم، حصّهٔ هشتم، مکتوب ۳۰، ص۷۵.

۲. او با شماست هرجا که باشید. حدید/ ٤.

مفهوم این آیه را در نظر داشته باشد که حق ﷻ با ماست. معیّت حق با مخلوق با این آیه ثابت می‌شود؛ امّا علما آن را معیّت علمی و صوفیه معیّت ذاتی گویند. نباید در شک و تردید افتاد و همین را باید در نظر گرفت که حق تعالی با ماست و نص قرآن در آنچه سزاوار جناب اوست، برهان ناطق است. باید فهمید که گردباد با خاک به چشم می‌آید و اینکه خاک ذرّات تشکیل دهنده و باد قیّم آن است.

یعنی باد از نظر مخفی است، همچنین جان که با هر ذرّهٔ جسم و قیّم آن است، به نظر نمی‌آید. پس معیّت او تعالی که بی‌چون و بی‌چگونه است، چگونه مدرک ما گردد و در فهم قاصر ما در آید؟ امّا او با ماست. در این مقام، ذوق و شوق، آه و نعره، بی‌تابی، درد، واویلا، ولوله، صیحه، وجد[1]، تواجد[2] و رقص به همان اندازه، برای سالک حاصل می‌شود و حضور دایمی که عبارت از نگرانی قلب نسبت به فوق است، میسّر می گردد.

برای بعضی از سالکان، توحید وجودی به سبب کمال محبّت، منکشف می‌شود و غیریّت از نظر آن‌ها مرتفع می گردد و نعرهٔ أنا الحقّ و سُبحانی می‌زنند

---

۱. وجد عبارت است از آنچه به دل می رسد و بدون تکلّف و تصنّع و تعمّد بر دل وارد می‌شود و آن امری غیر اختیاری است که بر اثر غلبهٔ شوق بر سالک پدید می آید. مشایخ گفته اند که وجد ثمرهٔ اوراد است. پس هر کس که ورد و وظیفهٔ او زیاد باشد، خدای تعالی شوق و وجد او را زیاد می کند. گفته شده است که وجد مانند برق آسمان تجلّی می کند، پس ظاهر می شود و خاموش می گردد؛ چه خوش است اگر بر صاحب خود، به اندازهٔ بر هم زدن پلک چشم باقی بماند.

۲. تواجد عبارت از خواستن وجد است نه به نوعی از اختیار و برای صاحب آن کمال وجد نیست؛ برای اینکه اگر برای او کمال وجد بود، البته خود به خود و بدون اختیار صاحب وجد می بود؛ چرا که باب تفاعل بیشتر برای اظهار صفتی است که ذاتاً در آن وجود ندارد؛ پس تواجد ابتدای وجد است. گروهی نیز گفته اند که تواجد برای صاحب آن مسلّم نمی‌باشد؛ زیرا که در برگیرندهٔ تکلّف و سبب دوری از حقیقت است. گروهی دیگر گفته اند که تواجد برای به دست آوردن وجد مسلّم است؛ زیرا که در تواجد، سالک آمادهٔ وجد می شود.

المغلوبون معذورون[1] تا این‌که از آن حالت فراغت حاصل نمایند. در این مقام، تجلّی فعلی بر سالک ظهور می‌کند؛ ولی فنای قلب وقتی دست می‌دهد که تعلّق حسّی و علمی به غیر، از سینه رخت بربندد و خطرهٔ ماسوی هرگز در نظر نیاید.

امّا برای بعضی سالکان در این مقام، توحید وجودی دست می‌دهد و به شطحیّات[2] سخن می‌گویند و سالک از این مقام، ممکن است که به سوی صفات بشریّت باز گردد؛ چرا که هنوز به راه است و فنا فی‌الله می‌شود و همین سیر فی‌الله است و اوّل قدم بر ولایت می‌نهد و در نزد حضرت امام ربّانی مجدّد الف ثانی رَحِمَهُ‌اللهُ یکی جمع[3] است و یکی جمع‌الجمع[4] و سوّم فرق بعد الجمع[5].

نیّت دایرهٔ ولایت صغری: فیض می‌آید از ذاتی که همراه من است و بی‌چون و بی‌چگونه است و منشأ دایرهٔ ولایت صغری که دایرهٔ ظلال اسماء و صفات است خاص بر لطیفهٔ قلب من.



---

۱. مغلوبان معذورند.

۲. در اصطلاح صوفیه کسی که شطحیّات بگوید یعنی سخنان خلاف شرع یا کلماتی که ظاهر آن خلاف شرع باشد بر زبان بیاورد مانند: أنا الحق گفتن حسین بن منصور حلّاج.

۳. آنچه از طرف حق تعالی است از اظهار معاونت و بخشیدن مهربانی و لطف و احسان بر بنده، پس این جمع است و هر کس که برای او جمع نباشد، برای او معرفت نیست. قول ایاک نستعین اشاره به جمع دارد.

٤. جمع الجمع این است که کامل تر از جمع است؛ چرا که جمع، دیدن اشیا به سبب خدا و بیزار بودن از هر نیرو و قدرتی جز قدرت اوست در حالی که جمع الجمع عبارت از استهلاک کلّی و فنا از ماسوی الله است، هیچ چیزی غیر از آن، هنگام غلبهٔ سلطان حقیقت حس نمی کند.

٥. فرق بعد الجمع این است که بیداری و صحو هنگام ادای فرایض وارد می گردد تا فرایض در اوقات آن انجام شود. پس در این، رجوع برای خداوند است، به سبب خداوند؛ ولی رجوع برای بنده به سبب بنده نیست. در این حالت، نفس خود را در تصرّف حق سبحانه و تعالی می‌بیند و مشاهده می‌کند که مبدأ ذات و وجود بنده به قدرت خداوند متعال است و افعال و احوال جاری بر وی به علم و مشیّت و ارادهٔ خداوند تعالی است. طریقة الراشدین، فصل دهم، ص ٤٧٩ .

فصل ششم

دایـرهٔ ولایت کبـری

از جمله مکتوبـات محبـوب صـمدانی، مجـدّد الـف ثـانی رحمه الله: پـس از آن اگـر عروجی در دایرهٔ اسماء و صفات که اصل این دایرهٔ ظل است به طریق سیر فی‌الله واقع شود، شروع در کمالات ولایت کبری خواهد بود.

ولایت کبری در اصل مخصوص انبیا ـ علیهم الـسّلام ـ اسـت و بـه تبعیّـت بـه اصحاب کرام رضی الله عنهم نیز، این دولت رسیده است. نصف پایین این دایره، متضمّن اسماء و صفات زاید و نصف بالای آن مشتمل بر شـئونات و اعتبـارات ذاتـی اسـت. نهایـت عروج پنج گانهٔ عالم امر، تا نهایت این دایرهٔ اسماء و شئونات است.

اگر به محض عنایت ایزدی جل جلاله از مقام صفات و شئونات ترقّی واقع شـد، سـیر در دایرهٔ اصول آن‌ها خواهد بود و پس از آن، سیر در دایرهٔ اصول آن اصول اسـت. پـس از پیمودن آن دایره، قوسی از دایرهٔ فوق ظاهر خواهد شد کـه از آن نیـز بایـد بگـذرد و چون از آن دایرهٔ فوق، غیر از قوسی ظاهر نشد، به همان قوس اکتفا می‌شود.

در اینجا سرّی خواهد بود که بر آن اطّلاع نبخشیده‌اند و این اصول سه‌گانهٔ اسماء و صفات که ذکر شد، مجرّد اعتبارات‌اند در حضرت ذات تعالی و تقدّس که مبادی صفات و شئونات گشته است. حصول کمالات این اصول سه‌گانه مخصوص به نفس مطمئنّه است و اطمینان برای او در این موطن میسّر می گردد و در همین مقام شرح صدر حاصل می‌شود و سالک به اسلام حقیقی مشرّف می گردد. در همین موطن است که مطمئنّه بر تخت صدر می‌نشیند و به مقام رضا ارتقا می‌یابد؛ این موطن انتهای ولایت کبری است که ولایت انبیا ـ علیهم السّلام ـ می‌باشد[1].

فایده: از جمله مکتوبات محبوب صمدانی، مجدّد الف ثانی رَحِمَهُ الله: هرچه در آفاق و انفس ظاهر شود، به داغ ظلّیّت متّسم[2] است، پس سزاوار نفی است تا اثبات اصل حاصل شود و وقتی از آفاق و انفس گذشت و از قید ظلّیت رها یافت، برای منتهیان دایرهٔ ظلّ، تجلّی برقی که ناشی از مرتبهٔ اصل است، میسّر می گردد تا لحظه‌ای از قید آفاق و انفس رها یابند.

جمعی که از دایرهٔ آفاق و انفس گذشته و از ظلّ به اصل پیوسته‌اند، این تجلّی برقی در حقّ ایشان دایمی است؛ چرا که مسکن و مأوای این بزرگواران، دایرهٔ اصل است که تجلّی برقی ناشی از آن است. نهایت کمال در ولایت ظلّی که ولایت صغری است، با تجلّی برقی به حصول می‌پیوندد و این تجلّی برقی، قدم اوّل در ولایت کبری است که ولایت انبیا ـ علیهم السّلام ـ می‌باشد و ولایت صغری،

---

۱. مکتوبات حضرت امام ربّانی، دفتر اوّل، حصّهٔ چهارم، مکتوب ۲۶۰، ص۷۶.

۲. اِتَّسَمَ: نشان برداشتن، علامت گرفتن. مُتَّسم: علامت دار.

ولایت اولیاست ـ قدّسنا الله تعالی باسرارهم ـ از اینجا باید تفاوت میان ولایت اولیـا و ولایت انبیا را دریافت ـ صلوات الله تعالی و سلامه علیهم ـ کـه نهایـت ایـن ولایـت، بدایت آن ولایت است. از کمالات نبوّت انبیا ـ علیهم السّلام ـ چه گوید کـه بـدایت نبوّت، نهایت این ولایت است!

مگر حضرت خواجهٔ نقشبند ـ قدّس سرّه العزیز ـ نصیبی از ولایت انبیا ـ علیهم السّلام ـ به تبعیّت و وراثت فرا گرفته که گفته‌اند ما نهایت را در بدایت درج می‌کنیم. این فقیر این قدر می‌داند که وقتی نسبت و حضور نقشبندیه به کمال رسد، به ولایت کبری می‌پیوندد و از کمالات آن ولایت بسیار بهره می‌گیرد؛ بر خلاف طرق دیگر که نهایت کمالشان تا تجلّی برقی است. انتهی کلامه[1].

وقتی حضرت پیر دستگیر ـ مدّ ظلّه الله تعالی ـ توجّه در ولایت کبری بر لطیفـهٔ نفس بنده فرمودند، در همان توجّه دیدم که همچون آفتاب از مطلع نفس طلوع نمود و آن نور سیاه که حضرت حق ﷻ می‌فهمیدم، در پرده نور از هم ریخت، تا اینکه نـام و نشانی از آن نور باقی نماند و دیدم که ممکنات کـه در نـور سـیاه معـدوم و مـضمحل دریافت می‌شد، دوباره ظهور کرد؛ مانند وجود ستارگان در شعاع نـور آفتـاب؛ لـیکن در سیر قلبی حدّت[2] تمیز بین وجود ممکن و واجب بـرایم حاصـل نـشد؛ از ایـن رو قایل به اتّحاد شده بود؛ زیرا سیر ولایت کبری که ولایت انبیا ـ علیهم السّلام ـ است، مقام صحو و هوشیاری است.

---

۱. مکتوبات حضرت امام ربّانی، دفتر دوم، حصّهٔ ششم، مکتوب سوّم، ص۱۲.

۲. تیز بینی.

برایم در این سیر ولایت کبری حدّت نظر عنایت کردند، دیدم که وجود ممکنات، ثبوت و استقرار دارد، امّا وجود ایشان، وجود ظلّی دریافت شد که از وجود الهی بر عدم پرتو انداخته و آن‌را موجود ساخته است و همچنین صفات ممکنات پرتوی از صفات او سبحانه مشهود گردید، نه عین آن‌ها و همین است معنی توحید شهودی[1] که در لطیفهٔ نفسی مشاهده می‌شود.

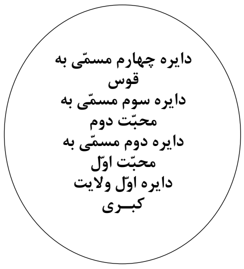
از اینجا معنی اقربیّت او تعالی را دریاب. فرق میان معیّت و اقربیّت او را بشنو؛ اگر نهایت معیّت، اتّحاد است، کمال اقربیّت، اثنینیّت است؛ لیکن اگر وجود ممکن نمودار است، مستفاد از حضرت حق ﷻ است نه از خود! و اگر صفات ظاهر گشت، هم از آن جناب است و حقیقت ممکن، عدم است که با هیچ چیزی نمی‌توان به آن اشاره کرد.

پس از این تحقیق، معلوم شد که وجود اصل، نسبت به وجود ظل، به ظل نزدیک‌تر است؛ زیرا که ظل هرچه دارد از اصل دارد نه از خود و اگر بر وجود خود نگاه کند، پرتو اصل را می‌یابد نه پرتو خود را و اگر به صفات خود نیز نظر اندازد، نمونه‌ای از صفات اصل می‌بیند، پس به ناچار به اقربیّت اصل، اقرار خواهد نمود؛ زیرا قرب که ظل را به خود پیدا کرده است، به سبب وجود اصل است.

---

۱. گفته‌اند که شهود همان حضور است. بعضی اوقات با اوصاف مراقبه حاصل می شود و بعضی اوقات با وصف مشاهده؛ بنابراین تا وقتی که بنده موصوف به شهود و رعایت است، پس او حاضر است و هرگاه حالت مشاهده و مراقبه را به پایان رساند، از دایرهٔ حضور خارج شده و او غایب است و گاهی مقصود آنان از غیبت، بی‌خودی اشیا با حق است، پس مشاهده می‌باشد؛ بنابراین معنی حاصل آن راجع به مقام فناست.

پس اصل نزدیک‌تر است به ظل از وجود ظـل؛ اگرچـه بیـان اقربیّـت، در تقریـر نمی گنجد و در تحریر راست نمی‌آید؛ زیرا عقل ناقص که در ادراک آنچه نزدیک‌تـر از خود است عاجز می‌باشد. از این رو درک این مسئله بالاتر از قـدرت عقـل و موقـوف بـه انکشاف تمام است.



نیّت دایـرهٔ اول ولایت کبـری: فیض می‌آید از ذاتی که از من به من نـزدیک‌تر است و منشأ دایـرهٔ اوّل ولایت کبری که اصل اسماء و صفات اسـت، خاص بر لطیفهٔ نفس من با لطایف خمسه عالم امر.

باید دانست که دایرهٔ ولایت کبری، شامل سه دایره و یک قوس است؛ در نصف دایرهٔ اوّل از دوایر سه‌گانهٔ ولایت کبری، سیر اقربیّت است کـه در آن توحیـد شـهودی منکشف می‌شود. نیمهٔ پایین این دایره، شامل اسماء و صفات زایـد و نیمـهٔ بـالای آن مشتمل بر شئونات ذاتی است. در این دایره، لطایف خمسهٔ عالم امر عروج می کند و مورد فیض در اینجا، لطیفهٔ نفس است. در این مرحله ذکر تهلیل لسانی و یـا خیـالی نیز مفید است. عروج لطایف مذکور تا همین جا و تا همین دایرهٔ مراقبه اقربیّت است؛ یعنی مفهوم آیه شریفه: ﴿وَنَحۡنُ أَقۡرَبُ إِلَيۡهِ مِنۡ حَبۡلِ ٱلۡوَرِيدِ﴾[۱] را در نظر مـی‌آورد و وقتی از دایره اقربیّت عروج واقع شد، سیر در دایرهٔ اصل می‌افتـد و از دایـرهٔ اصـل بـه دایرهٔ اصل اصل ترقّی می‌نماید و از اصل اصل بـه اصـل ثالـث، کـه عبـارت از قـوس

۱. ما به او از شاه رگ گردنش نزدیک‌تریم. ق/ ۱۶ .

است، سیر می‌کند و در این دو نیم دایره، کمال استهلاک و اضمحلال حاصل می‌شود.

چون حضرت پیر دستگیر در این دایره بر این بنده توجّه فرمودند، دیدم که میزاب[1] نور بی‌رنگ از این دایره بر لطیفهٔ نفس من با شدّت تمام ریختند و وجود هستی من مثل نمکی که در آب می‌افتد، همه گداخته شد، تا اینکه هیچ نام و نشانی از خودی برای من باقی نماند و زوال عین در این دایره میسّر شد! اطلاق لفظ أنا بر خود معتذر دانستم و موردی برای **أنا** نیافتم، تا اینکه در دریای عدم فرو رفتم، که ناپیدا کنار بود. به یقین معلوم گردید که حقیقت فنا در این ولایت میسّر می‌شود و آن‌چه در ولایت سابق بود، صورت فنا بود.

دایره دوم مسمّی به محبّت اوّل

نیّت مراقبهٔ دایرهٔ دوم ولایت کبری: فیض می‌آید از ذاتی که محبّ من است و من محبّ اویم و منشأ دایره دوم ولایت کبری که اصل دایرهٔ اوّل است، خاص بر لطیفهٔ نفس من. مفهوم آیه کریمه: ﴿يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾[2] را خیال می‌کند. در این دایره مورد فیض، لطیفهٔ نفس یعنی أنا سالک است. بدان که در این دایره به این روش مراقبه می‌کند که خود را در این دایره و آن دایره داخل می‌کند و در نظر می‌آورد که فیض از دایرهٔ اصل اسماء و صفات بر لطیفهٔ **أنا** من وارد می‌شود.

---

۱. ناودان.

۲. آن‌ها را دوست دارد و آن‌ها او را دوست دارند. مائده/ ٥٤.

دایرهٔ سوم
مسمّی به
محبّت
دوم

نیّت مراقبهٔ دایرهٔ سوم ولایت کبری: فیض می‌آید از ذاتی که محبّ من است و من محبّ اویم و منشأ دایرهٔ سوم از محبّ ولایت کبری که دایرهٔ اصل اصل بر اسماء و صفات است، خاص بر لطیفهٔ نفس مـن. مفهوم آیه کریمه ﴿يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾ را در نظر دارد.

هم چنین از دایرهٔ اصل اصل فیض و محبّت بر **أنا** من وارد می‌شود و همچنین از قوس که اصل ثالث است، فیض و محبّت بر این لطیفه می‌آید و در اینجا تهلیل لسانی با ملاحظهٔ معنی مفید است.

دایرهٔ چهارم
مسمّی به
قـــوس

نیّت دایرهٔ چهارم ولایت کبری: فیض می‌آید از ذاتی که من محبّ اویم و او محبّ من است و منشأ دایرهٔ چهارم ولایت کبری که اصل دایرهٔ سوم و مسمّی به قوس است، خاص بر لطیفهٔ نفس من. مفهـوم آیه کریمـه ﴿يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾ را در نظر دارد.

نویسنده ـ عفی عنه ـ می گوید که برای بنده به وسیلهٔ توجّه حضرت پیر دستگیر خود ـ جعلنی الله فداه ـ این دو دایره کـشف شـده اسـت. آنچـه از تفـاوت ایـن دوایـر دریافتم، قلّت و کثرت انوار و ضعف و قوّت در عرض و طول آن و به رنگی فوق رنگ ما تحت خود بود. به بعضی درویشان که در این دایره توجّـه کـرده‌ام، دیـدم کـه اکثـراً کشف این دوایر برایشان حاصل شده است. علامت پیمودن قسمتی از دایره و یا همهٔ آن، این است که دایره مثل قرص آفتاب بر سالک آشکار می‌شود و هر اندازه از دایره که پیموده شود، به همان اندازه نور و درخشش آن هویدا می گردد و آن اندازه از دایـره کـه پیموده نشده است، مانند آفتاب که در وقت کسوف بی‌نور می‌نماید، معلوم می‌شود.

علامت به پایان رسیدن ولایت کبری این است که فیض باطن که به دماغ تعلّق دارد، به سینه متعلّق می‌شود و در این وقت شرح صدر حاصل می گردد و وسعت سینه آن قدر می‌شود که از بیان خارج است؛ اگرچه در سیر قلب، وسعت قلب به اندازه‌ای شده بود که آسمان‌های متعدّد و قلوب بسیار در درون قلب خود مشاهده کردم؛ ولی این وسعت، فقط در قلب بود. وسعت صدر که در ولایت کبری حاصل می‌شود، شامل همهٔ لطایف عموماً و لطیفهٔ اخفاء، خصوصاً می‌شود. علامت شرح صدر به طریق وجدان این است که چون و چرا دربارهٔ احکام قضا از بین می‌رود. در این مقام نفس، مطمئنّه می گردد و به مقام رضا ارتقا می‌یابد و در همهٔ احوال راضی به قضا می‌ماند. اگر پس از پیمودن آن، مراقبهٔ مسمّی به **اسم ظاهر** نماید و مورد فیض آن بر لطیفهٔ نفس و لطایف خمسهٔ عالم امر را در نظر آورد، قوّت عرضی در نسبت باطن پیدا می‌شود؛ چنانچه حضرت پیر دستگیر به این بندهٔ خود، این مراقبه را تلقین فرمودند و فواید آن را دریافته‌ام و فقط به یاران این مراقبه را تلقین می‌فرمودند.

دایرهٔ مراقبه مسمّی به اسم ظاهر

نیّت مراقبه مسمّی به اسم ظاهر: فیض می‌آید از ذاتی که بی‌چون و بی‌چگونه و مسمّی به اسم ظاهر است، خاص بر لطیفهٔ نفس من همراه با لطایف خمسهٔ عالم امر. باید دانست همچنان که ظلال اسماء و صفات، مبادی تعیّنات مخلوقات به غیر از انبیای عظام و ملائکه کرام ـ علیهم السّلام ـ بوده‌اند، سیر این مراقبه را ولایت صغری نامیده‌اند و سیر مراقبه اسماء و صفات و شئونات را که مبادی تعیّنات انبیای کرامند، ولایت کبری نامیده‌اند. مبادی تعیّنات ملائکه که مسمّی به ولایت علیاست، هنوز در پیش است.

فصل هفتم

در بیان ولایت علیا

فایده: از جمله مکتوبات محبوب صمدانی، مجدّد الف ثانی رحمه‌الله: وقتی سیر را به اینجا رسانید، چنین گمان کرد که کار را به پایان رسانده است؛ ندا دادند که این همه، تفصیل اسم ظاهر بود که یک بال پرواز است و اسم باطن، که بال دوم برای پرواز به عالم قدس است، هنوز باقی است و اگر آن را به تفصیل به انجام رسانی، دو بال برای پرواز آماده کرده‌ای. وقتی به عنایت الله سبحانه و تعالی سیر اسم باطن نیز به انجام رسید، دو بال برای پرواز میسّر شد. ﴿ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِى هَدَىٰنَا لِهَـٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِىَ لَوْلَآ أَنْ هَدَىٰنَا ٱللَّهُ ۖ لَقَدْ جَآءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِٱلْحَقِّ﴾[1].

ای فرزند! از سیر اسم باطن چه نویسم که مناسب حال آن، استتار و تبطّن[2] است. این اندازه از آن مقام آشکار می‌کنم که سیر در اسم ظاهر، سیر در صفات است بدون

---

۱. ستایش خدای را که ما را بر این مقام راهنمایی کرد که اگر هدایت الهی نبود، ما به خود در این مقام راه نمی یافتیم. همانا رسولان خدا ما را بر این مقام به حق رهبری کردند. اعراف / ٤٣ .

۲. پوشش دار بودن.

اینکه ذات تعالی و تقدّس در ضمن آن‌ها تجلّی کند و سیر در اسم باطن نیز سیر در اسماء است، امّا در ضمن آن‌ها، تجلّی ذات تعالی و تقدّس ملحوظ است و آن اسماء در رنگ سپر اند که روپوش حضرت ذات تعالی گشته‌اند؛ مثلاً در صفت علم، ذات تعالی و تقدّس اصلاً ملحوظ نیست؛ ولی آن در اسم علیم در پس پردهٔ صفت تجلّی می‌کند؛ زیرا علیم ذاتی است که صاحب علم است.

امّا سیر در صفت علم، سیر در اسم ظاهر و سیر در اسم علیم، سیر در اسم باطن است و دیگر اسماء و صفات را بر این قیاس کن.

این اسماء که به اسم باطن تعلّق دارند، مبادی تعیّنات ملائکه ملأ اعلا می‌باشند ـ علی نبیّنا و علیهم السّلام ـ و شروع نمودن در این اسماء، قدم نهادن در ولایت علیاست که ولایت ملأ اعلاست. فرقی که میان علم و علیم در مبحث اسم ظاهر و اسم باطن گفته شد، اندک خیال نکنی و نگویی که از علم تا علیم راه اندکی است، نه بلکه فرق میان آن دو، به اندازهٔ فرق میان مرکز خاک و عرش مجید و فرق میان قطره و دریای محیط است؛ در سخن نزدیک و در حصول دور است[1].

فایده: از جمله مکتوبات محبوب صمدانی، مجدّد الف ثانی رحمه الله: پس از حصول دو بال اسم ظاهر و اسم باطن، وقتی پرواز میسّر شد و عروجات واقع گشت، معلوم شد که این ترقیّات بالاصاله برای عنصر آتش و باد و آب است که ملائکه کرام ـ علی نبیّنا و علیهم السّلام ـ را از این عناصر سه‌گانه نصیب است؛ چنانکه وارد شده

---

۱. مکتوبات حضرت امام ربّانی، دفتر اوّل، حصّهٔ چهارم، مکتوب ۲٦۰، ص ۷۷.

است که بعضی از ملائک از آتش و برف آفریده شده‌اند و تسبیح ایشان «سُبْحَانَ مَنْ جَمَعَ بَيْنَ النَّارِ وَ الثَّلْجِ»[1] است[2].

فایده: از جمله مکتوبات شیخ و امام من ـ قدّسنا الله بسرّه السّامی ـ یعنی مراد محمّد معصوم صاحب: ارتفاع لطایف از اصول خود، شرط ولایت در ولایت صغری است که عروج لطایف تا ظلال اسماء و صفات است. نهایت عروج لطایف تا ولایت کبری، بلکه تا دایرهٔ اوّل از ولایت کبری است که بیشتر معامله عالم خلق می‌باشد و نصیب بقیه دوایر ولایت کبری، برای نفس است و نصیب عناصر ورای عنصر خاک از ولایت علیا است. انتهی کلامه.

وقتی حضرت پیر دستگیر به این اندازه، به غلام خود توجّه فرمودند و احوال و کیفیّات هر دایره بر این بنده فایض شد، توجّه برای شرح صدر فرمودند، دیدم که معامله از دماغ متعلّق به صدر شد و وسعت سینه را دریافتم. از پانزدهم جمادی الثانی همان سال توجّه بر عناصر غلام خود فرمودند، دیدم که جذبات الهی به عناصر سه‌گانه رسید و عروج واقع شد و برای این عناصر سه‌گانه، فنا در ذاتی که مسمّی به باطن است، میسّر شد و اضمحلال و استهلاک این عناصر، در آن مرتبهٔ مقدّس حاصل گردید و بقای به آن مرتبهٔ عالی میسّر شد و مناسبت به ملائکهٔ کرام ـ علیهم السّلام ـ هم رسید و به زیارت این بزرگواران نیز نائل شدم و خود را داخل در مقام ایشان یافتم.

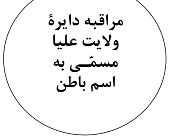
---

۱. پاک است آن ذاتی که آتش و برف را با هم جمع کرد.

۲. مکتوبات حضرت امام ربّانی، دفتر اوّل، حصّهٔ چهارم، مکتوب ۲۶۰، ص ۷۸.

بدانکه ولایت صغری و ولایت کبری در اسم ظاهر است و پس از این دو ولایت، سیر ولایت علیا حاصل می‌شود و سیر ولایت علیا در اسم باطن است. فرق میان اسم ظاهر و اسم باطن این است که در سیر اسم ظاهر، تجلیّات اسماء و صفات وارد می‌شود، بدون ملاحظهٔ تجلّی ذات و در سیر اسم باطن اگر چه تجلیّات اسماء و صفات است، لیکن احیاناً تجلّی ذات ـ تعالی و تقدّس ـ هم مشهود می‌شود.

صورت مثالی این دایره از عنایت حضرت پیر دستگیر بر این فقیر منکشف گشت. دیدم که دایرهٔ ولایت علیا ظاهر شد، لیکن اسماء و صفات حضرت حق سبحانه و تعالی مانند خطوط شعاع آفتاب این دایره را احاطه نمود. لیکن احیاناً بدون خطوط آن هر دو دایره مشهود می‌شود، امّا در کمال بی‌رنگی ظاهر می گردد و باز آن خطوط شعاع، روپوش می‌شود.



نیّت مراقبهٔ ولایت علیا[1]: فیض می‌آید از ذاتی که مسمّی به اسم باطن و منشأ دایرهٔ ولایت علیاست، خاص بر عناصر سه گانهٔ آبی، بادی و آتشی من.

بدان که ولایت علیا مانند مغز و ولایت کبری چون پوست است؛ بلکه هر دایرهٔ تحتانی نسبت به دایرهٔ فوقانی همین مناسبت را دارد، مگر در کمالات نبوّت که آن

---

۱. در دایرهٔ ولایت علیا مورد فیض عناصر سه‌گانه‌اند. ذکر تهلیل و نماز نافله در اینجا باعث ترقّی است و عروج و تنزّل و توجّه و حضور، نصیب عناصر سه‌گانه است و وسعت برای باطن حاصل می‌شود و نسبت به ملائکه کرام برای وی ظاهر خواهد گشت و اسرار را که لایق استتار است، درک خواهد کرد. سیر در اینجا در شئونات و اعتبارات است. شئون به اسمی می گویند که ذات و صفت با هم در آمیخته باشند، چون علیم، قدیر و کلیم؛ یعنی ذاتی که دارای علم و قدرت و کلام است. سیر در اسم باطن، سیر در صفات با لحاظ ذات است؛ مانند علیم، کلیم، قدیر و غیره. طریقة الراشدین، فصل پنجم، ص ۳۳۹ .

هم مناسب تصوّر نیست و در این دایره، به مراقبهٔ ذاتی که مسمّی به باطن است، می‌پردازد که مورد فیض در این ولایت، عناصر سه گانه غیر از عنصر خاک است و تهلیل لسانی و صلوات تطوع با طول قرائت، ترقّی بخش این مقام است.

در این مقام ارتکاب رخصت شرعی نیز خوب نیست؛ بلکه عزیمت بر این مقام ترقّی می‌بخشد. علّتش این است که عمل به رخصت، آدمی را به طرف بشریّت می‌کشد و عمل به عزیمت، با ملکیّت مناسبت پیدا می‌کند. پس هر اندازه که با ملکیّت مناسبت بیشتری حاصل آید، مانند توحید وجودی و شهودی، هرگز بیان نمی‌شود؛ بلکه اسرار این ولایت در استتارند و به هیچ وجه قابل اظهار نیستند. چه خوش گفت:

مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز

ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست

فصل هشتم

کمالات نبوّت[1]، رسالت و اولوالعزم

فرق بین کمالات نبوّت و ولایت

فایده: از جمله مکتوبات محبوب صمدانی، مجدّد الف ثانی رحمه‌الله: در میان لطایف انسانی، حظّ وافر از این کمالات بالاصاله نصیب عنصر خاک است و سایر اجزای انسان، چه از عالم امر و چه از عالم خلق، همه در این مقام تابع آن عنصر پاک‌اند و به طفیل او به این دولت مشرّف می‌شوند و چون این عنصر مخصوص به بشر است، ناچار خواصّ بشر از خواصّ ملک برتر گشتند؛ چرا که آنچه برای این عنصر میسّر شده است، برای هیچ کس حاصل نشده است.

۱. بدان که کمّل تابعان نبی ﷺ چون به تبعیّت، کمالات نبوّت را بپیمایند، بعضی از ایشان را به منصب امامت سرفراز می سازند و بعضی را به مجرّد حصول آن کمال، اکتفا می‌فرمایند. این دو بزرگوار در نفس حصول آن کمال برابرند، تفاوت میان ایشان در منصب و عدم منصب و در اموری است که تعلّق به آن منصب دارند. چون تابعان کامل، کمالات ولایت نبوّت را بپیمایند، بعضی را به منصب خلافت مشرّف می‌سازند و بعضی را به مجرّد حصول آن کمالات اکتفا می‌نمایند. مکتوبات حضرت امام ربّانی، دفتر اوّل، حصّهٔ چهارم، مکتوب ۲۵۶، ص ۶۵.

در این سیر معلوم می گردد که کمالات همهٔ ولایات، چه ولایـت صـغری و چـه ولایت کبری و چه ولایت علیا، همه ظلال کمالات مقام نبوّت و آن کمالات شـبح و مثال برای حقیقت این کمالات‌اند و آشکار می‌شود که پیمودن نقطه‌ای در ضمن ایـن سیر، بیشتر از همهٔ کمالات مقام ولایت اسـت؛ پـس بایـد قیـاس کـرد کـه همـهٔ ایـن کمالات چه نسبتی با کمالاتی که قبلاً ذکر شد، دارند؛ دریای محیط را چه نسبتی بـا قطره است! در اینجا آن نسبت هم مفقود است، مگر اینکه بگوییم نسبت مقـام نبـوّت به مقام ولایت، همچون نـسبت غیـر متنـاهی اسـت بـه متنـاهی، سـبحان الله! انتهـی کلامه[1].

بدان که مرتبهٔ کمالات نبوّت و رسالت و اولوالعزم فوق مرتبهٔ اسماء و صـفات و شئونات و اعتبـارات اسـت ورای سـلوک و جذبـه؛ زیـرا کمـالات ولایـت صـغری و ولایت کبری و ولایت علیا و چه سیر آفاقی و سیر انفسی و سیر الی الله و سیر فی الله، همه ظل و عکس و شبیه و امثال برای کمالات نبـوّت‌انـد؛ زیـرا همـهٔ ایـن کمـالات، داخل مرتبهٔ ولایت‌اند و ولایت را با نبوّت هیچ مساواتی نیست و بزرگان این سلسلهٔ شریف، ولایت را پلّه‌های کمالات نبوّت دانسته‌اند و هنگـامی کـه عـارف از مراتـب ضلال و صفات بالاتر می‌رود، بلکه اصل نیز در رنگ ظل در راه می‌ماند.

فایده: از جمله مکتوبات محبوب صـمدانی، مجـدّد الـف ثـانی رحمه‌الله: کمـالات نبوّت در مراتب صعود است و همچنین در عروجات نبوّت، رو به حـقّ اسـت. اکثـراً اینچنین گمان کرده‌اند که در ولایت، رو به حـق سبحانه و تعالی است و در نبـوّت، رو بـه خلـق و

۱. همان منبع، دفتر اوّل، حصّهٔ چهارم، مکتوب ۲۶۰، ص۷۹.

ولایت در مراتب عروج است و نبوّت در مدارج نزول. از اینجا گمان کرده‌اند که ولایت برتر از نبوّت است!

آری! هر یک از ولایت و نبوّت را عروجی است و هبوطی و در عروج هر دو رو به حقّ‌اند و در هبوط رو به خلق. به طور خلاصه، در مرتبهٔ هبوط، نبوّت به کلّی رو به خلق است، ولی ولایت به کلّی رو به خلق نیست، بلکه باطنش رو به حق سبحانه و تعالی و ظاهرش رو به خلق است؛ دلیلش این است که صاحب ولایت، مقامات عروج را تمام نکرده و نزول نموده است. لاجرم نگرانی فوق در همهٔ اوقات دامن گیر اوست و مانع توجّه کامل او به خلق است، بر خلاف صاحب نبوّت که مقامات عروج را تمام کرده و هبوط فرموده است؛ بنابراین با همهٔ وجود خود متوجّه دعوت خلق به سوی حق سبحانه و تعالی است. بدان که این معرفت شریف از آن گونه است که به آن تکلّم نمی‌شود[1]. بنابراین اگر ولایت بر نبوّت برتری داشت، ملائک که در ولایت اکمل‌اند، از سایر ولایت انبیا ـ علیهم السّلام ـ برتر می‌بودند.

کسی که کمالات ولایت را فوق کمالات نبوّت دانسته، محی الدّین ابن عربی است که ولایت را برتر از نبوّت گمان کرده است و این از دو حال خالی نیست: یا مقصودشان از ولایت، خود آن نبی است و یا اینکه شطحیّات دیگر بر اثر غلبهٔ سکر از وی صادر شده است. کمال عروج ولی آن است که سر او به پای پیغمبرش برسد، در اینجا فرق این دو کمال آشکار می گردد. کمالات ولایت نسبت به کمالات نبوّت همچون قطره نسبت به دریای محیط و پر کاه نسبت به کوه عظیم است.

---

۱. همان منبع، دفتر اوّل، حصّهٔ چهارم، مکتوب ۲۶۰، ص ۸۱.

خداوند بلند مرتبه فرمود: ﴿وَلَقَدۡ سَبَقَتۡ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا ٱلۡمُرۡسَلِينَ إِنَّهُمۡ لَهُمُ ٱلۡمَنصُورُونَ وَإِنَّ جُندَنَا لَهُمُ ٱلۡغَٰلِبُونَ﴾[1] از این‌جا باید به علوّ شأن حضرات انبیا ـ علیهم السّلام ـ پی برد؛ در حصول این نبوّت، حقیقت مقطّعات قرآنی آشکار می‌گردد و متشابهات فرقانی به مقام «قاب قوسَین او أدنی» و اسرار «دَنی فتدلّی» ظاهر می‌شود.

دایرهٔ کمالات نبوّت

فایده: از جمله مکتوبات محبوب صمدانی، امام ربّانی، مجدّد الف ثانی رحمه‌الله: باید دانست که حصول این موهبت (کمالات نبوّت) در حقّ انبیا ـ علیهم السّلام ـ بدون واسطه است و اصحاب کرام رضی‌الله‌عنهم که به تبعیّت و وراثت به این دولت مشرّف گشته‌اند، به وسیلهٔ انبیا ـ علیهم السّلام ـ است. پس از انبیا و اصحاب کرام، کمتر کسی به این دولت مشرّف گشته است، هر چند جایز است که دیگری را نیز با تبعیّت و وراثت به این دولت واصل گردانند[2]. این کمالات نبوّت و حصول این کمالات در اصل برای انبیا ـ علیهم السّلام ـ است و با تبعیّت و وراثت به دیگران می‌رسد.

از جمله مکتوبات امام ربّانی، مجدّد الف ثانی رحمه‌الله: از حصول کمالات نبوّت برای بعضی افراد لازم نمی‌آید که آن بعض، نبی یا مساوات با نبی پیدا کند؛ زیرا حصول کمالات با حصول نسبت نبوّت فرق دارد؛ کمالات نبوّت عبارت از ظهور

---

۱. به تحقیق کلام ما به بندگان مرسل ما پیشی گرفت و به درستی آن‌ها نصرت داده شده‌اند و بی گمان لشکر ما پیروزند. صافّات/۱۷۱ – ۱۷۳.

۲. مکتوبات حضرت امام ربّانی، دفتر اوّل، حصّهٔ پنجم، مکتوب ۳۰۱، ص ۱۴۲.

تجلّی ذاتی دایمی و نبوّت عبارت از شرایع احکام است که به وسیلهٔ وحی بر نبی می‌آید و میان این دو فرق است. این معنی به تفصیل در مکتوب دیگر شرح داده شده است.

وقتی حضرت پیر دستگیر از ماه ذی القعده همان سال بر عنصر خاک غلام خود توجّه فرمودند، فیض از کمالات نبوّت که عبارت از تجلّی ذاتی دایمی است، بر این لطیفه ورود فرمودند. معارف این مقام، فقدان هر معارف است و نکارت[1] حالات باطن و بی‌رنگی و بی‌کیفیت حاصل می‌شود، ایمانیّات و عقاید قوّت می‌یابد و استدلال بدیهی می گردد. معارف این مقام، شرایع انبیا ـ علیهم السّلام ـ است، در اینجا وسعت باطن به قدری می‌شود که وسعت همهٔ ولایات، چه ولایت صغری و چه ولایت کبری و چه ولایت علیا، در کنار این نسبت، لاشئ محض و ضیق صرف است و در ولایت، البتّه مناسبت با یکدیگر زیاد می‌شود، اگر چه مناسبت صورت و حقیقت باشد.

امّا اینجا آن نسبت هم مفقود است، با وجود فقدان و نکارت حالات باطن و یأس دیده و قصور، خود را از کافر هم بدتر می‌دانند و حقیقت وصل عریان در اینجا حاصل می‌شود. پیش از این، هر وصلی که بود داخل دایرهٔ وهم و خواب و خیال همچون سراب بود؛ آب نمایی که تشنهٔ وصل آب، از اینجا غیر از حسرت و ندامت چیزی به دست نمی‌آورد.

---

۱. نشناختن، گم شدن.

وقتی برای بنده از توجّهات حضرت پیر دستگیر این مقام مکشوف گردید حالتی شبیه به رؤیت دست داد، اگرچه رؤیت نمی‌شود؛ زیرا رؤیت، در آخرت است که به آن ایمان داریم؛ لیکن این مشاهده، نسبت به مشاهدات ولایات حکم رؤیت را دارد؛ چنانچه رؤیت آخرت مخصوص به عالم خلق است و معامله[1] نیز در اینجا نصیب عالم امر است و همانطور که لطایف عالم امر در اینجا لاشیء محض می گردند، لطیفهٔ نفس و عناصر سه‌گانه نیز در اینجا ناچیز می‌شوند و این حالات و کیفیّات مخصوص به عنصر خاک است؛ اگر برای عنصر دیگر، نصیبی از این دولت باشد، به تبعیّت از این عنصر لطیف است.

بدان که شروع فنای نفس، در ولایت صغری و کمال آن مربوط به ولایت کبری است، بلکه به اعتدال عناصر چهارگانه که وابسته به کمالات نبوّت است.

مشهود و مشاهده به ظلال وابسته است و درک و وصل تا جایی است که اصل است و وقتی از ضلال بگذرد، اصل هم در رنگ ظل در راه می‌ماند؛ کار و بار به غیب‌الغیب می‌افتد؛ معاملات گذشته هَباءً مَّنْثوراً می گردد؛ ایمان شهودی به ایمان غیبی مبدّل می‌شود و به جای لذّت و حلاوت، از فراق درد و حزن نصیب می گردد. «كَانَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ دَائِمَ الْحُزْنِ مُتَوَاصِلَ الْفِكْرِ»[2]. وقتی معامله از اصل عروج کند، بساط حبّ صرف پیش می‌آید، مراتب کوتاهی می‌کند و فنا و بقا و شهود و مشاهده در راه می‌ماند.

---

۱. حالتی شبیه به رؤیت.

۲. رسول الله ﷺ همیشه غمگین و پیوسته در فکر بودند.

بدان به درستی که فنا[1] عبارت از عدم شعور سالک به وجـود غیـر خـدا در عـالم خفاست و بقا[2] عبارت از آگاه بودن به وجود واحد همراه با آگاهی سالک به وجود غیر الله است.

انس [3] عبارت است از لذّت بردن هنگام توجّه به حق در حالـت صـفای قلـب و هیبت[4] عبارت است از ذوب شدن روح، در هنگام ظهور جلال حق.

---

۱. فنا عبارت است از اینکه وقتی سلطان حقیقت جل شأنه بر سالک غالب گردد، او از اغیار هیچ عین و اثر و نشانه و سایه ای نبیند و گفته می‌شود که این شخص از خلق فانی شده و به حق باقی گشته است. پس فنای بنده از اعمال بد و حالات ناقص به سبب نـابود شـدن همین کارهای زشت است و همچنین فنا این است که از سالک همهٔ لذّت‌ها را نیست می گرداند. پـس بـرای او بهـره‌ای در هـیچ چیـز نیست، بلکه از همهٔ اشیا فنا می گردد. طریقة الراشدین، فصل دهم، ص۴۸۹ .

۲. و بقا پس از فناست و آن، این است که سالک از چیزهایی که برای اوست فنا می گردد و در آن چیزهایی که برای خداوند متعـال اسـت، باقی می‌ماند. از جمله اشارتی که به فنا شده، روایتی از عبدالله بن عمیر رحمه الله است که شخصی بر ایـشان سـلام کـرد و حـال آنکـه او در طواف بود. پس سلام او را جواب نداد. آن شخص بر بعضی از دوستان عبدالله ابن عمیر شکایت کرد. پس گفتند: ما در آنجا بـودیم و خداوند متعال را در آن مکان می‌دیدیم. طریقة الراشدین، فصل دهم، ص ۴۹۳ .

۳. انس عبارت است از اثر مشاهدهٔ جمال حضرت الهیّت در قلب و انس کامل تر از بسط اسـت و مقتـضای انـس، صـحو اسـت. صـحو عبارت است از رجوع عارف به سوی احساس پس از غیبت آن و پس از زوال احساس او؛ بنابراین هر سالکی که انس به او دسـت داده باشد، در صحو و هوشیاری است؛ البتّه با یکدیگر بر حسب تفاوتشان در شرب فرق می کنند. از اینجاست که گفته شـده پـایین تـرین مراتب انس این است که اگر در آتش شعله ور انداخته شود، انس وی مکدّر نمی‌شود. بدان که انس از خوشی و سرور با خدای تعـالی پیدا می‌شود و هر کس که برای او انس با خداوند تعالی حاصل شود، از هر چه ما سوای خداوند است، گریزان می شود. شبلی گفت: هر کسی که با خداوند انس بگیرد، از مخلوق خداوند گریزان می‌شود و هر کس که از مخلوق بگریزد، در بین همتایان خویش تنهـا و ممتاز می گردد. طریقة الراشدین، فصل دهم، ص ٤٤٥ .

٤. هیبت عبارت است از مشاهدهٔ اثر جلال خدای تعالی در قلب و هیبت فوق قبض است و مقتـضای هیبـت، غیبـت و وحـشت اسـت. غیبت عبارت از غیبت قلب از آگاهی بر احوال خلق به سبب مشغول بودن حسّش به واردات. پس هر هیبت زده، غایب اسـت و اگـر پاره پاره و تکّه تکّه شود از غیبت باز نمی گردد مگر اینکه هیبت از وی دور شود. طریقة الراشدین، فصل دهم، ص ٤٤٥ .

قبض[1] عبارت است از محجوب ماندن روح از مشاهدهٔ حق هنگام ظهور صفات نفس و غلبهٔ آن و بسط عبارت است از مشاهدهٔ روح، حق را هنگام نابودی صفات نفس.

نفی[2] عبارت است از نفی کردن غیر حق و اثبات عبارت است از اثبات وجود وحدت پس از نفی غیب.

احدیّت عبارت از مرتبهٔ ذات صرف و وحدت عبارت از مرتبهٔ صفات و واحدیّت عبارت از مرتبهٔ اسماست. احدیّت در عالم لاهوت و وحدت در عالم جبروت و واحدیّت در عالم ملکوت به کار می‌رود. احدیّت عبارت است از مطلق ذات به صورت اجمال و واحدیّت عبارت است از مطلق ذات به صورت تفصیل.

خلوت در انجمن یعنی سالک در ظاهر با خلق و در باطن با حق باشد.

---

۱. قبض و بسط دو حالت اند که پس از ترقّی بنده از حالت خوف و امید به وی دست می دهند؛ پس قبض عارف مانند خوف مبتدیان و بسط عارفان مانند رجای مبتدیان است.

فرق بین قبض و بسط و خوف و رجا این است که خوف از چیزی حاصل می شود که به آینده تعلّق دارد، مثل اینکه از فوت شدن شیء محبوب می ترسد و یا از هجوم چیزی ترسناک به وی می هراسد. همچنین رجا نیز فقط به امید دست یابی به محبوبی در آینده و یا به آرزوی از بین رفتن شیء ناپسند و مکروه در آینده می باشد. امّا قبض و بسط به سبب معنایی است که در وقت حاصل می شود؛ پس قلب صاحب خوف و رجا در هر دو حالت به آینده تعلق می گیرد؛ ولی وقت صاحب قبض و بسط با واردی که هم اکنون (در همان لحظه) غالب شده، گرفته شده است؛ البته صفت هایشان در قبض و بسط مطابق تفاوت احوالشان، متفاوت است. طریقة الراشدین، فصل دهم، ص ٤٤١ .

۲. نفی یعنی دور کردن اوصاف عادت و اثبات یعنی برپا داشتن احکام عبادت؛ پس هر کس که از احوال خود خصلت های ناشایست را دور سازد و به جای آن افعال و احوال شایسته آورد، پس او صاحب نفی و اثبات است و این نفی و اثبات به شرط بند گی کردن است، امّا در اصل هر دو از قدرت مطلق صادر می شوند؛ بنابراین نفی آن چیزی است که حق تعالی آن‌را بپوشاند و غایب گرداند و اثبات آن چیزی است که خدای تعالی آن‌را ظاهر گرداند، پس هر دو موقوف بر مشیّت الهی می‌باشند. طریقة الراشدین، فصل دهم، ص ٤٦١ .

دایره
کمالات
نبوّت

نیّت کمالات نبوّت: فیض می‌آید از ذات بحت که منشأ دایره کمالات نبوّت است بر عنصر خاکی من.

دایرهٔ کمالات رسالت

باید دانست که در تجلّی ذاتی دایمی، سه مرتبه اثبات کرده‌اند؛ مرتبه اوّل را کمالات نبوّت قرار داده‌اند، چنانچه بیان کردیم که مرشد به مراقبهٔ ذات که منشأ کمالات نبوّت است امر می‌کند. امّا در مرتبهٔ دوم که کمالات رسالت است مرشد به مراقبهٔ ذات که منشأ کمالات رسالت است امر می‌کند. فیض در مرتبهٔ کمالات رسالت بر هیأت وحدانی سالک می‌آید.

هیأت وحدانی: عبارت از مجموع عالم امر و عالم خلق است که پس از تصفیه و تزکیه، برای هر کدام هستی دیگری حاصل می‌شود. حضرت پیر دستگیر بر هیأت وحدانی این غلام خود توجّه کردند. همچنین در این مقامات فوقانی تا آخر مقامات مجدّدیه یک به یک توجّه کردند و فیض از کمالات رسالت ورود فرمودند.

در این مقام کثرت انوار بیشتر از مقام سابق و وسعت‌ها و بی‌رنگی ورود فرمودند. نسبت این مقام با مقام سابق و همچنین نسبت هر مقام فوقانی با مقام تحتانی، مانند نسبت مغز با پوست است!

دایره
کمالات
رسالت

نیّت کمالات رسالت: فیض می‌آید از ذات بحت که منشأ دایرهٔ کمالات رسالت است بر هیأت وحدانی من.

دایرهٔ کمالات اولوالعزم

مرتبهٔ سوّم، کمالات اولوالعزم است. در این مقامات، اسرار مقطّعات قرآنی و متشابهات فرقانی منکشف می‌شود. بزرگان را به اسراری که در بین محبّ و محبوب گذشته است، محرم می‌سازند و به وسیلهٔ تبعیّت حبیب خداﷺ از اولش مخصوص آن جنابﷺ او را نیز نصیب می‌فرمایند. وقتی که در این مقام، حضرت پیر دستگیر این غلام را به توجّه مخصوص خود سرافراز ساختند و در آن برای این بدنام، اسرار حروف مقطّعهٔ قرآن کشف گردید. این اسرار از حوصله و توانایی بشر خارج است و اگر گفته شود، متکلّم بی‌تاب می گردد و مستمع از هوش می‌رود.

اگر به تقدیر تسلیم بخواهد چیزی بیان کند، از کجا برای بیان آن اسرار، عبارت بیابد که بنویسد و این اسرار اگر قابل بیان بود، البته امام طریقه حضرت مجدّد الف ثانی رحمه الله چیزی از آن ارشاد می‌فرمودند. لیکن برای اظهار شکر الهی ـ جل شأنه ـ و احسان حضرت پیر دستگیر ـ مد ظلّه ـ این چنین گفتگو در تحریر آمد.

باید دانست که وقتی معاملهٔ باطن بر هیأتی افتد؛ یعنی از کمالات رسالت ترقّی باطن محض به فضل الهی حاصل شود، هیچ عملی نتیجه و اثر ندارد، اگرچه در همهٔ مقامات بدون فضل الهی عزّوجلّ از هیچ عملی، ترقّی ممکن نیست، لیکن اعمال، مانند اسباب‌اند.

امّا در این مقامات، این اسباب هم دخلی ندارند؛ اگرچه در نابودی کدورت بشری اثر تمام دارند، لیکن برای ترقّی باطن هیچ فایده‌ای ندارند؛ مثلاً هرگاه به ذکر اسم ذات الهی یا نفی و اثبات یا تهلیل لسانی مشغول می‌شود، می‌بیند که در این

مقامات آن ذکر نمی‌رسد و در راه می‌ماند، مگر وقتی که لفظ محمّد رسول الله ﷺ را به همراه تهلیل لسانی و درود بخواند، قوّتی در مقامات فوقانی دست مـی‌دهـد و بلکـه وسعت لفظ محمّد رسول الله از تهلیل زیاد فهمیده می‌شود و به واسـطهٔ قـرآن مجیـد، ترقیّات این مقامات حاصل می‌شود و به هر کس می‌رسد به واسطهٔ کلام مجید است.

باید دانست که بعد از کمالات اولوالعزم به دو روش پیموده می‌شـود و ایـن در اختیار مرشد است که به هر روش که می‌خواهد طالب را تـسلیک فرمایـد. یـک راه بـه طرف حقایق الهی می‌رود و آن عبارت از حقیقت کعبه و قرآن و نماز است و راه دیگر به سوی حقایق انبیـا ـ علـیهم الـسّلام ـ مـی‌رود و آن عبـارت از حقیقـت ابراهیمـی، موسوی، محمّدی و احمدی ـ علیهم السّلام ـ است.

حضرت پیر دستگیر ابتدا به حقایق الله مرا توجّه فرمودند و آن را از حقایق انبیـا مقدّم ساختم و به ذکر آن پرداختم.

نیّت کمالات اولوالعزم: فیض می‌آید از ذات بحـت که منشأ دایرهٔ کمالات اولوالعزم است بر هیأت وحدانی من.



فصل نهم

در بیان حقایق الهی

در آخر محرّم ۱۲۲٦هـ ق، وقتی که به این فقیر تا کمالات اولـوالعزم توجّـه شـده بود، به سوی رامپور سفر کردم و در ماه جمادی الثانی همان سال، دوباره بـه خـدمت آن حضرت رسیدم. از ابتدای مـاه رجـب در حقیقـت کعبـه توجّـه فرمودنـد، در ایـن مرحله عظمت و کبریایی حضرت حق سبحانه و تعالی مشاهده شد و هیبتی عظـیم بـر بـاطن مـن غلبه کرد. در اینجا به مراقبهٔ ذاتی که مسجود ممکنات است می‌پردازند. پس از چنـد روز، فنا و بقا به این مرتبهٔ مقدّس حاصل شد.

خود را متّصف به این شأن یافتم و توجّه ممکنات به جانب خود دانستم، اگرچه در مرتبهٔ کمالات، بی‌رنگی‌های بسیار حاصل بود و در ایـن مقامـات بـه انـدازهٔ آن‌هـا نیست؛ امّا علوّ و وسعت نسبت باطنی بیش از پیش است و بی‌رنگی در حقایق انبیـا با وجود این همه علو و وسعت، نسبت به حقایق الهی کمتر است.

آنچه به ذهن این بنده می‌رسد، این است: وقتی برای سالک فنا و بقا به مرتبهٔ ذات بحت میسّر شد و متخلّق به اخلاق آن مرتبه گردید، در مدرکه نیز قوّت و توانایی حاصل می‌شود که به وسیلهٔ آن نسبت‌های فوقانی را درک می‌کند؛ از این رو، بی‌رنگی آن مقامات را دریافت نمی‌کند!

حقیقت کعبهٔ ربّانی



نیّت حقیقت کعبهٔ ربّانی: فیض می‌آید از ذات بحت که مسجود همهٔ ممکنات و منشأ دایرهٔ حقیقت کعبهٔ ربّانی است بر هیأت وحدانی من.

فایده: از جمله مکتوبات محبوب صمدانی، مجدّد الف ثانی رحمه‌الله: بعضی از کمّل مرادان باشند که درون سرادقات[1] عظمت و کبریایی به طفیل انبیا علیهم‌السلام ایشان را جای دهند و محرم بارگاه سازند. «فَعُوْمِلَ مَعَهُمْ مَاعُوْمِلَ مَعَهُم»[2]. ای فرزند! این معامله مخصوص به هیأت وحدانی انسان است که از مجموع عالم خلق و عالم امر ناشی[3] شده است. با وجود این، در این موطن نیز رئیس همه، عنصر خاک است[4].

فایده: از جمله مکتوبات محبوب صمدانی، مجدّد الف ثانی رحمه‌الله: در این مقام شگرف، که مناسب مقام ظهور سرادقات عظمت و کبریایی است، کمالاتِ مرکز آن

---

۱. سرا پرده، خیمه.

۲. پس عمل می‌شود به آن‌ها، آنچه عمل می‌شود.

۳. پیدا.

٤. مکتوبات حضرت امام ربّانی، دفتر اوّل، حصّهٔ چهارم، مکتوب ۲٦۰، ص ۸۰.

مقام که مقام اجمال است نصیب خاتم الرّسل است و باقی همه مفصّل به حضرت خلیل مسلّم هر که دیگر است در آن‌جا طفیلی ایشان است از انبیا و کمّل اولیا ـ علیهم الصلوة و التّسلیمات ـ[1].

فایده: در مکتوبات شیخ حضرت ایشان رحمه الله آمده است که حقیقت کعبهٔ ربّانی، فوق حقیقت محمّدی ﷺ است. از اینجا لازم می‌آید که حقیقت کعبه برتر از حقیقت محمّدی ﷺ باشد و حال آنکه سرور عالم ﷺ افضل مخلوقات است. «لَوْلَاکَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاکَ وَ لَمَا اَظْهَرْتُ رُبُوْبِیَّتِیْ»[2]. کَما وَرَدَ.

جواب: اینکه حقیقت کعبه، ناشی از مقام معبودیّت و مسجودیّت و کمال آن سرور ﷺ در مقام عبودیّت و عابدیّت است، از اینجا می‌تواند که حقیقت کعبه ذات الهی جل جلاله باشد، که در حقیقت معبود و مسجود اوست؛ یعنی حقیقت که منشأ مسجودیّت این صورت گشته است و شک نیست که آن حقیقت، ذات حق سبحانه و تعالی است؛ پس اگر این حقیقت برتر از حقیقت محمّدی ﷺ باشد، چه اشکالی دارد.

اینکه می گویند حقیقت ممکن که صورت کعبه است باید ممکن باشد، چگونه می‌تواند واجب باشد؟ جواب این است که حقیقت شیء به شیء به روش این طایفه علیّه، به معنای ذات شیء و ما به الشیء هُوَ هُوَ نیست. انتهی کلامه.

---

۱. همان منبع، مکتوب ۲۶۰، ص ۸۵.

۲. اگر تو نبودی، افلاک را خلق نمی‌کردم و ربوبیّت خود را ظاهر نمی‌ساختم. تفسیر مظهری سورهٔ علق، ج ۱۰، ص ۳۰۳.

حقیقت قرآن مجید

از جمله مکتوبات محبوب صمدانی، مجدّد الف ثانی رَحِمَهُ‌الله: پس از مرتبۀ علیای نور صرف که آن را این فقیر، حقیقت کعبۀ ربّانی یافته و نوشته، مرتبه‌ای است بس عالی که حقیقت قرآن مجید سبحانی است. کعبۀ معظّمه به حکم قرآن مجید، قبلۀ آفاق گشته و به دولت مسجودیّت همه مشرّف شده است. امام، قرآن است و مأموم پیشقدم، کعبه معظّمه است.

این مرتبۀ مقدّس، مبدأ وسعت بیچون حضرت ذات جَلَّ‌جَلالُه است و نیز مبدأ امتیاز بی‌چونی و بی‌چگونگی او جَلَّ‌جَلالُه آن درجۀ علیاست. در این مرتبۀ مقدّس، که آن‌را حقیقت قرآن مجید گفته‌ایم، اطلاق نور گنجایش ندارد و در رنگ سایر کمالات ذاتی، نور نیز در راه مانده است. اینجا غیر از وسعت بی‌چون و امتیاز بی‌چگونگی، هیچ چیز را گنجایش نیست و آیۀ کریمه: ﴿قَدْ جَآءَكُم مِّنَ ٱللَّهِ نُورٌ﴾[1] اگر مراد از نور، قرآن باشد، می‌تواند به اعتبار انزال و تنزیل باشد؛ چنانچه آیه کریمه: ﴿قَدْ جَآءَكُم مِّنَ ٱللَّهِ نُورٌ﴾ اشاره به آن دارد. انتهی کلامه[2].

وقتی حضرت پیر دستگیر به حقیقت قرآن توجّه فرمودند و در معامله، مشاهده نمودم که درون سرادقات عظمت کبریایی جای یافتم، در عالم مثال چنان دیدم که گویا بر بام خانه کعبه بر آمده‌ام، اینجا پله نهاده‌اند که از آن پله عروج کردم و داخل

---

۱. به تحقیق بر شما از جانب خدا نور آمد. مائده/ ۱۵.

۲. مکتوبات حضرت امام ربّانی، دفتر سوّم، حصّهٔ نهم، مکتوب ۷۷، ص ۵ و ۷.

حقیقت قرآنی شدم و آن[1] عبارت از مبدأ وسعت حضرت ذاتﷻ است و وسعت حضرت ذاتﷻ از این مقام، شروع به بیچونی می‌شود؛ احوالی ظاهر می گردد که شباهت به وسعت دارد و لفظ وسعت در اینجا از تنگی میدان عبارت است و محبوب حقیقی اینجا دریافت می گردد.

بواطن کلام الله در این مقام ظاهر می گردد و هر حرف را از حروف قرآن مجید بی‌پایان دریافتم، که موصل کعبهٔ مقصود است. عجیب‌تر اینکه با خواندن قصص مختلف و اوامر و نواهی متباین هنگام قرائت، چیزهایی ظهور می کند و اسراری به میان می‌آید و قدرت او تعالی و حکمت بالغه حضرت حقﷻ آشکار می‌شود که برای تعلیم و تفهیم همهٔ عوام، قصص و حالات انبیا ـ علیهم السّلام ـ را ذکر کرده و برای هدایت بنی‌آدم، احکام شریعت ارشاد نموده است. امّا در بطون این حروف چه کیفیّات و چه مقامات است که برای خواص ظهور می کنند و دل‌های جانبازان را به حیرت می‌اندازند. چه خوش گفت سعدی:

نه حسنش غایتی دارد نه سعدی را سخن پایان

بمیرد تشنه مستسقی و دریا همچنان باقی

هنگام قرائت قرآن مجید، زبان قاری حکم شجرهٔ موسوی پیدا می کند و برای قرائت قرآن، همهٔ بدن او زبان می گردد و علوّ نسبت حقیقت کعبهٔ معظّمه به این عظمت و کبریایی در تحت، مشاهده می‌شود. در اینجا به مراقبهٔ مبدأ وسعت بی‌چون حضرت ذاتﷻ می‌پردازند و مورد فیض این مقامات، هیأت وحدانی سالک است.

۱. مرجع ضمیر «آن» به طرف حقیقت قرآن است.



نیّت حقیقت قرآن: فیض می‌آید از ذات بحت که مبدأ وسعت بی‌چون حضرت ذات و منشأ دایرهٔ حقیقت قرآن است بر هیأت وحدانی من.

پس از آن، حضرت پیر دستگیر در دایرهٔ حقیقت نماز توجّه فرمودند. در این دایره، کمال وسعت بی‌چون حضرت ذات ﷻ مشهود می گردد.

حقیقت نماز

فایده: از جمله مکتوبات محبوب صمدانی، مجدّد الف ثانی رحمه‌الله: این مرتبهٔ مقدّس، مرتبه‌ای است بس عالی که حقیقت نماز است و صورت آن در عالم شهادت با نماز گزاران ارباب نهایت بر پاست. آنچه در قصّهٔ معراج آمده است که: «قِفْ یَا مُحَمَّدُ فَاِنَّ اللهَ یُصَلِّی»[1] می‌تواند اشاره‌ای به حقیقت نماز باشد.

عبادتی که شایستهٔ مرتبهٔ تجرّد و تنزّه است، مگر از مراتب وجوب صادر گردد و از اطوار قدم به ظهور آید؛ پس او عبادت کننده و عبادت شونده است. در این مرتبهٔ مقدّس، کمال وسعت و امتیاز بی‌چون حاصل می‌شود[2].

از جمله مکتوبات شیخ و امام من رحمه‌الله: بر این تقدیر شبهه وارد می‌شود که آیا مبدأ شیئی تقدّم و تفوّق بر شیئی دارد؟ پس باید حقیقت قرآن مقدّم بر حقیقت نماز باشد و حال آنکه حقیقت نماز را فوق حقیقت قرآن نوشته‌اند؟

---

۱. بایست ای محمّد! به درستی که خدا نماز می گزارد. تفسیر مظهری، سورهٔ آل عمران، آیهٔ۹۹، ص ۱۰۱.

۲. مکتوبات حضرت امام ربّانی، دفتر سوّم، حصّهٔ نهم، مکتوب ۷۷، ص ۷.

جواب: می‌تواند که این مبدأیّت در عروج سالک باشد؛ یعنی وسعت در مدارج عروج از حقیقت قرآنی شروع می‌شود و کمال آن در حقیقت فوقانی است و این مبدأیّت را تأخّر است.

جواب دیگر: آن است که تفوّق برای طرفین است به دو اعتبار: یکی اینکه حقیقت قرآنی جزء حقیقت نماز است و جزء بر کل تقدّم دارد و از طرفی دیگر کل افضل است؛ زیرا مشتمل بر این جزء و اجزای دیگر است؛ بنابراین تفوّق صورت برای جزء و تفوّق معنوی و رتبی برای کل است.

فایده: از جمله مکتوبات محبوب صمدانی، مجدّد الف ثانی رحمه‌الله: اگر حقیقت کعبه، جزء حقیقت نماز و حقیقت قرآن نیز جزء دیگر آن است، پس نماز جامع همهٔ مراتب کمالات عبادات است که نسبت اصل الاصل را داراست[1].

فایده: از جمله مکتوبات محبوب صمدانی، مجدّد الف ثانی رحمه‌الله: نماز رکن دوم از ارکان پنجگانه اسلام و جامع همهٔ عبادات است و جزئی است که از جامعیّت، حکم کل پیدا کرده و فوق همهٔ مقرّبات اعمال، آمده است.

دولت رؤیت که برای سرور عالمیان ﷺ در شب معراج در بهشت میسّر شده بود، پس از نزول در دنیا، مناسب این عالم، آن دولت برای ایشان در نماز میسّر

۱. همان منبع، دفتر سوّم، حصّهٔ نهم، مکتوب ۷۷، ص ۷.

می‌شد؛ از ایـن رو، آن حـضرتﷺ فرمودنـد: «اَلـصَّلَوةُ مِعْـرَاجُ الْمُـؤْمِن»[1] و نیـز آن حضرتﷺ فرموده است: «اَقْرَبُ مَا یَکُوْنُ الْعَبْدُ مِنَ الرَّبِّ فِی الصَّلَوةِ»[2].

برای تابعان کامل او ـ علیه الصّلوة و التّسلیمات ـ در ایـن دنیـا از آن دولـت در نماز بهرهٔ فراوان و نصیب کامل حاصل می‌شود؛ اگر چه رؤیت نیست؛ زیرا ایـن دنیـا گنجایش آن را ندارد. اگر به نماز کـردن امـر نمـی‌فرمـود، چـه کـسی نقـاب از چهـرهٔ مقصود می‌گشود و طالب را به مطلوب دلالت می‌کرد؟ نماز لذّت بخش غمگساران و شفای بیماران است. اَرِحنِــی یَـا بِلَالُ رمزی از این ماجراست و «قُـرَّةُ عَیْنِــیْ فِــی الصَّلَوةِ»[3] اشاره به این تمنّا دارد[4].

فایده: اذواق، مواجید، علوم، معارف، أحوال، مقامات، انـوار، الـوان، تلوینـات، تمکینات[5]، تجلیّات متکیّفه[6] و غیر متکیّفه، ظهورات متلوّنه[7] و غیر متلوّنـه، هرچـه از

---

۱. نماز معراج مؤمن است. مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح، ج۱، ص ۱۳۸.

۲. نزدیک‌ترین حالتی که بنده به پروردگار خود دارد، در نماز است. صحیح مسلم، ج۱، ص ۳۵۰.

۳. خنکی چشمان من در نماز است. سنن نسائی، ج ۷، ص ٦١.

٤. مکتوبات حضرت امام ربّانی، دفتر اوّل، حصّهٔ چهارم، مکتوب ٢٦١، ص٩٦.

۵. تلوین، صفت ارباب وصول و تمکین، صفت اهل حقایق است تا وقتی که بنده در راه است، صاحب تلوین می باشد؛ چرا که از حـالی به حالی دیگر بالا می رود و از صفتی به صفت دیگر منتقل می شود و هرگاه وصل شود، متمکّن می گردد. گفته اند که تلوین، مقـام طلب و جستجو از راه استقامت که همان صراط مستقیم است، می باشد و تمکین، مقـام اسـتقامت در راه مـستقیم مـی باشـد. اربـاب تلوین را به این دلیل بدین نام نهاده‌اند که در طلب راه مستقیم مرتباً در حال رنگ‌پذیری و دگرگونی خود و صفات بشری‌شان می‌باشند؛ بر خلاف ارباب تمکین، پس به تحقیق آن‌ها ثابت و مستقرّند بر استقامت خود. طریقة الراشدین، فصل دهم، ص٤٦٩.

٦. با کیف.

۷. گوناگون.

این‌ها بیرون از نماز میسّر شود و بی‌آگاهی از حقیقت نماز روی دهد، منشأ آن ظلال و امثال است، بلکه ناشی از وهم و خیال است.

نماز گزاری که از حقیقت نماز آگاه است، در وقت نماز گویا از عالم دنیوی خارج می‌شود و در عالم اخروی در می‌آید، ناچار در این وقت دولتی که مخصوص به آخرت است نصیبی از آن فرا می‌گیرد و بهره‌ای از اصل بی‌شایبهٔ ظلیّت به دست می‌آورد؛ زیرا عالم دنیوی مقصور بر کمالات ظلّی است. معامله که بیرون ظلال است مخصوص به آخرت است؛ بنابراین چاره‌ای از معراج نیست و آن نماز است در حقّ مؤمنان و این دولت، مخصوص به این امّت است که به تبعیّت پیغمبر خودﷺ، که در شب معراج از دنیا به آخرت رفت و به بهشت در آمد و به دولت رؤیت مشرّف شد، به این کمال مشرّف گشتند و به این سعادت نائل شدند.

اَللَّهُمَّ اجْزَهُ عَنَّا مَا هُوَ اَهْلُهُ، وَاجْزَهُ عَنَّا اَفْضَلَ مَاجَزَيْتَ نَبِيًّا عَنْ اُمَّتِه، وَاجْزِالْاَنْبِيَاءَ كُلَّهُمْ خَيْرًا، فَاِنَّهُمْ دُعَاةُ الْخَلْقِ اِلَى اللهِ سُبْحَانَهُ وَ هُدَاتُهُمْ اِلَى لِقَاءِاللهِ تَعَالَى.

گروهی از این طایفه که آنان را به حقیقت نماز آگاه نساختند و به کمالات خاصّ آن اطّلاع نبخشیدند، معالجات امراض خود را از امور دیگر جستند و حصول مرادات خود را به اشیای دیگر مربوط ساختند، بلکه گروهی از این‌ها نماز را دور از کار دانستند، مبنای آن را بر غیر و غیریّت داشتند و روزه را برتر از نماز پنداشتند! انتهی کلامه[1].

---

۱. مکتوبات حضرت امام ربّانی، دفتر اوّل، حصّهٔ چهارم، مکتوب ۲۶۱، ص۹۶.

پس از آن، حضرت پیر دستگیر در دایرهٔ حقیقت نماز توجّه فرمودند. در این دایره، کمال وسعت بی‌چون حضرت ذات ﷻ مشهود می گردد. از وسعت و علوّ این مقام چه بگوید که حقیقت قرآن مجید یک جزء آن و حقیقت کعبه جزء دیگر آن است. دربارهٔ کیفیّات و واردات این مقام نیز اگر چیزی بگوید، کسی قدرت فهم آن را ندارد.

در اینجا به مراقبهٔ کمال وسعت بی‌چون ذات ﷻ می‌پردازند. سالک از این حقیقت مقدّس بهره می گیرد و هنگام ادای نماز، گویا از این دنیا خارج می‌شود و در دار اخروی در می‌آید و شبیه رؤیت اخروی حاصل می‌نماید. در وقت تکبیر تحریمه دست از هر دو جهان می‌شوید و هر دو جهان پشت سر می‌اندازد و الله اکبر گویان در حضور حضرت سلطان ذی‌شأن ﷻ حاضر می‌شود. نزد عظمت آن حضرت ﷻ خود را خوار و لاشئ محض دانسته، قربان محبوب حقیقی می گرداند و هنگام قرائت به وجود موهوب، که لایق آن مرتبه است، موجود می گردد و متکلّم با حضرت حق ﷻ و مخاطب از جناب اقدس می‌شود و زبان او گویا حکم شجرهٔ موسوی عليه السلام می‌یابد ـ همانطور که در حقیقت قرآن ذکر شد ـ وقتی به رکوع می‌رود و نهایت خشوع می‌نماید، به مزید قرب ممتاز می‌شود. هنگام خواندن تسبیح به کیفیت دیگر مشرّف می گردد، آنگاه تحمید گویان بر این نعمت، در حضور حق ﷻ، راست می‌ایستد. علّت ادای قومه، بنا بر فهم قاصر بنده، این است که قصد ادای سجده از حالت ایستاده، موجب خواری و فروتنی بیشتری است از اینکه از رکوع به سجده رود.

قرب، در هنگام ادای سجود حاصل می‌شود. از آن، چه بیان شود که، عقل در ادراک آن عاجز است. از حدیث و آیهٔ زیر مفهوم می گردد که خلاصهٔ همهٔ نماز، سجود

است. حدیث: «اَلسَّاجِدُ يَسْجُدُ عَلَى قَدَمِ اللهِ»[1] و آیهٔ کریمه: ﴿وَٱسۡجُدۡ وَٱقۡتَرِب﴾[2].

می‌فرمایند: ایمان، قرب است. چه خوش گفت:

سر در قدم دلدار هر بار چه خوش باشد

راز دل خود گفتن با یار چه خوش باشد

نیّت حقیقت نماز: فیض می‌آید از ذات بحت که کمال وسعت بی‌چون حضرت ذات و منشأ دایرهٔ حقیقت نماز است بر هیأت وحدانی من.

دایره حقیقت نماز

معبودیت صرف

از جمله مکتوبات محبوب صمدانی، مجدّد الف ثانی رحمه الله: این مرتبهٔ مقدّس، فوق حقیقت نماز است که استحقاق معبودیّت صرف، برای آن فوق ثابت است؛ چرا که اصل کل و ملاذ[3] همه است؛ در این موطن برای وسعت و امتیاز هیچ گنجایشی نیست، اگرچه بی‌چون و بی‌چگونه باشد. منتهای اقدام کمّل انبیا و اکابر اولیا ـ علیهم السّلام ـ تا نهایت مقام حقیقت نماز است که نهایت مرتبهٔ عبادت عبادت کنندگان است و فوق این مرتبه[4]، مقام معبودیّت صرف است که هیچکس را در آن دولت به

۱. سجده کننده به قدم بلا کیف خدا سجده می کند. حلیة الاولیا، ج ٦، ص ٧١ .

۲. سجده کن و تقرّب حاصل نما. علق/ ۱۹ .

۳. پناهگاه.

٤. یعنی فوق حقیقت نماز.

هیچ وجه شرکت نیست، تا قدم بالاتر نهد، تا هر جا که شوب[1] عبادت و معبودیّت باشد، برای قدم در رنگ نظر گنجایش است و وقتی معامله به معبودیّت صرف رسد، قدم کوتاه می‌ماند و سیر به پایان می‌رسد.

ولی بحمد الله ﷻ که نظر را از آنجا منع نفرموده و به قدر استعداد گنجایش داده‌اند. در امر قِفْ یا محمّد اشاره به این کوتاهی قدم است؛ یعنی ساکن باش ای محمّد و قدم جلوتر مگذار؛ چرا که برای قدم فوق مرتبهٔ نماز، که از مرتبهٔ وجوب صادر است و مرتبهٔ تجرّد و تنزّه حضرت ذات ـ تعالی و تقدّس ـ است، جولانگاهی نیست. حقیقت کلمهٔ طیبه لا اله الّا الله در این موطن متحقّق می گردد؛ نفی عبادت آلههٔ غیر مستحق در اینجا صورت می‌بندد؛ اثبات معبود حقیقی که جز او مستحقّ عبادت نیست، در این مقام حاصل می‌شود و کمال امتیاز در میان عابدیّت و معبودیّت اینجا هویدا می گردد و عابد از معبود کما ینبغی جدا می‌شود و معلوم می گردد که معنی لا اله الّا الله نسبت به حال منتهیان، لا معبود الّا الله است؛ چنانچه در شرع معنی آن کلمه قرار گرفته است. لا موجود و لا وجود و لا مقصود گفتن نسبت به ابتدا و وسط است و لا مقصود، فوق لا موجود و لا وجود است که دریچهٔ لا معبود الّا الله است.

باید دانست که در این موطن، ترقّی در نظر و حدّت در بصر وابسته به عبادت نماز است که کار منتهیان می‌باشد. عبادات دیگر، مگر در تکمیل نماز مدد فرمایند و

---

۱. آمیختگی.

نقص آن را شاید تلافی کنند. از اینجاست که نماز را در رنگ ایمان، حَسَن لِذَاتِه[1] گفته‌اند و عبادات دیگر، حُسن لِذَوَاتِها نیستند، انتهی کلامه[2].

پس از این، پیر دستگیر در مرتبهٔ تقدّس و معبودیّت صرف توجّه فرمودند. اینجا برای قدم گنجایش نمی‌ماند و سیر قدمی به پایان می‌رسد؛ زیرا سیر قدمی در مقام عابدیّت است؛ لکن به عنایت الهی، نظر موقوف نمی‌ماند و سیر، نظری می‌شود. مصرع:

بلا بودی اگر این هم نبودی

وقتی به بنده در این مقام عالی توجّه فرمودند، در معامله خود را در مقامی بس عالی و متعالی بدون رنگ دیدم، هر چه سعی کردم که به آن مقام داخل شوم، میسّر نشد. آنگاه معلوم گردید که مقام معبودیّت صرف است که قدم را در آن گنجایش نیست، مگر برای نظر کردن که هر جایی می‌خواهد سیر می‌کند.

ما تماشا کنان کوته دست　　　تو درخت بلند بالایی

سرّ معنی کلمهٔ طیّبه لا معبود الّا الله اینجا جلوه‌گر گردید و آشکار شد که در حقیقت استحقاق عبادت را، هر نوع که باشد، غیر از حضرت احدیّت مجرّد کسی

---

۱. نماز در رنگ ایمان حسن لذاته است؛ یعنی منشأ خوبی و نیکویی نماز، خود ذات اوست، بر خلاف عبادات دیگر که حسن آن‌ها از خارج آمده است نه از ذات آن‌ها.

۲. مکتوبات حضرت امام ربّانی، دفتر سوّم، حصّهٔ نهم، مکتوب ۷۷، ص ۷ و ۸.

ندارد، اگر چه اسماء و صفات باشد؛ چه رسد بـه اینکـه ممکنـات، لیاقـت ایـن امـر را داشته باشند کَانَ مَا کَانَ[1] حقیقت شرک اینجا نمی‌مانـد و اندیشهٔ غیر، از بین می‌رود.



نیّت معبودیّت صرف: فیض می‌آید از ذات بحت، که منشأ دایـرهٔ معبودیّت صرف است، بر هیأت وحدانی من. بدان که سیر حقایق الله تا اینجا بود.

---

۱. شد آن‌چه شد.

فصل دهم

حقایق انبیـا

فایده: از جمله مکتوبات محبوب صمدانی، مجدّد الف ثانی رحمه الله: این درجـات متابعت آن سرورﷺ است. همهٔ مقامات به عـروج تعلّـق دارنـد و حـصول ایـن‌هـا بـه صعود مربوط است.

درجهٔ هفتم از متابعت، که تعلّق به نزول و هبوط دارد، جامع همهٔ درجات سابق است؛ زیرا در این موطن نزول، هم تصدیق و تمکین قلب و هم اطمینان نفس است و هم اعتدال اجزای قالب، که از طغیان و سرکشی بـاز مانـده‌انـد. درجـات سـابق گویـا اجزای این متابعت بوده‌اند و این درجه همچون کل بـرای آن اجزاسـت. در ایـن مقـام تابع به گونه‌ای به متبوع شباهت پیدا می‌کند کـه گویـا اسـم تبعیّـت از میـان برداشـته می‌شود و امتیاز تابع نسبت به متبوع به گونه‌ای زایل می‌گردد که چنین گمان می‌شود که تابع در رنگ متبوع هر چه می‌گیرد از اصل می‌گیرد، گویا هر دو از یک چـشمه آب می‌خورند و هر دو هم آغوش و کنار هم‌اند و هر دو یک بسترند و هر دو در رنگ شیر و شکرند. تابع کجا و متبوع کدام و تبعیّت که را؟

در اتّحاد نسبت، نسبتِ تغایر گنجایش ندارد و به این انـدازه اسـت کـه خـود را طفیلی و وارث نبی خودﷺ می‌یابد. یقین است کـه تـابع، چیـزی و طفیلـی و وارث، چیز دیگری است؛ هر چند همه در قطار تبعیّت‌اند، ظاهراً در تـابع حیلولـت[1] متبـوع وجود دارد و در طفیلی و وارث هیچ حیلولتی در کار نیست. تابع اُولُش[2] خوار اسـت و طفیلی، جلیس ضمنی. بالجمله هر دولتی کـه بـرای انبیـا ـ علـیهم الـسّلام ـ آمـده است، سعادت امتّان است که به طفیل انبیا ـ علیهم السّلام ـ از آن دولت بهره یابند و از اُولش ایشان تناول نمایند.

در قافله ای که اوست دانم نرسم　　　　این بس که رسد ز دور بانگ جرسم[3]

حقایق انبیا عبارت از حقیقت ابراهیمی، حقیقت موسوی، حقیقت محمّـدی و حقیقت احمدی است ـ علی خاتمهم اوّلًا و علـی اجمعهـم ثانیًـا الـصّلوة و الـسّلام ـ باید دانست که چنانچه در حقایق الهی، ترقّی موقوف بر فضل است، در حقایق انبیـا نیز ترقّی را موقوف بر محبّت دانسته‌انـد. چنـان کـه حـضرت حـق ﷻ ذات خـود را دوست می‌دارد، همچنین اسماء و صفات و افعال خود را دوست می‌دارد. در محبّت ذاتی، سه اعتبار است: محبوبیّت، محبیّت و محبّت.

ظهور کمالات محبوبیّت ذاتی، در حضرت حبیبﷺ و ظهور کمالات محبیّـت ذاتی، در حضرت کلیم عليه السلام و ظهور محبّت کمالات اسـمائی و صـفاتی و افعـالی در

---

۱. در میان دو چیز در آمدن و حائل شدن.

۲. آنچه از پیش امرا طعام به نوکران دهند، ته مانده و این کلمه ای است ترکی. بر این معنا گفته شده که اولیا اولـش خـوار انبیـا و مریـدان اولش خوار اولیا هستند.

۳. مکتوبات حضرت امام ربّانی، دفتر دوم، حصّهٔ هفتم، مکتوب ٥٤، ص۹.

حضرت خلیل علیه‌السلام و ظهور محبوبیّت اسمائی و صفاتی و افعالی در انبیای دیگر ـ علیهم السّلام ـ در رنگ ظهور محبیّت این‌ها، متحقّق است.

دایرهٔ حقیقت ابراهیمی

وقتی پیر دستگیر به غلام خود در حقیقت ابراهیمی توجّه فرمودند، مراقبهٔ ذاتی که منشأ حقیقت ابراهیمی است، ارشاد کردند. از عنایت حضرت ایشان در همان توجّه، کیفیّت آن مقام فایض گردید.

مدّتی انوار و اسرار آن مقام عالی را که عبارت از خُلّت[1] حضرت حق سبحانه و تعالی است ورود فرمودند. در این مقام، انسی خاص و خلوت مخصوص به حضرت ذات سبحانه هویدا شد و این معامله‌ها از آن حضرت ـ جلت عظمته ـ برایم مفهوم گردید. کیفیتّی که در این مقام حاصل شد، در دیگر مقامات عالی به این کیفیّت و خصوصیّت ظاهر نشد، اگرچه از قسم فضل چیزی باشد و همچنین در این مقام، محبوبیّت جلوه‌گر می‌شود که در حقیقت محمّدی و احمدی است و قسم دوم خُلّت نام یافت و حقیقت ابراهیمی شد. محبوبیّت صفاتی مثل محبوبیّت خط و خال و قد و عارض است؛ از این رو، این اندازه بی‌رنگی در این مقام نیست، بر خلاف محبوبیّت ذاتی ـ که به زودی آن را بیان می‌کنیم.

در این مقام حضرت پیر دستگیر را به شأن خاص دریافتم و یقین دانستم که صاحب منصب این مقام عالی‌اند و این معنی را به حضور پر نور عرض کردم،

---

[1] . لفظ خلّت مشتق است از تخلّل شیء و به معنی رخنه شدن است و خلیل را خلیل نامیده اند، به دلیل رخنه کردن خلیل او در دلش. پس وجودش مستهلک است در وجود خلیلش؛ هرگاه تکلّم کند، در آن می کند و هرگاه خاموش شود، پس این نصب العین و هدف اوست.

فرمودند: من نیز خصوصیّت خود را بـه حـضرت خلیـل ﷺ دریافتـه‌ام، لـیکن غیـر حبیب خدا ﷺ به طرف دیگر متوجّه نمی‌شوم. وَ لِلّهِ دَرُّهُ مَا اَحْسَنَ صَدْرَهُ [1] ـ قـدّس الله سرّه العزیز.

در این مقام، سالک به اندازه‌ای به حضرت ذات ﷻ انس پیدا می کند که به طرف دیگر روی نمی‌آورد، اگرچه اسماء و صفات باشند و به طرف دیگر توجّـه نمـی کنـد، اگرچه مزارات مشایخ باشنـد و از غیر او تعالی استمـداد و استعانت خوش نمی‌آیـد، اگرچه ارواح و ملائکه باشند. در این مقام تکرار صلوات ابراهیمی ترقّی می‌بخشد.



نیّت دایره حقیقت ابراهیمی: فیض می‌آید از ذات بحت که منشأ دایرهٔ حقیقت ابراهیمی است بر هیأت وحدانی من.

دایرهٔ حقیقت موسوی

از جمله مکتوبات محبوب صمدانی، مجدّد الف ثانی رحمه الله: آنچه در آخر بـه کـرم و فضل مکشوف ساختند، این است که تعیّن اوّل حضرت ذات تقدّس، تعیّن وجود او ﷻ است که محیط بر همهٔ اشیا و جامع همهٔ اضداد و خیر محض و کثیر البرکت است.

حتّی اکثر مشایخ این طایفه علیّه، آن‌را عین ذات گفتـه‌انـد ـ تعـالی و تقـدّس ـ و منع زیادتی آن بر ذات ﷻ غایت دقّت و لطافت دارد؛ زیرا چشم همه کس نمـی‌توانـد او را دریابد و از اصل جدا سازد؛ از ایـن رو تعـیّن او، در ایـن مـدّت مخفـی مانـد و از متعیّن متمیّز نگـشت و عـدّهٔ بـسیاری او را بـه خـدایی پرسـتیدند و هـیچ مطلـوب و

۱. خدا را چه پر برکت است و چه نیکو فراخ است صدر او.

معبودی ماورای آن نطلبیدند و او را مبدأ آثار خارجی و مکوّن حوادث یومی دانستند. این تمیز حق از غیر حق، سعادتی بود که برای این مسکین، ذخیره داشته بودند و این نفی مشارکت غیر معبود به معبود سبحانه که از انبیای کرام ـ علیهم السّلام ـ باقی مانده بود که برای زلّه[1] بردارشان نگه داشته بودند.

﴿ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِی هَدَىٰنَا لِهَٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلَآ أَنْ هَدَىٰنَا ٱللَّهُ ۖ لَقَدْ جَآءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِٱلْحَقِّ﴾، انتهی کلامه[2].

وقتی حضرت پیر دستگیر در این مقام، بر بنده توجّه فرمودند، مراقبهٔ محبّت ذاتی که منشأ حقیقت موسوی است، ارشاد کردند و کیفیّت این مقام به قوّت تمام ورود فرمودند. محبّت او تعالی ذات خویش را که حقیقت موسوی عبارت از آن است، آشکار شد.

اینکه بعضی بزرگان، برای حضرت موسی علیه السلام محبوبیّت اثبات فرمودند، مقصودشان این است که ایشان محبوب حضرت خداوند سبحانه و تعالی است و این درست است؛ زیرا مرتبه نبوّت و رسالت، محبوبان و مرادان حضرت حق سبحانه و تعالی و راه ایشان، راه برگزیده است و این سخن منافی مطلب ما نیست. اگر مقصود آن بزرگان، این باشد که حقیقت موسوی عبارت از محبوبیّت ذاتی است، همانطور که حضرت مجدّد رحمه الله حقیقت احمدی را محبوبیّت ذاتی قرار دادند. پس محل تأمّل است، در فهم ناقص هم نمی آید و خلاف مکشوف صاحب طریقت و تابعان آن حضرت است.

---

۱. آنچه از طعام به کسی نگه دارند و یا پس ماندهٔ طعامی که مردم فرومایه از جایی بردارند.

۲. مکتوبات حضرت امام ربّانی، دفتر سوّم، حصّهٔ نهم، مکتوب ۹۳، ص ٤٧.

روزی این کمترین، بر شخصی از اصحاب خود در ایـن مقـام توجّـه مـی کـردم، بی‌اختیار کیفیتی روی داد که بر زبان من آیهٔ ﴿رَبِّ أَرِنِیٓ أَنظُرۡ إِلَیۡكَ﴾[1] جـاری شـد. اگرچه در مقامات عالی ظهور ایـن چنـین الفـاظ کمتـر اتّفـاق مـی‌افتـد، ولـی ایـن از خصوصیّات این مقام است. عجب آن است که در اینجا با وجود ظهور محبّـت ذاتـی، شأن استغنا و بی‌نیازی ظهور می کند و این از جمله اجتماع اضداد است و از اینجا سـرّ آن سخنانی که بعضی مواقع از حـضرت کلـیمعليه السلام صـادر مـی‌شـد و گفـتن بعـضی کلمات که در ظاهر گستاخانه به نظر می‌رسد، دانسته می‌شود، الله اعلـم. گفـتن درود «اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّـدٍ وَ عَلَـی آلِـهِ وَ اَصْـحَابِهِ اَجْمَعِـیْنَ وَ عَلَـی الْاَنْبِیَـاءِ وَ الْمُرْسَلِیْنَ خُصُوْصًا عَلَی کَلِیْمِکَ مُوْسَی»[2] نیز ترقّی می‌بخشد.



نیّت دایرهٔ موسوی: فیض می‌آید از ذات بحت که محبّ خود است و منشأ دایـرهٔ حقیقت موسوی است بر هیأت وحدانی من.

دایرهٔ حقیقت محمّدی

از جملـه مکتوبـات محبـوب صـمدانی، مجـدّد الـف ثـانی رحمه الله: حقیقـت محمّدی صلی الله علیه وسلم حقیقة‌الحقایق است. آنچه در آخر کار پس از پیمودن مراتب ظلال بر این فقیر آشکار شد، تعیّن و ظهور حبّی است که مبدأ ظهور و منشأ خلق مخلوقات بنا بـر

---

۱. پرورد گارا خودت را به من بنما تا به سوی تو نظر کنم. اعراف/ ۱۴۳.

۲. ای بار خدایا! درود بفرست بر محمّد و آل و همهٔ اصحاب محمّد و بر انبیا و مرسلین، خصوصاً بر کلیم خود موسی درود فرست.

حدیث قدسی است: «گنجی پنهان با اسماء و صفات بودم، پس دوست داشتم که شناخته شوم؛ از این رو مخلوق را خلق کردم تا شناخته شوم»[1].

اوّلین چیزی که از گنجینهٔ مخفی بر منصّه[2] ظهور آمده، حبّ بوده که سبب آفرینش مخلوقات گشته است؛ اگر این حبّ نبود، درِ ایجاد گشوده نمی‌شد و عالم در عدم، راسخ و مستقر بود. سرّ حدیث قدسی: «لَوْلَاکَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاکَ» را که در شأن خاتم رسلﷺ واقع است، اینجا باید جست و حقیقت «لَوْلَاکَ لَمَا اَظْهَرْتُ رُبُوْبِیَّتِیْ» را باید در این مقام طلبید.

سؤال: صاحب **فتوحات مکّیه**، تعیّن اوّل را که حقیقت محمّدیﷺ است، حضرت اجمال علم گفته است و تو در رسائل خود، تعیّن اوّل را تعیّن وجودی گفته‌ای و مرکز آن‌را که اشرف و اسبق اجزای اوست، حقیقت محمّدی قرار داده‌ای و تعیّن حضرت اجمال را ظلّ این تعیّن وجودی دانسته‌ای و اینجا می‌نویسی که تعیّن اوّل، تعیّن حبّی است و آن حقیقت محمّدی است، وجه تفاوت این اقوال چیست؟

جواب: بسا که ظِلِّ شیء خود را به صورت اصل آشکار نماید و سالک را به خود گرفتار سازد. پس آن دو تعیّن (اجمال علم و تعیّن وجودی)، ظلال تعیّن اوّل‌اند که در هنگام عروج بر عارف به اصل تعیّن اوّل که تعیّن حبّی است، ظاهر گشته است.

---

۱. مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح، ج۱، ص۱٥٤.

۲. جای ظاهر شدن چیزی.

سؤال: چگونه می‌توان تعیّن وجودی را ظِلِّ تعیّن حبّی دانست در حالی که وجود بر حبّ سبقت دارد؛ چرا که حبّ فرع وجود است؟

جواب: این فقیر در رسایل خود تحقیق کرده است که حضرت حق ﷻ به ذات خود موجود است، نه به وجود و همچنین صفات هشت گانهٔ او ﷻ به ذات واجب موجودند ﷻ نه به وجود؛ چرا که وجود بلکه وجوب را نیز در آن گنجایش نیست؛ زیرا وجوب و وجود هر دو از اعتبارات‌اند. اوّلین اعتباری که برای ایجاد عالم پیدا شد، حبّ است، پس از آن، اعتبار وجود که مقدّمه ایجاد است؛ چرا که حضرت ذات ﷻ بدون اعتبار این حبّ و بدون اعتبار این وجود، از عالم و ایجاد عالم مستغنی است. ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ ٱلْعَـٰلَمِينَ﴾[1] نصّ قاطع است و تعیّن علمی جملی را ظلّ آن دو تعیّن گفتن، به اعتبار این است که آن دو تعیّن به اعتبار حضرت ذات ﷻ بدون ملاحظهٔ صفات است و در این تعیّن ملحوظ، صفت است که همچون ظلّ برای ذات ﷻ است[2].

فایده: از جمله مکتوبات محبوب صمدانی، مجدّد الف ثانی رحمه‌الله، سؤال: آیا ترقّی از حقیقت محمّدی که حقیقة‌الحقایق است و حقیقتی از حقایق ممکنات فوق آن نیست جایز است یا نه؟ تو در رسالهٔ خود نوشته‌ای که ترقّی از حقیقت محمّدی واقع شد، حقیقت این معامله چیست؟

---

۱. هر آینه خداوند از عالمیان بی نیاز است. عنکبوت/ ٦ .

۲. مکتوبات حضرت امام ربّانی، دفتر سوّم، حصّهٔ نهم، مکتوب ۱۲۲، ص ۱۲۸.

جواب: جایز نیست؛ زیرا که فوق آن مرتبه، مرتبهٔ لاتعیّن است که وصول و الحاق متعیّن به آن، محال است امّا وصول و الحاق بی‌تکیّف گفتن مجرّد تفوّه[1] است که پیش از رسیدن به حقیقت معامله به آن تسلّی می‌یابند، امّا پس از وصول به حقیقت کار، حکم به عدم وصول و الحاق لازم است؛ چرا که شک در آنجا راهی ندارد. اینکه نوشته‌ام ترقّی از حقیقت محمّدی واقع شد، مقصود از آن حقیقت، ظلّ آن حقیقت بوده است که عبارت از اجمال حضرت علم گفته‌اند و از آن تعبیر به وحدت کرده‌اند و در آن وقت بر این فقیر اشتباه ظلّ با اصل بود و چون به محض فضل خداوندی ﷻ از آن ظلّ و سایر ظلال رهایی میسّر شد، دانست که ترقّی از آن حقیقة‌الحقایق واقع نیست، بلکه جایز نه، که قدم از اینجا برداشتن و پیش نهادن، قدم در وجوب ماندن و از امکان بیرون آمدن است که این محال عقلی و شرعی است. انتهی کلامه[2].

پس از آن، پیر دستگیر در حقیقة‌الحقایق که عبارت از حقیقت محمّدی ﷺ است بر غلام خود توجّه فرمودند. در اینجا مراقبهٔ ذاتی که محبّ و محبوب خود او و منشأ حقیقت محمّدی است، ارشاد کردند.

در اینجا با عنایات حضرت پیر دستگیر، محبّت آمیخته با محبوب ظهور کرد. اجتماع این دو منشأ در این دایره کیفیّتی دارد که در بیان نمی‌گنجد. در این مرتبهٔ مقدّس، فنا و بقا دست داد و اتحّاد با آن سرور دین و دنیا میسّر شد، به طفیل سرور

---

۱. سخن گفتن، لب به سخن گشودن.

۲. همان منبع، دفتر سوّم، حصّهٔ نهم، مکتوب ۱۲۲، ص ۱۳۱.

عالـمﷺ بـه مرتبه‌ای رسانیده و اسراری به ظهور آورده‌اند که بیان آن موجب ایجاد فتنه است.

و معنی رفع توسّط، که اکابر اولیا به آن قایلنـد، اینجـا ظـاهر مـی‌شـود و مـشهود می گردد که برای کسی این معامله با آن حضرتﷺ واقع می‌شود که هم آغوش و یـک کناره و هم بستر و یک نگارند. به این نیز، محبّت خاص حبیب‌اللهﷺ پیدا مـی‌شـود و سِرّ سـخن حـضرت امـام ربّـانی مجـدّد الـف ثـانی رحمه الله هویـدا مـی گـردد، آنجـا کـه فرموده‌اند: خدایﷻ را برای آن دوست می‌دارم که ربّ محمّدﷺ است.

در این مقام مشابهت و مناسبت با حبیب خداﷺ در همهٔ امـور جزیـی و کلّـی و دینی و دنیایی بسیار مطلوب است. برای همین است که حضرت پیر دستگیر ما رحمه الله در عمل به حدیث رغبت بسیار دارند و به این اسرار تشویق و ترغیب می‌فرمایند. الله تعالی به ایشان به اندازه‌ای در این مقام قوّت و رسـوخ کرامـت فرمـوده کـه بـه وسـیلهٔ رسوخ اتّباع آن حضرتﷺ مجلس شریف ایشان، شبیه به محفـل پیغمبـرﷺ گردیـده است. آنچه بعضی از اصحاب کرامرضی الله عنهم فرموده‌اند که وقتی در محفل مقدّس نبـویﷺ حاضر می‌شدیم، معامله می گذشت که گویا ما رائی بودیم، عین وصف حال آن مقـام است.

بدان که نزد حضرت مجدّد رحمه الله تعیّن اوّل، تعیّن حُبّی اسـت کـه مرکـز آن تعـیّن حبّ، به اعتبار محبوبیّت ذاتی، حقیقت احمدی و تعیّن روحـی آن حـضرتﷺ و بـه اعتبـار محبوبیّـت و محبیّـت ممتـزجین، حقیقـت محمّـدی و تعـیّن جـسدی آن حضرتﷺ است و محبّت صـرف، حقیقـت موسـوی و تعـیّن موسـیعليه السلام اسـت و

محیط آن مرکـز کـه مثـل دایـره اسـت، در صـورت مثـال خُلّـت اسـت و آن حقیقـت ابراهیمی است.

تعیّن اوّل، حبّ ذاتی است و این چنـدین درجـه و اعتبـار دارد: محبوبیّـت ذات پاک، خود را حقیقت احمدی گویند و گفته‌اند محبّت ذات پاک، خـود را بـه امتـزاج محبوبیّت، حقیقت محمّدی نامیده‌اند و محبّت ذات پاک، خود را حقیقـت مـوسوی دانسته‌اند و انـس حـضرت ذات پـاک، خـود را مرتبـهٔ خلّـت گفتـه‌انـد کـه حقیقـت ابراهیمی است ـ علی نبیّنا و علی جمیع الانبیاء الصّلوة و السّلام[1].

نویسنده ـ عفی عنه ـ می گوید که برای بنده معامله در حضور پر نور حضرت پیر دستگیر بارها گذشت. فَهِمَ مَنْ فَهِمَ.



نیّت مراقبه حقیقت محمّدی: فیض می‌آید از ذات بحت که محبّ و محبوب ذات خود و منشأ دایرهٔ حقیقت محمّدی است بر هیأت وحدانی من.

دایرهٔ حقیقت احمدی

پس از این، پیر دستگیر بر بنده در حقیقت احمدیﷺ توجّه فرمودند. در اینجـا دایرهٔ ذاتی محبوبیّت صرف که منشأ حقیقت احمدی اسـت، ارشـاد کردنـد. در ایـن مقام علوّ نسبت همراه تجلّی انوار ظهور می کند و اسرار عجیبی آشکار می‌شود.

---

۱. همان منبع، دفتر سوّم، حصّهٔ نهم، مکتوب ۱۲۲ و ۱۲٤.

روزی در حلقهٔ پیـر دسـتگیر حاضـر بـودم و متوجّـه ایـن مقـام عـالی گردیـدم. معامله‌ای گذشت که خود را عریان محض، افتاده جلوی درگاه حـق دیـدم. بیـشتر از این چه بگویم. مدّتی به خاطر این مسکین گذشت که حـضرت مجـدّد رحمه الله در جـایی تحقیق فرمودند که حقیقت کعبه معظّمه در حقایق الله و حقـایق احمـدی در حقـایق انبیاست و همه یک حقیقت باشند. روزی در حقیقت احمدی متوجّه بودم که ناگهان دیدم که کعبه معظّمه ظهور کرد و ندا دادند که عظمت و کبریایی، خواص محبوبیّـت محبوب است و مسجودیّت هر دو، از شئونات آن حضرت است.

پس در سخن صاحب الطریقه جای شک و تردید نیست و حضرت پیر دسـتگیر خود را در این مقام عالی شأن خاص یافتم. در همـین مقـام، محبوبیّـت ذاتـی آشـکار می‌شود؛ همانگونه که در خُلّت، انکشاف محبوبیّت صفاتی بود. معنای محبوبیّت ذاتی این است که محبوب را بدون در نظر گرفتن صفات جمیله مثل خـط و خـال و غیـره، دوست دارند. بر ذات او چیزی است که موجب تعشّق می گردد. حافظ می گوید:

شاهد آن نیست که مویی و میانی دارد　　　بنده طلعت او باش که آنی دارد

در اینجـا درود «اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلَی آلِهِ وَ اَصْـحَابِهِ اَفْـضَلَ صَلَوَاتِکَ وَ بِعَدَدِ مَعْلُوْمَاتِکَ وَ بَارِکْ وَ سَلِّمْ»[1] ترقّی می‌بخشد.



نیّت حقیقت احمدی: فیض می‌آید از ذات بحت که محبوب ذات خود و منشأ دایرهٔ حقیقت احمدی است بر هیأت وحدانی من.

---

۱. ای بار خدایا! بر سیّد ما محمّد و بر اولاد و اصحاب او بهترین درودهای خود را بـه انـدازه معلومـاتـت بفرسـت و برکـت بـده و سـلام بفرست.

فصل یازدهم

دایره حبّ صرف

حضرت پیر دستگیر بر بنده در حبّ صرف ذاتیه توجّه فرمودند. در این مرحله مراقبهٔ حبّ صرف ذاتیه را ارشاد کردند. در اینجا کمال علوّ و بی‌رنگی در نسبت باطن ظاهر می‌شود؛ چون این مرتبه به حضرت اطلاق و لاتعیّن نزدیک‌تر است این نیز از مقامات مخصوص پیغمبر ماست ﷺ و حقایق انبیا ـ علیهم السّلام ـ بر این مقام نزد فقیر ثابت نمی‌شود؛ زیرا نزد صاحب طریقت حضرت امام ربّانی مجدّد الف ثانی رحمه‌الله که به حضرت لاتعیّن لاحق گردید، اولین تعیّن برای آفرینش، تعیّن حبّ است که آن‌را حقیقت محمّدی قرار داده‌اند.

نیّت دایرهٔ حبّ صرف این است: فیض می‌آید از ذات بحت مطلق که منشأ دایرهٔ حقیقت حبّ صرف است بر هیأت وحدانی من.

از جمله مکتوبات محبوب صمدانی، مجدّد الف ثانی رحمه‌الله: بدان که در محبّت ذاتی که حضرت ذات عزّ و جلّ خود را دوست دارد، سه اعتبار است: محبوبیّت، محبّیت و محبّت. ظهور کمالات محبوبیّت ذاتی، در حضرت حبیب ﷺ است و ظهور کمالات

محبیّت نصیب حضرت کلیم﴿ع﴾ است و اعتبار سوم که نفس محبّت است، اوّل ابوالبشر حضرت آدم﴿ع﴾ در آنجا مشهود گشت و دوم، حضرت ابراهیم﴿ع﴾ نیز در همانجا مشهود شد و سوم، حضرت نوح﴿ع﴾ نیز در همان اعتبار به نظر در آمد. همانطور که حضرت ذات، خود را دوست می‌دارد، کمالات اسمائی و صفاتی و افعالی خود را نیز دوست می‌دارد و ظهور این محبّت ذات به اسماء و صفات خود، در حضرت خلیل﴿ع﴾ اتمّ است و ظهور محبوبیّت اسمائی و صفاتی و افعالی در انبیای دیگر ـ علیهم الصّلوة و السّلام ـ در رنگ ظهور محبیّت این‌ها متحقّق است و چون اسماء و صفات و افعال دارای ظلال‌اند، ظهور محبوبیّت آن ظلال به توسّط اصول این‌ها، نصیب اولیای مرادان و محبوبان است در رنگ محبیّت آن ظلال که نصیب اولیای مریدان و محبّان است[1].

فایده: از جمله مکتوبات محبوب صمدانی، مجدّد الف ثانی رحمه‌الله: حضرت پیغمبر ما﴿ص﴾ دارای دو اسم است و هر دو اسم مبارک او در قرآن مجید آمده است، خداوند فرمود: ﴿مُّحَمَّدٌ رَّسُولُ ٱللَّهِ﴾[2] و نیز فرمود: ـ در حکایت بشارت روح الله ـ ﴿ٱسْمُهُۥٓ أَحْمَدُ﴾[3]. برای هر کدام از این دو اسم مبارک، ولایتی جداگانه است. ولایت محمّدی هر چند ناشی از مقام محبوبیّت اوست ـ علیه الصّلوة و السّلام ـ امّا اینجا محبوبیّت صرف، کائن نیست بلکه آمیختگی با منشأ محبیّت نیز دارد، اگر چه این

---

۱. مکتوبات حضرت امام ربّانی، دفتر دوم، حصّهٔ ششم، مکتوب ۷، ص ۲٤.

۲. فتح/ ۲۹.

۳. صف/ ٦.

آمیختگی برای او اصالتاً ثابت نباشد؛ امّا مانع مقام محبوبیّت صرف است. ولایت احمدی ناشی از مقام محبوبیّت صرف است که شائبهٔ محبیّت ندارد و این ولایت از ولایت محمّدی جلوتر و یک مرحله به مطلوب نزدیک‌تر و به محبّ مرغوب‌تر است؛ زیرا محبوب هر چند در محبوبیّت، تمام‌تر باشد، استغنا و بی‌نیازی او کامل‌تر است و در نظر محبّ، زیباتر می‌آید و رعناتر جلوه می‌دهد و بیشتر محبّ را به سوی خود می‌کشاند و شیفته و واله‌تر می‌گرداند.

نه تنها آفتم زیبایی اوست　　　　　بلای من ز ناپروایی اوست

مراد از بلا، افراط عشق است که مطلوبِ عاشق است. سبحان الله! احمد، اسمی است سامی که مرکّب از کلمهٔ مقدّس احد و حلقهٔ حرف میم است که از غوامض اسرار الهی ﷻ در عالم بی‌چون است و در عالم چون، تعبیر از آن سرّ مکنون به غیر از حلقهٔ میم امکان پذیر نیست و اگر امکان می‌داشت، حضرت حق ﷻ به آن تعبیر می‌فرمود. احد، احد است که لاشریک له است و حلقهٔ میم، طوق عبودیّت است که بنده را از مولی متمیّز گردانیده است، پس بنده همان حلقهٔ میم است و لفظ احد برای تعظیم آن حضرت ﷺ آمده و اشاره به اختصاص او ﷺ کرده است.

چو نام این است نام آور چه باشد

پس از هزار سال که آن‌را در تغییر امور عظام تأثیر نهادند، معاملهٔ آن ولایت به این ولایت کشید و ولایت محمّدی به ولایت احمدی انجامید و کار و بار از دو طوق عبودیّت به یک طوق رسید و به جای طوق نخستین، حرف الف که رمزی از ربّ اوست، متمکّن گشت تا محمّد، احمد شد ﷺ.

بیانش این است که دو طوق عبودیّت، عبـارت از دو حلقـهٔ مـیم اسـت کـه در اسـم مبارک محمّد وجود دارد. می‌توان گفت که آن دو طوق اشاره به دو تعیّن اوستﷺ. یکی از آن دو، تعیّن جسدی بشری و دیگری، تعیّن روحی ملکی اوست. در تعیّن جسدی هر چند به دلیل وقوع مرگ، سستی رفته و تعیّن روحی قوّت گرفته، امّـا اثـر آن تعـیّن بـاقی مانده بود. هزار سال باید بگذرد تا اثر آن زایل شود و نشانی از آن تعیّن باقی نماند؛ چون هزار سال به پایان رسید و اثری از آن تعیّن باقی نماند و یک طوق عبودیّت از آن دو طـوق شکسته شد و زوال و فنا بر آن عارض گشت و الـف الوهیّـت کـه آن‌را در رنـگ بقـا بـالله می‌توان گفت، به جای آن قرار گرفت، ناچار محمّد، احمـد شـد و ولایـت محمّـدی بـه ولایت احمدی انتقال فرمود. پس محمّد، عبارت از دو تعیّن و احمد، کنایه از یک تعـیّن است و بس. پس این اسم به حضرت اطلاق نزدیک‌تر و از عالم دورتر است.

سـؤال: فنا و بقایی که مشایخ قرار داده و ولایت را به آن مربوط ساخته‌اند، به چه معنی است و این فنا و بقایی که در تعیّن محمّدی گفته شد، به کدام معنی است؟

جـواب: فنا و بقایی که ولایت به آن مربوط است، فنا و بقای شهودی است. اگر فنا و زوال است به اعتبار نظر است و اگر بقا و ثبات است نیز به اعتبار نظر است. آنجـا صفات بشری را استتار است نه زوال و فنای این تعیّن این چنین نیـست؛ بلکـه اینجـا صفات بشری را زوال وجودی متحقّق است و پراکنده شدن از تعیّن جسدی به روحی روی می‌دهد. در مرتبهٔ بقا، بنده هر چند حق نشود و از بنـدگی بیـرون نـرود، امّـا بـه حقﷻ نزدیک‌تر می‌شود و معیّت بیشتر پیـدا می‌کند و از خود دور و احکام بشری از وی مسلوب‌تر می‌گردد.

باید دانست که این عروج محمّدی که مربوط به انتفای صفات بشری است هـر چند کار و بار او راﷺ بالاتر بُرد و به درجهٔ اعلی رسانید و از کـشاکش غیـر و غیریّـت نجات داد، امّا معامله بر امّتان او ـ علیه و علی آله الصّلوة و السّلام ـ تنگ‌تـر گـشت و نور هدایت او که به واسطهٔ مناسبت بشریّت بود، کمتر شد و توجّهی که بـه حـال ایـن واپس ماندگان داشت، قلّت پیدا کرد و با همهٔ وجود متوجّه قبله حقیقی گشت.

وای بر آن رعیّتی که پادشاه به حالش نپردازد و به کلّی به محبـوب خـود متوجّـه شود و از اینجاست که پس از هزار سال، ظلمـات کفـر و بـدعت غالـب گـشته و نـور اسلام و سنّت نقصان پیدا کرده اسـت. رَبَّنَا اَتْمِمْ لَنَا نُوْرَنَا وَ اغْفِرْ لَنا اِنَّکَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ[1].

بدان که نزد مجدّد الف ثانی رَحِمَهُ اللّٰه تعیّن اول، حُبّ ذاتی است و این حبّ چندین درجه و اعتبار دارد: محبوبیّت ذات پاک، خود را حقیقت احمدی گویند و گفته‌اند که محبّت ذات پاک، خود را به امتزاج محبوبیّت، حقیقت محمّدی نامیده‌انـد و محبّـت ذات پاک، خود را حقیقت موسوی دانسته‌اند و انس حضرت ذات پاک، خود را مرتبهٔ خُلّت نامیده‌اند و این خُلّت، حقیقت ابراهیمی است.

تعیّن اوّل، تعیّن حبّی است که مرکز آن تعیّن حـبّ بـه اعتبـار محبوبیّـت ذاتـی، حقیقت احمدی و تعیّن روحی آن حضرت ـ علیه و علی آله الصّلوة و الـسّلام ـ و بـه اعتبار محبوبیّت و محبیّت ممتزجین حقیقت محمّدی و تعیّن جسدی آن حضرتﷺ

۱. مکتوبات حضرت امام ربّانی، دفتر سوّم، حصّهٔ نهم، مکتوب ۹۶، ص ۵۷ – ۵۹.

است و محبّت صرف حقیقت موسوی و تعیّن موسی﷧ است و محیط آن مرکز مثل دایره است، در صورتی مثال خلّت است و آن حقیقت ابراهیمی﷧ است. فرق بین مرتبهٔ حبیب و خلیل و کلیم و انبیا و اولوالعزم و رسل و غیر آن ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ در اینجا بیان شد.

باید دانست که پس از حصول این کمالات نبوّت، عروج بعضی از افراد این امت ّبه مقام خلّت و محبیّت صرف و محبوبیّت ذاتی و محبوبیّت خاص ّو حقیقة الحقایق واقع می‌شود و در آنجا از کمالات حقیقت کعبهٔ ربّانی و حقیقت قرآن و حقیقت نماز بهره‌ور می گردند.

آنگاه عروج آن افراد به روش سیر نظری، به مرتبهٔ مقدّس معبودیّت صرف که فوق همه است، می‌انجامد و از آن مرتبهٔ عالی نمونه‌ای از ذات به دست می‌آورند و پس از آن به نزول قهقری مشرّف می‌شوند و به عالم باز می گردند.

به طور خلاصه، کمالات مقام خلّت مخصوص به حضرت خلیل الله﷧ و کمالات محبّت صرف، مخصوص به ولایت موسوی و کمالات محبوبیّت ذاتی مخصوص به ولایت محمّدی و کمالات محبوبیّت خاص مخصوص به ولایت احمدی و کمالات حقیقة الحقایق مخصوص به مقام خاص ّآن سرور عالمیان ـ علیه و علی آله الصّلوة و السّلام ـ است و کمالات حقیقت کعبهٔ ربّانی از مبدأ امتیاز، بی‌چون و بی‌چگونگی است و کمالات حقیقت قرآن از مبدأ وسعت و امتیاز، بی‌چون است والعلم عندالله تعالی.

فصل دوازدهم

دایرهٔ لاتعیّن

پس از مرتبهٔ حبّ صرف، مرتبهٔ لاتعیّن و حضرت اطلاق است. نیّتش این است: فیض می‌آید از ذات بحت که موجود به وجود خارجی و منزّه از همهٔ تعیّنات است بر هیأت وحدانی من.

حضرت پیر دستگیر در این مرحله، غلام خود را به توجّه خاص سرافراز گردانید و این همه، از مقامات خاصّ حضرت رسالت پناهﷺ است. در اینجا سیر قدمی انجام نمی‌شود، امّا سیر نظری به ناچار صورت می گیرد، لیکن نظر تا چه اندازه کار خواهد کرد. چه خوش گفت:

دامان نگه تنگ و گل حسن تو بسیار　　　گلچین تو از تنگی دامان گله دارد

این است بیان سلوک که حضرت پیر دستگیر، این بندهٔ شرمنده را در این مقام به توجّه شریف خود ممتاز فرمودند. اگر همهٔ عمر، این احسان را شکر گویم و خود را

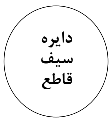
برابر با خاک سازم و از خود نام و نشانی باقی نگذارم، هنوز از هزاران، یکی ادا نکـرده باشم.

فصل سیزدهم

دایرهٔ سیف قاطع و قیّومیّت

در این فصل به بیان بعضی مقامات که از راه سلوک جدا افتاده‌اند و حضرت پیر دستگیر این بنده را به توجّه خود ممتاز فرموده‌اند، می‌پردازم.

بدان که دایرهٔ سیف قاطع مقابل دایرهٔ ولایت کبری واقع شده است.



نیّتش: فیض می‌آید از ذات بحت که منشأ دایرهٔ سیف قاطع است بر هیأت وحدانی من. اگر چه به این بنده در این دایره توجّه شده است، لیکن بنده از حضور پر نور، دربارهٔ احوال این دایره و وجه نامگذاری آن سؤال کرده بودم و ایشان ارشاد فرمودند: سیف قاطع نام این دایرهٔ برّان است. وقتی سالک در این دایره قدم می گذارد، هستی سالک مانند شمشیر برّنده و نابود کننده می‌شود. شاید از سالک نام و نشانی نمی گذارد و به همین دلیل، این دایره را سیف قاطع نام نهادند.

دایرهٔ قیومیّت از دایرهٔ کمالات اولوالعزم ناشی شده است.



نیّتش: فیض می‌آید از ذات بحت که منشأ دایرهٔ قیومیّت است خاص بر هیأت وحدانی من. اگرچه در راه سلوک واقع است؛ ولی حضرت پیر

دستگیر مأمور توجّه به این دایره نبود. دلیلش شاید این باشد که قیومیّت، منصب انبیای اولوالعزم است و الله تعالی در این امّت فقط حضرت مجدّد الف ثانی رحمه‌الله و حضرت ایشان محمّد معصوم رحمه‌الله و بعضی فرزندان و خلفای ایشان رحمه‌الله را به این منصب عظیم‌الشأن سرافراز فرمودند؛ چنانچه در این زمان حضرت پیر دستگیر، قیّوم زمان و قطب دوران‌اند. پس هر کسی را که مشیّت ایزدی بر وی تعلّق گیرد و به این منصب سرافراز فرمایند، حاجت توجّه نیست.

روزی بنده پس از اینکه برای پیران فاتحه خواندم، به این دایره توجّه نمودم. احوال و اسرار بسیاری در میان آوردند که زبان قادر به گفتن آن نیست و به فیض خاص در این دایره مشرّف گردیدم. این معنی را به حضور پر نور حضرت ایشان عرض کردم. فرمودند که در این دایره متوجّه شده‌ای از آن حضرت امیدوارم. الله سبحانه و تعالی به حرمت حضرت پیر دستگیر مرا سرافراز فرمایند.

الحمد لله در اواسط جمادی الاوّل سال **۱۲۳۳** هـ ق، حضرت ایشان، بنده را بشارت قیومیّت عطا فرمودند و ارشاد کردند که به بنده الهام شد. به این روش امور[۱] را ارشاد کرد: «اَللَّهُمَّ اَوْصِلْنَا بِوِصَالِکَ»[۲].

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد

---

۱. یعنی به همان روش که از من اخذ نمودید، دیگران را هم به همین روش ارشاد کنید.

۲. خداوندا! ما را به وصال خود برسان.

فصل چهاردهم

در اثبات مجـدّد الف ثانی

محبوب صمدانی، مجدّد الف ثانی رحمه‌الله فرموده‌اند: بدانند که در هر صـد سـال، مجدّدی آمـده اسـت. چنانچـه بیهقـی و ابـی‌درداء از ابـی‌هریـره رضی‌الله‌عنه و او از جنـاب آن سرور صلی‌الله‌علیه‌وسلم روایت کرده است که فرمودند: «انَّ اللهَ یَبْعَثُ لِهَذِهِ الْاُمَّةِ عَلَـی رَأْسِ مائَـةِ سَنَةٍ مَنْ یُجَدِّدُ لَهَا دِیْنَهَا»[1]. امّا مجدّد مائة با مجدّد الف تفاوت دارد، چنانچه در میان مائة و الف، فرق است، میان مجدّدان این‌ها نیز همان اندازه فرق است، بلکه بیـشتر از آن و مجدّد، کسی است که در طول آن مدّت هر چه از فیوضات به امّت مـی‌رسـد، بـه وسیلهٔ او می‌رسد، اگر چه اقطاب و اوتاد آن وقت و بدلا و نجبا باشند[2].

امّا چون پس از هر هزار سال، تغییرات بزرگی در امورات به وجود می‌آمد؛ از این رو پیغمبر اولوالعزم با شرایع جدید مبعوث مـی‌شـد و خلـق را از بادیـه ضـلالت بـه شاهراه ایمان و اسلام هدایت می‌فرمود؛ چنانچه نور ارشـاد و هـدایتش همـهٔ عالـــم و

---

۱. هر آیینه خداوند برای این امت بر سر هر صد سال، کسی را مبعوث می‌کند که دین او را تجدید کند. سنن ابی داود، ج۴، ص۱۰۹.

۲. مکتوبات حضرت امام ربّانی، دفتر دوم، حصّهٔ ششم، مکتوب ۴، ص ۲۱.

عالمیان را فرا می گرفت و پس از انتقال و ارتحال او نیز انوار هدایت و ارشادش پس از گذشت هزار سال، به اندازهٔ قرب و بُعد او در عالم باقی و متجلّی بود.

هر کس در آن مدّت از حضرات انبیا مبعوث می گردید، از شـریعت او متابعـت می‌فرمود و وقتی هزار سال به آخر می‌رسید، در نزدیکـی هـزارهٔ دوم، دوبـاره تغییـر و فتوری در دین اسلام و تفریق کلّی در بین مسلمانان شایع مـی‌شـد و ایمـان و اسـلام ضعیف می گشت و ظلمت کفر در عالم غالب می‌شد و اکثر آن امم به پرستش بت‌هـا و خدایان باطل، گرفتار می‌شدند.

آنگاه به فضل الهی جل جلاله در حین غلبهٔ کفر و ضعف اسلام، پیغمبر اولوالعزم با معجزات ظاهر و برهان باهر و دلایل روشن و حجّت محکم از جانب ارحم الرّاحمین، به عالم مبعوث می‌شد تا فرو رفتگان ورطهٔ کفر و تاریکی را به ساحل عافیت ایمان و اسلام، ارشاد و هدایت فرماید. هر کس که سعادت ازلی نصیب او نبود، از قبول دعوت رسالتش و از دولت عظمای اسلام و نعمت ایمان، محروم و بی‌نصیب می گردید، بـه زهر کشندهٔ عقوبت که ﴿فَٱنتَقَمۡنَا مِنۡهُمۡ﴾[1] گرفتار می‌شد و به مرگ ابدی می‌شتافت. چنانچه خدای تعالی فرمود: ﴿فَمِنۡهُم مَّنۡ أَرۡسَلۡنَا عَلَيۡهِ حَاصِبٗا وَمِنۡهُم مَّنۡ أَخَذَتۡهُ ٱلصَّيۡحَةُ وَمِنۡهُم مَّنۡ خَسَفۡنَا بِهِ ٱلۡأَرۡضَ وَمِنۡهُم مَّنۡ أَغۡرَقۡنَاۚ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيَظۡلِمَهُمۡ وَلَٰكِن كَانُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ يَظۡلِمُونَ﴾[2].

---

۱. پس از آن‌ها انتقام می گیریم. اعراف/ ۱۳۶.

۲. از آن‌ها کسی است که باد شدید بر او فرستادیم و از آن‌ها کسی است که او را به آواز سخت گرفتار کردیم و از آن‌ها کسی است که او را در زمین فرو بردیم و از آن‌ها کسی است که او را غرق کردیم و نیست خداوند که بر آن‌ها ظلم کند و لکن آن‌ها بر خود ظلم می‌کنند. عنکبوت/ ۴۰.

بر اصل سخن رویم و گوییم چون این هزارهٔ دوم نیز طبعاً همـان خاصـیّت هـزارهٔ گذشته را در تغییر امّت انبیای عظام و پیغمبر اولوالعزم داشت، لاجرم در نزدیکی این سال، سستی کامل در دین این امّت راه یافت و نور اسلام، کم شد و ظلمت و کفـر در اطراف عالم مستولی گشت؛ به خصوص در مُلک هندوستان که پادشاه آنجا ـ اکبر نام ـ مردم را به سجده کردن خود امر کرد، تا اینکه افراد بسیاری را از دین و ایمان رو گردان نمود و عابد و ساجد خود ساخت، به گونه‌ای که در همهٔ هندوستان کمتر کسی از این بلای قوی نجات یافت. جهّال از جهل، عقلا از بیم جـان و اهـل جـاه از حـبّ مـال و ریاست، سال‌ها به آن بدبخت بی‌دولت سجده می‌کردند و هر مسلمان با ایمان که سر از سجدهٔ او بر می‌تافت، آن گمراه رو سیاه، سرش را از تن جدا مـی‌کـرد و بـا سیاسـت تمام و عذاب گوناگون او را به هلاکت می‌رساند.

هر چند در آن ایّام، برای تقویت و اظهار حق و دفع باطل بـه مقتـضای خاصـیّت سنهٔ مذکور، مبعوث شدن پیغمبر اولوالعزم بایستی از اهمّ مهمّات می‌بود؛ امّا از آنجـا که حضرت پیغمبر ماﷺ از جناب اقـدس الهـی بـه خطـاب مـستطاب خـاتم النبیّـین کرامت و شرافت یافت و نبوّت و رسالت به اوﷺ ختم گردیـد؛ از ایـن رو، از امّـت آن سرورﷺ مهر عظیم و بدر منیر، قائم مقام اولـوالعزم سـابق قـرار داد و پـس از گذشـت هزارهٔ اوّل، قطب الاقطاب و الارشاد، غوث الاوتاد و الافـراد، واقـف اسـرار مقطّعـات قرآنی و متشابهات فرقانی، محبوب سبحانی و عاشق حقانی، مجدّد الف ثانی شـیخ احمد بن شیخ عبدالاحد سرهندی رحمه الله با کمال تبعیّت و وراثت اوﷺ با همان نسبت مزبور سابقان به تجدید دین این امّت به طـراوت و تـازگی تـام در متـأخران جلـوه‌گـر

گشت و حدیث نفسی: «مَثَلُ اُمَّتیْ مَثَلُ الْمَطَرِ لَا یُدْرَی اَوَّلُهُ خَیْرٌ اَمْ آخِرُهُ»[1] که از آن سرورﷺ به صورت بشارت دربارهٔ او صادر شده بود، به ظهور پیوست؛ چرا که آخر این امّت بعد از هزارهٔ اوّل است. شریعت مطهّر غرّا از او تازه شد، ملّت حنیف شریف بیضا تأیید یافت، بوستان اشجار تعیّن سرسبز گشت، چمن بهارستان دین گل شگفت، از او دل افسردهٔ رندان تازه شد و از خامهٔ بی‌رنگی احمد، نقش دیرینهٔ نقش نقشبندان تازه شد. دولت کمالات اولوالعزم که پس از زمان صحابه و کلّ تابعین رو به نابودی رفته بود، به سبب تأیید شریعت و تجدید ملّت و تخریب بدعت از کمال فضل حضرت ابدیّت با تبعیّت و وراثت صاحب شریعتﷺ به وجود ذی‌جود مسعود شریفش پرتو انداخت و آخرش را به اوّل مشابه ساخت، آینهٔ حق نمای مجدّدی با درخشش تابندهٔ انوار تجلّی ذات بحت احدی صیقل داده شد و کمالات مخفی و پنهان احمدی با اظهار حقایق و دقایق حقیقت محمّدی در آینهٔ لطایف لطیفش ظهور نمود و علوم و معارف حقایق اشیا که چطور و به چه مرتبه از عدم موجود شده‌اند آشکارا شد.

چندین هزار صنع الهی به کار رفت　　　تا بوالعجوبه مثل تو خلق شد

چنانچه خود حضرت امام ربّانی، محبوب سبحانی و عاشق حقّانی، مجدّد الف ثانی رحمه‌الله در مکتوبی از مکتوبات قدسی آیات خویش، به تصریح این معانی پرداخته و گفته‌اند: ای فرزند! این، همان زمان است که در امم سابق، وقتی عالم پر از ظلمت می‌گشت، پیغمبر اولوالعزم مبعوث می‌شد و شریعت جدید را احیا می‌کرد. در این

---

۱. مَثَل امّت من، مَثَل باران است که دانسته نمی‌شود که اوّل آن‌ها خیر است یا آخر آن‌ها. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۱۵۲.

امّت که خیر الامم است و پیغمبر ایشان خاتم‌الانبیاﷺ می‌باشد، به علما مرتبهٔ انبیای بنی‌اسرائیل داده و به وجود علما[1] از وجود انبیا کفایت فرموده‌اند. از این رو، پس از گذشت هر صد سال، از بین علمای این امّت، مجدّدی تعیین می‌کنند که شریعت عظام را احیا فرماید، به خصوص پس از گذشت هزار سال که در امم سابق، وقت بعثت پیغمبر اولوالعزم است و در آن زمان به هر پیغمبری اکتفا ننموده‌اند؛ در چنین زمانی، عالمی عارف و تامّ‌المعرفت لازم است که قائم مقام اولوالعزم امم سابق باشد. انتهی کلامه[2].

این کلام شریف آن حضرت موافق با مضمون حدیثی از رسول اکرمﷺ است که بیهقی و ابی‌درداء از ابی‌هریره‌رضی‌الله‌عنه و وی از جانب سرور عالمﷺ روایت کرده است که فرمود: «اِنَّ اللهَ یَبْعَثُ لِهَذِهِ الْاُمَّةِ عَلَى رَأْسِ مِائَةِ سَنَةٍ مَنْ یُجَدِّدُ لَهَا دِیْنَهَا»[3]؛ یعنی حق‌سبحانه‌وتعالی برای این امّت بر سر هر صد سال کسی را برمی‌گزیند که مجدّد این امّت و دین آن باشد. اگر چه این حدیث شریف به ظاهر شامل حال مجدّد مائة و الف است؛ ولی، تفاوت مراتب درجات هیچ یک از دیگری معلوم نمی‌شود.

امّا به مقتضای خاصیّت سنه الف و مائة و تأثیر سنوات دیگر، در کمال آن‌ها تفاوت بسیاری است؛ هر قدر که از مائة تا الف و از پیغمبر اولوالعزم تا غیر اولوالعزم

---

۱. در حدیث آمده است: «اَلْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْاَنْبِیَاءِ» علما وارثان پیامبران اند (سنن ابی داود، ج ۳، ص ۳۱۷). این وراثت بر دو نوع است: علم احکام و علم اسرار. عالم وارث کسی است که از هر دو نوع علم میراث دار باشد، نه اینکه این نوع علم را بیاموزد و نوع دیگر را ترک کند که آن منافی وراثت است؛ زیرا وراثت از همهٔ انواع ترکه مورث نصیب می برد، نه از بعضی آن. پس می توان گفت: کسی که یک نوع علم بیاموزد و نوع دیگر را ترک کند، او وارث نیست و کسی که وارث انبیا نباشد، عالم نیست و شرط وراثت، فراگیری علوم احکام و اسرار است. مکتوبات حضرت امام ربّانی، دفتر اوّل، حصّهٔ چهارم، مکتوب ۲۶۸، ص ۱۳۸.

۲. همان منبع، دفتر اوّل، حصّهٔ چهارم، مکتوب ۲۳٤، ص ۳۳.

۳. سنن ابی داود، ج ٤، ص ۱۰۹.

فرق است، در مجدّد این‌ها نیز همان اندازه فرق است، بلکه بیشتر از آن؛ زیـرا کـه مجـدّد الف، قائم مقام پیغمبر اولوالعزم است و نور و ارشاد و هدایت او از محیط عرش تا مرکـز فرش، شامل همهٔ عالم و عالمیان می‌باشد و هر چـه از فـیض هـدایت و رشـد و ایمـان و معرفت در آن مدّت به امّت می‌رسد، به وسیلهٔ او می‌رسد، اگرچه اقطاب و اوتـاد و ابـدال عصر بوده باشند، ولی مجدّد مائة با این مقام والا و درجهٔ عظما برابری نمی‌کند.

هـزار سال ببایـد کـه تا به باغ یقیـن ز شاخ صنعت او نو گلی به بار آید

بهر قرون و به هر قرن چون تویی نبود به روزگار بسی چون تو شهریار آید

چنانچه از کلام علّامه جلال الدّین سیوطی و اکثر مشایخ عظام ـ رحمهم الله ـ کـه پیش از آن حضرت بوده‌اند نیز افضلیّت ایشان به گونه‌ای که بیان شـده، ظـاهر و بـاهر است؛ از آن جمله یکی عارف کامل و مکمّل، شیخ المشایخ، احمد جام رحمه الله است که در مقالات قدسی آیات خویش آورده‌اند که هفت تن مانند من مسمّی به اسم من پیدا می‌شوند و آخرین ایشان پس از هزار سال ظهور می‌کند که از همه برتر است، الله اعلـم و اسامی هفت احمد این است: شیخ احمد جام، شیخ احمـد علـوی دینـوری، شـیخ احمد کبیر، شیخ احمد یسوی، شیخ احمـد سـمنانی، شـیخ احمـد اسـحاق و شـیخ احمد فاروقی ـ رحمهم الله تعالی.

مکتـوب ۸۷ از مکتوبات شاه عبدالله غلامعلی دهلوی رحمه الله

این مکتوب را غلامعلی شـاه صـاحب دهلـوی رحمه الله در جـواب اعتراضـات ملّـا عبدالحق دهلوی بر کلام حضرت مجدّد رحمه الله نوشته که وی در رسـالهٔ خـود آورده کـه

آنچه ایشان (خود مجدّد) گفته است، چه قباحت است؟ **جواب:** در حدیث شریف آمده است که پس از هر مائة، مجدّد پیدا می‌شود که امر امّت را تازه می‌کند؛ چنانچه مجدّد در سلاطین، عمر بن عبدالعزیز و مجدّد در امور دین از میان علما، امام اعظم و امام شافعی رحمه‌الله و مجدّد در صوفیه، معروف کرخی و مجدّد در اسرار علم، امام محمّد غزالی و مجدّد در افاضه فیوض با اکثریّت خوارق، حضرت غوث الاعظم است. این مجدّدان، امر امّت را تقویت فرمودند.

شیخ جلال الدّین سیوطی در حدیث مجدّد است و علم حدیث را رواج بخشیده است و حضرت مجدّد الف ثانی رحمه‌الله در بیان مقامات طریقت و حقیقت ممتازند و رسوخ در علم دین با کثرت افشای انوار و فیوضات، دلیل بر مجدّد بودن آن بزرگان است. همچنین کثرت فیوضات و افادات در صحبت مبارک ایشان و اسرار توحید و شهود وحدت در کثرت و نسبت و حضور و یادداشت و مراتب کمالات نبوّت و حقایق الهی و حقایق انبیا ـ علیهم السّلام ـ که بدون مجاهدت و ریاضت در اندک زمان دست می‌داد و برای سالکان در درجات و ولایت ترقّی حاصل می‌شد، از دلایل مجدّد بودن ایشان است.

مکتوب ۹۹ از مکتوبات شاه عبدالله غلامعلی دهلوی رحمه‌الله

این مکتوب را شاه عبدالله غلامعلی دهلوی رحمه‌الله در بیان مقامات طریقه شریف مجدّدیه از دایرهٔ امکان تا دایرهٔ لاتعیّن و مراقبات آن‌ها از ابتدا تا انتها نوشته است.

پس از حمد و صلوات؛ واضح است که بزرگان این طریقهٔ شریف، مقامات قرب را از عالم مثال با کشف صحیح و صریح دیده و از آن مقامات به دایره تعبیر کرده‌اند؛ چرا که آن مقامات همانند دایره بی‌جهت و بی‌چون‌اند و گرنه تنزیه که با خداست، دایره معنایی ندارد!

دایرهٔ اوّل، دایرهٔ امکان است که در نیمهٔ پایین آن، سیر آفاقی دست می‌دهد و آن عبارت از دیدن انوار در بیرون باطن به رنگ‌های مختلف است و در نیمهٔ بالای آن، سیر و سلوک انفسی واقع می گردد و آن مشاهدهٔ انوار و تجلیّات در باطن است؛ به این روش که به مقامات و واقعات توجّهی نکند و برای حصول زهد و دوام حضور و آگاهی بکوشد. در اینجا ذکر اسم ذات و نفی اثبات و تهلیل لسانی ترقّی می‌بخشد و مراقبهٔ احدیّت صرف که مسمّی به اسم مبارک الله است می‌نماید.

وقوف قلبی یعنی توجّه به دل و ملاحظهٔ این معنی که هیچ مقصودی به جز ذات پاک نیست، با صحّت الفاظ و نگاهداشت دل از خواطر به صورت مداوم؛ چرا که دل بدون ذکر کثیر گشوده نمی‌شود. توجّه دل به حضرت ذات حق سبحانه و تعالی و نگه داشت خواطر و ذکر با صحّت الفاظ و ملاحظهٔ معنی و بازگشت (نیست هیچ مقصودی به جز ذات پاک. خداوندا! مقصود من تویی و رضای تو، به من محبّت و معرفت خود بده)، با ملاحظهٔ نیستی خود و هستی حضرت ذات پاک با انکسار و تضرّع، باید دایمی[1] باشد.

---

۱. یعنی این همه که در وقوف قلبی گفته شد باید دائمی باشد.

دایرهٔ دوم، دایرهٔ ولایت صغری است که باید در آن مراقبهٔ معیّت: ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنتُمْ﴾[1] را هر لحظه انجام دهد و ذکر تهلیل لسانی نیز در مراقبهٔ ولایت صغری می‌کند و اینجا سیر تجلیّات افعال الهی و ظلال اسماء و صفات است. در این مرحله توحید وجودی، ذوق، شوق، آه، ناله، استغراق، بی‌خودی، دوام حضور، توجّه و غیره حاصل می‌شود. وقتی توجّه احاطهٔ شش جهت نماید و انتظار نماند، در دایرهٔ ولایت کبری که دایرهٔ سوم است، شروع به سیر می‌کنند. این دایره، شامل سه دایره و یک قوس است؛ در دایره اوّل، مراقبهٔ اقربیت: ﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾[2] را انجام دهد.

نیمهٔ پایین دایرهٔ اوّل، مشتمل بر تجلیّات اسماء و صفات زاید و نیمهٔ بالای آن، شامل اعتبارات و شئونات ذاتی و دایرهٔ دوم، اصول آن تجلیّات و دایرهٔ سوم، اصول آن اصول و قوس، اصول آن اصول اصول است. در دایرهٔ دوم و سوم و قوس مراقبهٔ محبّت: ﴿يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾ انجام می‌شود. در ولایت کبری که ولایت انبیا ـ علیهم السّلام ـ است، توحید شهودی، فنای أنا، استهلاک و اضمحلال در نسبت باطن، اسلام حقیقی، شرح صدر، عالم را ظل وجود توابع وجود حضرت حق سبحانه و تعالی یافتن، فنای صفات و تخلّق به اخلاق دست می‌دهد و پس از حصول این همه تجلیّات صفات و تجلیّات اسماء و صفات، سیر اسم ظاهر انجام می‌شود[3].

---

۱. او با شماست هر جا که باشید.

۲. ما به او از شاه رگ گردنش نزدیک‌تریم. ق/ ۱۶ .

۳. یعنی سیر اسم ظاهر تمام می‌شود.

آنگاه سیر اسم باطن و تجلیّات و حالات آن در دایرهٔ چهارم که دایرهٔ ولایت علیا است، واقع می گردد. در این دایره، سیر ولایت علیا مقرّر کردند که در آن، نماز نافله با طول قنوت و مراقبهٔ اسم باطن موجب ترقّی می‌شود.

پس از این، دایرهٔ پنجم است که در آن سیر تجلّی ذاتی دایمی دست می‌دهد که آن را کمالات نبوّت نامیده‌اند. تجلّی ذاتی درجاتی دارد؛ اوّل کمالات نبوّت است، در اینجا مراقبهٔ ذات بحث از اعتبارات می‌نمایند و لطیفهٔ عنصر خاک در اینجا مورد فیض است؛ تلاوت قرآن مجید ترقّی می‌بخشد و نکارت حالات باطن و بی‌رنگی و بی کیفی حاصل می‌شود و در ایمانیّات و عقاید قوّت می‌یابد و استدلال بدیهی می گردد و کشف اسرار حروف مقطّعهٔ قرآنی برای محقّقان این درجات حاصل می‌شود.

درجه دوم، کمالات رسالت که دایرهٔ ششم است. درجه سوم، کمالات اولوالعزم که دایرهٔ هفتم است. در این دوایر مورد فیض، هیأت وحدانی سالک است که پس از حقیقت وصول فنا، به لطایف خمسه عالم خلق راه می‌یابد. در حقایق هفتگانه ـ که بعداً شرح می‌دهیم ـ نیز مورد فیض هیأت وحدانی است و تلاوت قرآن مجید در نماز موجب ترقّی می‌شود. بعضی از بزرگان پس از حصول کمالات سه گانه، سیر حقایق انبیا ـ علیهم السّلام ـ مقرّر فرموده‌اند.

دایرهٔ هشتم، دایرهٔ حقیقت کعبهٔ ربّانی است و آن عبارت از ظهور عظمت و کبریایی حضرت ذات ﷻ می‌باشد. در اینجا مراقبهٔ حضرت به اعتبار مسجودیّت آن ممکنات را می کند. دایرهٔ نهم، دایرهٔ حقیقت قرآن که مبدأ وسعت حضرت ذات ﷻ است. در اینجا مراقبهٔ حضرت ذات به اعتباری که منشأ حقیقت قرآنی است

می‌نماید. دایرهٔ دهم، دایرهٔ حقیقت نماز می‌باشد که عبارت از کمال وسعت بی‌چون ذات ﷻ است. در اینجا مراقبهٔ حضرت ذات که منشأ حقیقت نماز است، باید نمود. پس از آن، مرتبهٔ معبودیّت صرف است. در اینجا فقط سیر نظری انجام می‌شود نه سیر قدمی؛ زیرا سیر قدمی بر مقام عابدیّت می‌شود.

دایرهٔ خلّت، دایرهٔ دوازدهم و حقیقت ابراهیمی است. در اینجا مراقبهٔ حضرت ذات که حقیقت ابراهیمی و منشأ آن است، بنمایند و درود ابراهیمی را بسیار بخوانند. دایرهٔ محبّت ذاتی، دایرهٔ سیزدهم و حقیقت موسوی است. در اینجا این درود را بخوانند: «اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى اِخْوَانِه مِنَ الْاَنْبِيَاءِ خُصُوْصًا عَلَى كَلِيْمِكَ مُوْسَى وَ بَارِكْ وَ سَلِّمْ».

دایرهٔ محبّت ممتزج با محبوبیّت ذاتی، دایرهٔ چهاردهم و حقیقت محمّدی ﷺ است. در اینجا مراقبهٔ حضرت ذات پاک به لحاظ اینکه منشأ حقیقت محمّدی ﷺ است، می‌کند. دایرهٔ حقیقت احمدی، دایرهٔ پانزدهم و محبوبیّت صرف ذاتی است. در اینجا مراقبهٔ حضرت او ﷻ به لحاظ اینکه منشأ حقیقت احمدی ﷺ است باید نمود. در دایرهٔ حبّ صرف ذاتی که دایرهٔ شانزدهم است، مراقبهٔ حضرت ذات به لحاظ آنکه منشأ حبّ ذاتی است می‌نمایند و خواندن بسیار این درود: «اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِهِ وَ اَصْحَابِهِ اَفْضَلَ صَلَوَاتِكَ وَ بِعَدَدِ مَعْلُوْمَاتِكَ وَ بَارِكْ وَ سَلِّمْ» در این مقامات ترقّی می‌بخشد.

دایرهٔ هفدهم، مرتبهٔ لا تعیّن اطلاق حضرت ذات ﷻ است.

این اسامی مقامات و مراقبات طریقهٔ احمدیه است که در مکتوبات شریف شرح

داده شده است. در ولایات سه گانه، کیفیّاتی از جمله بی‌خودی، استغراق، توحید وجودی، استهلاک و اضمحلال، توحید شهودی و فنای أنا ظهور می‌کند و در کمالات سه‌گانه، کیفیّات[1] ظهور تجلیّات ذاتی دایمی و در حقایق هفتگانه، لطافت و بساطت و وسعت و بی‌رنگی و بی‌کیفیّتی در نسبت باطن به هم می‌رسد و در این مراقبات عالی، قوّت ایمانیّات و عقاید حقّه و کثرت مراقبات حاصل می‌شود. در بساط بی‌رنگی، هر مقام فرق می‌کند. والله اعلم بالصّواب و الیه المرجع والمآب.

اکنون به ذکر اشعاری که در بیان سلسله مبارک نقشبندیه آمده است، می‌پردازیم.

الهی به حق رسول امین | که‌شد ذات او رحمة العالمین
الهی به صدّیق اکبر که هست | خلیفه به جای‌شه مرسلین
الهی به سلمان فارس که بود | به راه هدی مقتدای گزین
الهی به حق امام همام | که قاسم به اسماست متصادقین
الهی به آن صادق الاصدقاء | که بود جعفر صادق اسمش مبین
الهی به آن خواجه بایزید | که بودست او سرور متّقین
الهی به آن خواجه بوالحسن | که خرقانیش شد لقب بالیقین
الهی به بوالقاسم و بوعلی | که در راه حق بود از زاهدین
به حق ابو یوسف حق پرست | همان بنده احسن الخالقین
الهی به حق که خود عارف است | به محمود آن زبده عارفین
به حق علی عزیزان دگر | به بابا سماسی سر عابدین

۱. مراد از کیفیّات در این‌جا تفاوت در کمالات سه‌گانه است.

الـهی بـه حـق امیـر کـلال	که بود افضل و اکمل کاملین
الهی به حق شه نقشبند	که مشکل گشاید به دنیا و دین
به حق که دین یافت از وی علا	به یعقوب چرخی شه مرشدین
الهی به آن ناصرالدین عبید	که عالم شد از خرمنش خوشه‌چین
به حق محمّد که خود زاهد است	به آن خواجه درویش خلوت نشین
الهی به آن خواجگی منزلت	به باقی بالله شه واصلین
به حق مجدّد که از اولیا	بود مُفخر اوّل و آخرین
الهی به آن خواجه معصوم پاک	الهی به آن رهنما سیف دین
الهی به حق محمّد که نور	کند کسب از او دیدهٔ دوربین
الهی به جان جان جانان که باد	هزار آفرینش ز جان آفرین
الهی به آن شه غلام علی	که گشته به اعلی علیین مکین
الهی به حق شه بوسعید	که مأوای او باد خلد برین
الهی به اعزاز احمد سعید	که شد رهبر مرشد طالبین
به‌مقبول‌رب‌حاجی‌صاحب‌لقب	مسلمان بمیران نما صالحین
الهی به صاحب امان الله	که امن امان است للخائفین
الهی به اسمای این اولیاء	بکن رحم یا ارحم الراحمین

. . . .

نبی صدیق و سلمان قاسم‌است و جعفر و طیفور

که بعد از بوالحسن قاسم علی و یوسف گنجور

ز عبدالخالق آمد عارف و محمود را بهره

کز ایشان شد دیار ماوراءالنّهر کوه طور

علی بابا کلال نقشبند است و علاءالدّین

پس از یعقوب چرخی خواجهٔ احرار شد مشهور

محمّد زاهد درویش محمّد خواجگی باقی

مجدّد عروةالوثقی و سیف الدّین محسن نور

حبیب الله میرزا شاه عبدالله مولانا

کز ایشان رشک صبح عید ما را شد شب دیجور

زمانه شد سعید از بوسعید احمدی الحق

ز حضرت دوست محمّد حاجی شد سود و فور نور

پس از وی شاه امان الله امام جمله خلق الله

ز جذبات الهی کرد عالم را همه پر نور

ز هندوستان قدوم آورد و مأوا ساخت خراسان را

به تشریف قدوم شاه شد معمور ملک غور

بیا در حلقه اش بنشین تماشا کن کمالش را

که از یک هو زدن عالم کند از عشق حق مخمور

خداوندا طفیل جمله مقبولان درگاهت

محبت معرفت رحمت عطافرما به این مکسور

فصل پانزدهم

بیـان شجره نامه‌های مختلف حضرات صوفیه

شجرهٔ مبارکه نقشبندیه

الهی به حرمت شفیع المذنبین و رحمة للعالمین حضرت محمّد مصطفیﷺ، الهی به حرمت خلیفه رسول‌الله، حضرت ابابکر صدّیقؓ، الهی به حرمت صاحب رسول‌الله، سلمان فارسیؓ، الهی به حرمت امام قاسم بن محمد بن ابی‌بکر صدّیقؒ، الهی به حرمت امام جعفر صادقؒ، الهی به حرمت خواجه سلطان العارفین بایزید بسطامیؒ، الهی به حرمت شیخ ابوالحسن خرقانیؒ، الهی به حرمت شیخ ابوالقاسم گرگانیؒ، الهی به حرمت خواجه ابوعلی فارمدیؒ، الهی به حرمت خواجه یوسف همدانیؒ، الهی به حرمت خواجه عبدالخالق غجدوانیؒ، الهی به حرمت خواجه محمود انجیر فغنویؒ، الهی به حرمت خواجه عزیزان علی رامتنیؒ، الهی به حرمت حضرت سیّد السّادات، سیّد امیر کلالؒ، الهی به حرمت حضرت پیر دستگیر، خواجهٔ خواجگان، پیر پیران، امام

طریقت، حضرت خواجه بهاءالدّین نقشبند ﵀، الهی به حرمت خواجـه علاءالـدّین عطّار ﵀، الهی به حرمت مولانا یعقوب چرخی ﵀، الهی به حرمت خواجه عبیدالله ناصرالدّین احرار ﵀، الهی به حرمت مولانا محمّد زاهد ﵀، الهی به حرمت خواجه محمّد درویش امکنکی ﵀، الهی بـه حرمـت خواجـه گـی امکنکـی ﵀، الهـی بـه حرمت خواجه محمّد باقی بالله ﵀، الهی به حرمت امام ربّـانی، مجـدّد الـف ثـانی، شیخ احمد فاروقی سرهندی ﵀، الهی به حرمت خواجه محمّد معـصوم ﵀، الهـی به حرمت شیخ سیف الدّین ﵀، الهی به حرمت سیّد نور محمّد بـدوانی ﵀، الهـی به حرمت حضرت میرزا جان جانان ﵀، الهی به حرمت شاه عبدالله غـلام علـی شـاه صاحب دهلوی ﵀، الهی به حرمت شیخ ابوسعید ﵀، الهی به حرمت شیخ احمـد سعید ﵀، الهی به حرمت صاحب شریعت و طریقـت و حقیقـت و معرفـت، عاشـق الله، محبوب الله، خواجهٔ خواجگان، پیر پیران، امام طریقـت، حـضرت حـاج دوسـت محمّد صاحب ﵀، الهی به حرمت عاشـق‌الله، محـبّ الله، حـضرت مولانـا امـان الله صاحب ﵀، [الهی به حرمت پیر پیران، خواجهٔ خواجگان، وسیلتنا الـی الله الوهّـاب، حضرت مولانا ولی‌الله صاحب ﵀، الهـی بـه حرمـت محبـوب ربّـانی، غـوّاص بحـر معانی، حضرت محمّد معصوم ولی ﵀، الهی به حرمـت زبـدة العـارفین، حـضرت محمّد یوسف ﵀، الهی به حرمت پیر پیران، دستگیر دو جهـان، سـر حلقـهٔ عارفـان، حضرت حاج شمس‌الحق ﵀، الهی به حرمت عاشق الله، محبوب الله حضرت حاج محمّد مظهر ﵀، الهی به حرمت حضرت سیّد عبدالله نقشبندی مجدّدی].

شجرۀ مبارکه قادریه

الهی به حرمت شفیع المذنبین، رحمة للعالمین، حضرت محمّد مصطفیﷺ، الهی به حرمت خلیفه رسول‌الله، امیرالمؤمنین علی مرتضیؓ، الهی به حرمت حضرت امام حسنؓ، الهی به حرمت حضرت امام حسینؓ، الهی به حرمت حضرت امام زین العابدینؒ، الهی به حرمت حضرت امام محمّد باقرؒ، الهی به حرمت حضرت امام صادقؒ، الهی به حرمت حضرت امام موسی کاظمؒ، الهی به حرمت شیخ معروف کرخیؒ، الهی به حرمت شیخ سری سقطیؒ، الهی به حرمت سیّد جنید بغدادیؒ، الهی به حرمت شیخ ابوبکر شبلیؒ، الهی به حرمت شیخ عبدالواحدؒ، الهی به حرمت شیخ ابوالفرح طرطوسیؒ، الهی به حرمت شیخ ابوالحسن حکاریؒ، الهی به حرمت شیخ ابوسعید مخدومیؒ، الهی به حرمت قطب ربّانی، محبوب سبحانی، غوث الثّقلین، شیخ عبدالقادر جیلانیؒ، الهی به حرمت سیّد عبدالرّزاقؒ، الهی به حرمت سیّد شرف الدّین قتالؒ، الهی به حرمت سیّد عبدالوّهابؒ، الهی به حرمت سیّد بهاءالدینؒ، الهی به حرمت سیّد عقیلؒ، الهی به حرمت سیّد شمس الدّین حلواییؒ، الهی به حرمت سیّد گدای رحمانؒ، الهی به حرمت سیّد ابوالحسنؒ، الهی به حرمت سیّد شمس‌الدّینؒ، الهی به حرمت سیّد گدای رحمان ثانیؒ، الهی به حرمت شاه فضیلؒ، الهی به حرمت شاه کمال کتلیؒ، الهی به حرمت شاه اسکندرؒ، الهی به حرمت امام ربّانی، مجدّد الف ثانی شیخ احمد فاروقی سرهندیؒ، الهی به حرمت خازن الرحمة، شیخ محمّد سعیدؒ، الهی به حرمت

شیخ عبدالاحد رحمه‌الله، الهی به حرمت محمّد عابد سنانی رحمه‌الله، الهی به حرمت حبیب‌الله میرزا جان جانان رحمه‌الله، الهی به حرمت شاه عبدالله غلام علی شاه صاحب دهلوی رحمه‌الله، الهی به حرمت شیخ ابوسعید رحمه‌الله، الهی به حرمت شیخ احمد سعید رحمه‌الله، الهی به حرمت صاحب شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت، عاشق الله، محبوب الله، خواجۀ خواجگان، پیر پیران، امام طریقه، حضرت حاج دوست محمّد صاحب رحمه‌الله، الهی به حرمت عاشق الله، محبّ الله، حضرت مولانا امان‌الله صاحب رحمه‌الله، [الهی به حرمت پیر پیران، خواجۀ خواجگان، وسیلتنا الی الله الوهّاب، حضرت مولانا ولی الله صاحب رحمه‌الله، الهی به حرمت محبوب ربّانی، غواص بحر معانی، حضرت محمّد معصوم ولی رحمه‌الله، الهی به حرمت زبدة العارفین، حضرت محمّد یوسف رحمه‌الله، الهی به حرمت پیر پیران، دستگیر دو جهان، سر حلقۀ عارفان، حضرت حاج شمس‌الحق رحمه‌الله].

شجرۀ مبارکه چشتیه

الهی به حرمت شفیع المذنبین، رحمة للعالمین، حضرت محمّد رسول‌الله ﷺ، الهی به حرمت خلیفۀ رسول‌الله، امیرالمؤمنین مرتضی علی رضی‌الله‌عنه، الهی به حرمت خیر التابعین، شیخ احمد بصری رحمه‌الله، الهی به حرمت خواجه عبدالواحد بن زید رحمه‌الله، الهی به حرمت خواجه فضیل بن عیاض رحمه‌الله، الهی به حرمت سلطان ابراهیم بن ادهم رحمه‌الله، الهی به حرمت حذیفه مرعشی رحمه‌الله، الهی به حرمت خواجه معین الدّین بهیره البصره رحمه‌الله، الهی به حرمت خواجه ابوابراهیم اسحاق علوی دینوری رحمه‌الله، الهی

به حرمت خواجه ابو احمد چشتی رحمه الله، الهی به حرمت خواجه مودود چشتی رحمه الله، الهی به حرمت خواجه حاجی شریف زنذنی رحمه الله، الهی به حرمت خواجه عثمان هارون رحمه الله، الهی به حرمت امام الطریقه، خواجه معین الدّین حسن سنجری رحمه الله، الهی به حرمت خواجه قطب الدّین بختیار اوشیکاکی رحمه الله، الهی به حرمت خواجه فرید الدّین گنج شکر رحمه الله، الهی به حرمت خواجه مخدوم صابر رحمه الله، الهی به حرمت شمس الدّین تریانی رحمه الله، الهی به حرمت جلال الدّین باتی رحمه الله، الهی به حرمت شیخ عبدالحق رود بوی رحمه الله، الهی به حرمت شیخ محمّد عارف رحمه الله، الهی به حرمت شیخ محمّد رحمه الله، الهی به حرمت شیخ عبدالقدّوس رحمه الله، الهی به حرمت شیخ عبدالاحد رحمه الله، الهی به حرمت امام ربّانی، مجدّد الف ثانی، شیخ احمد فاروقی سرهندی رحمه الله، الهی به حرمت خازن الرّحمة، شیخ محمّد سعید دلیل الرّحمن رحمه الله، الهی به حرمت شیخ عبدالاحد رحمه الله، الهی به حرمت شیخ عابد سنانی رحمه الله، الهی به حرمت حضرت میرزا جان جانان رحمه الله، الهی به حرمت شاه عبدالله غلام علی شاه صاحب دهلوی رحمه الله، الهی به حرمت شیخ ابوسعید رحمه الله، الهی به حرمت شیخ احمد سعید رحمه الله، الهی به حرمت صاحب شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت، عاشق الله، محبوب الله، خواجهٔ خواجگان، پیر پیران، امام طریقه، حضرت حاج دوست محمّد صاحب رحمه الله، الهی به حرمت عاشق الله، محبّ الله، حضرت مولانا امان الله صاحب رحمه الله، [الهی به حرمت پیر پیران، خواجهٔ خواجگان، وسیلتنا الی الله الوهّاب، حضرت مولانا ولی الله صاحب رحمه الله، الهی به حرمت محبوب ربّانی، غوّاص بحر معانی، حضرت محمّد معصوم ولی رحمه الله، الهی به حرمت زبدة العارفین، حضرت

محمّد یوسف رحمه الله، الهی به حرمت پیر پیران، دستگیر دو جهان، سر حلقۂ عارفان، حضرت حاج شمس الحق رحمه الله].

شجرۂ مبارکه سهروردیه

الهی به حرمت شفیع المذنبین و رحمة للعالمین، حضرت محمّد مصطفی ﷺ، الهی به حرمت خلیفه رسول‌الله، امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه، الهی به حرمت شیخ حسن بصری رحمه الله، الهی به حرمت شیخ حبیب عجمی رحمه الله، الهی به حرمت شیخ داود طایی رحمه الله، الهی به حرمت شیخ معروف کرخی رحمه الله، الهی به حرمت شیخ سری سقطی رحمه الله، الهی به حرمت شیخ جنید بغدادی رحمه الله، الهی به حرمت شیخ ممشاد دینوری رحمه الله، الهی به حرمت شیخ اسود دینوری رحمه الله، الهی به حرمت شیخ یارمحمّد رحمه الله، الهی به حرمت وجیه الدّین عبدالقادر سهروردی رحمه الله، الهی به حرمت شیخ بهاءالدّین زکریا ملتانی رحمه الله، الهی به حرمت شیخ صدرالدّین رحمه الله، الهی به حرمت شیخ مخدوم جهان گشت رحمه الله، الهی به حرمت سیّد اجمل پرایچی رحمه الله، الهی به حرمت درویش محمّد بن قاسم اودهی رحمه الله، الهی به حرمت شیخ عبدالقدّوس کنگوهی رحمه الله، الهی به حرمت شیخ رکن الدّین رحمه الله، الهی به حرمت مخدوم شیخ عبدالاحد رحمه الله، الهی به حرمت امام ربّانی، مجدّد الف ثانی، شیخ احمد سرهندی رحمه الله، الهی به حرمت خازن الرحمة، شیخ محمّد سعید رحمه الله، الهی به حرمت شیخ عبدالاحد رحمه الله، الهی به حرمت حضرت حبیب‌الله میرزا جان جانان رحمه الله، الهی به حرمت شاه عبدالله غلام علی شاه صاحب دهلوی رحمه الله، الهی به حرمت شیخ

ابوسعید رَحِمَهُ‌الله، الهی به حرمت شیخ احمد سعید رَحِمَهُ‌الله، الهی به حرمت صاحب شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت، عاشق الله، محبوب الله، خواجهٔ خواجگان، پیر پیـران، امام طریقه، حضرت حاج دوست محمّد صـاحب رَحِمَهُ‌الله، الهـی بـه حرمـت عاشـق الله، محبّ الله، حضرت مولانا امان الله صاحب رَحِمَهُ‌الله، [الهی به حرمت پیـر پیـران، خواجـهٔ خواجگان، وسیلتنا الی الله الوهّاب، حضرت مولانـا ولـی الله صـاحب رَحِمَهُ‌الله، الهـی بـه حرمت محبوب ربّانی، غوّاص بحر معانی، حضرت محمّد معصوم ولی رَحِمَهُ‌الله، الهی به حرمت زبدة العـارفین، حـضرت محمّـد یوسـف رَحِمَهُ‌الله، الهـی بـه حرمـت پیـر پیـران، دستگیر دو جهان، سر حلقهٔ عارفان، حضرت حاج شمس‌الحق رَحِمَهُ‌الله].

شجرهٔ مبارکه کبرویه

الهی به حرمت شفیع المذنبین و رحمة للعالمین، حضرت محمّد مصطفی ﷺ، الهی به حرمت امیرالمؤمنین علی رَضِيَ‌اللهُ‌عَنْهُ، الهی به حرمت شیخ حسن بصری رَحِمَهُ‌الله، الهـی به حرمت شیخ حبیب عجمی رَحِمَهُ‌الله، الهی به حرمـت شـیخ داود طـایی رَحِمَهُ‌الله، الهـی بـه حرمت شیخ معروف کرخی رَحِمَهُ‌الله، الهی به حرمت شیخ سـری سـقطی رَحِمَهُ‌الله، الهـی بـه حرمت سیّد جنید بغـدادی رَحِمَهُ‌الله، الهـی بـه حرمـت ابـوعلی رودبـاری رَحِمَهُ‌الله، الهـی بـه حرمت ابوعلی کاتب رَحِمَهُ‌الله، الهی به حرمت خواجه عثمان غنی رَحِمَهُ‌الله، الهـی بـه حرمـت ابوالقاسم گرگانی رَحِمَهُ‌الله، الهی به حرمت ابوبکر نـسّاج رَحِمَهُ‌الله، الهـی بـه حرمـت خواجـه احمد غزالی رَحِمَهُ‌الله، الهی به حرمت ضیاءالدّین نجیب سهروردی رَحِمَهُ‌الله، الهی به حرمـت عمّار یاسر رَحِمَهُ‌الله، الهی بـه حرمـت شـیخ روزبهـان بقلـی رَحِمَهُ‌الله، الهـی بـه حرمـت شـیخ

نجم‌الدّین کبری رحمه‌الله، الهی به حرمت مجدّد الف ثانی بغدادی رحمه‌الله، الهی به حرمت شیخ لالا رحمه‌الله، الهی به حرمت شیخ عبدالله اسفراینی رحمه‌الله، الهی به حرمت شیخ علاءالدّوله سمندوانی رحمه‌الله، الهی به حرمت شیخ محمود مردفانی رحمه‌الله، الهی به حرمت امیر علی همدانی رحمه‌الله، الهی به حرمت خواجه اسحاق شهید جیلانی رحمه‌الله، الهی به حرمت امیر عبدالله بزارش آبادی رحمه‌الله، الهی به حرمت خواجه رشیدالدّین بدوانی رحمه‌الله، الهی به حرمت شاه بیداری رحمه‌الله، الهی به حرمت حاجی محمّد بیداری خوشحالی رحمه‌الله، الهی به حرمت شیخ کمال الدّین حسین خازی رحمه‌الله، الهی به حرمت شیخ یعقوب چرخی کشمیری رحمه‌الله، الهی به حرمت امام ربّانی، مجدّد الف ثانی، شیخ احمد سرهندی رحمه‌الله، الهی به حرمت شیخ خواجه محمّد سعید رحمه‌الله، الهی به حرمت خواجه عبدالاحد رحمه‌الله، الهی به حرمت شیخ محمّد عابد رحمه‌الله، الهی به حرمت حضرت میرزا جان جانان رحمه‌الله، الهی به حرمت شاه عبدالله غلام علی شاه صاحب دهلوی رحمه‌الله، الهی به حرمت شیخ ابوسعید رحمه‌الله، الهی به حرمت شیخ احمد سعید رحمه‌الله، الهی به حرمت صاحب شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت، عاشق الله، محبوب الله، خواجهٔ خواجگان، پیر پیران، امام طریقه، حضرت حاج دوست محمّد صاحب رحمه‌الله، الهی به حرمت عاشق الله، محبّ الله، حضرت مولانا امان الله صاحب رحمه‌الله، [الهی به حرمت پیر پیران، خواجهٔ خواجگان، وسیلتنا الی الله الوهّاب، حضرت مولانا ولی الله صاحب رحمه‌الله، الهی به حرمت محبوب ربّانی، غوّاص بحر معانی، حضرت محمّد معصوم ولی رحمه‌الله، الهی به حرمت زبدة العارفین، حضرت محمّد یوسف رحمه‌الله، الهی به حرمت پیر پیران، دستگیر دو جهان، سر حلقهٔ عارفان، حضرت حاج شمس الحق رحمه‌الله].

شجرۂ مبارکه مداریه

الهی به حرمت شفیع المذنبین، رحمة للعالمین، حضرت محمّد مصطفیﷺ، الهی به حرمت خلیفه رسول‌الله، حضرت ابوبکر صدّیقؓ الهی به حرمت عبدالله علم بردار رسول‌الله ﷺ، الهی به حرمت شیخ یمین الدّین شاهؒ، الهی به حرمت شیخ طیفور شامیؒ، الهی به حرمت امام طریقه، حضرت بدیع الدّین شاه مدارؒ، الهی به حرمت شیخ مخدوم جهان گشتؒ، الهی به حرمت سیّد اجملی پرایچیؒ، الهی به حرمت شیخ درویش محمّد بن قاسم اودهیؒ، الهی به حرمت عبدالله گنگوهیؒ، الهی به حرمت شیخ رکن الدّینؒ، الهی به حرمت شیخ مخدوم عبدالاحدؒ، الهی به حرمت مجدّد الف ثانی، شیخ احمد فاروقی سرهندیؒ، الهی به حرمت خواجه محمّد سعیدؒ، الهی به حرمت شیخ عبدالاحدؒ، الهی به حرمت محمّد عابد سنانیؒ، الهی به حرمت حضرت میرزا جان جانانؒ، الهی به حرمت شاه عبدالله غلام علی شاه صاحب دهلویؒ، الهی به حرمت شیخ ابوسعیدؒ، الهی به حرمت شیخ احمد سعیدؒ، الهی به حرمت صاحب شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت، عاشق الله، محبوب الله، خواجۂ خواجگان، پیر پیران، امام طریقه، حضرت حاج دوست محمّد صاحبؒ، الهی به حرمت عاشق الله، محبّ الله، حضرت مولانا امان الله صاحبؒ، [الهی به حرمت پیر پیران، خواجۂ خواجگان وسیلتنا الی الله الوهّاب، حضرت مولانا ولی الله صاحبؒ، الهی به حرمت محبوب ربّانی، غواص بحر معانی، حضرت محمّد معصوم ولیؒ، الهی به حرمت زبدة العارفین، حضرت محمّد یوسفؒ، الهی به

حرمت پیر پیران، دستگیر دو جهان، سرحلقۀ عارفان، حضرت حاج شمس الحق رحمه الله].

شجرۀ مبارکه قلندریه

الهی به حرمت شفیع المذنبین، رحمة للعالمین، حضرت محمّد مصطفی صلی الله علیه وسلم، الهی به حرمت عبدالعزیز مکّی رضی الله عنه، الهی به حرمت سیّد خضر رومی رحمه الله، الهی به حرمت امام طریقه، سیّد نجم‌الدّین قلندر بن نظام الدّین غزنوی رحمه الله، الهی به حرمت شاه قطب‌الدّین سینادل رحمه الله، الهی به حرمت شاه محمّد ابن قطب‌الدّین چوپوری رحمه الله، الهی به حرمت شیخ عبدالاسلام عرف شاه علی جونپوری رحمه الله، الهی به حرمت شیخ عبدالقدّوس گنگوهی رحمه الله، الهی به حرمت شیخ رکن‌الدّین رحمه الله، الهی به حرمت شیخ عبدالاحد رحمه الله، الهی به حرمت مجدّد الف ثانی، شیخ احمد فاروقی سرهندی رحمه الله، الهی به حرمت خواجه محمّد سعید رحمه الله، الهی به حرمت شیخ عبدالاحد رحمه الله، الهی به حرمت شیخ محمّد عابد رحمه الله، الهی به حرمت حضرت میرزا جان جانان رحمه الله، الهی به حرمت شاه عبدالله غلام علی شاه صاحب دهلوی رحمه الله، الهی به حرمت شیخ ابوسعید رحمه الله، الهی به حرمت شیخ احمد سعید رحمه الله، الهی به حرمت صاحب شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت، عاشق الله، محبوب الله، خواجۀ خواجگان، پیر پیران، امام طریقه، حضرت حاج دوست محمّد صاحب رحمه الله، الهی به حرمت عاشق الله، محبّ الله، حضرت مولانا امان الله صاحب رحمه الله، [الهی به حرمت پیر پیران، خواجۀ خواجگان، وسیلتنا الی الله الوهّاب، حضرت مولانا ولی الله صاحب رحمه الله، الهی به

حرمت محبوب ربّانی، غواص بحر معانی، حضرت محمّد معصوم ولی رحمه‌الله، الهی به حرمت زبدة العارفین، حضرت محمّد یوسف رحمه‌الله، الهی به حرمت پیر پیران، دستگیر دو جهان، سر حلقۀ عارفان، حضرت حاج شمس الحق رحمه‌الله].

وصیّت حضرت مولانا امان الله صاحب

پس از حمد و صلوات، فقیر غریب ملّا امان الله به مریدان و محبّان خود وصیّت می کند:

اِعْلَمُوْا یَا اَحْبَابِیْ اُوْصِیْکُمْ بِتَقْوَی اللّٰهِ تَعَالَی ظَاهِراً وَ بَاطِنًا، اَمَّا تَقْوَی الظَّاهِرِ: فَهُوَ حِفْظُ الْجَوَارِحِ عَنِ الْمَعَاصِی الظَّاهِرِیَّةِ وَ تَقْوَی الْبَاطِنِ: هُوَ حِفْظُ الْقَلْبِ مِنْ کُلِّ خَطَرَةٍ سِوَی اللهِ تَعَالَی وَ هَذَا شَرَفُ کَمَالِ الْاِیْمَانِ وَ الْمُؤْمِنُ اِذَا اَکْمَلَ اِیْمَانَهُ یَصِیْرُ وَلِیًّا لِقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿أَلَآ إِنَّ أَوۡلِيَآءَ ٱللَّهِ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ لَهُمُ ٱلۡبُشۡرَىٰ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ﴾.[1]

ثُمَّ اُوْصِیْکُمْ یَا اَحْبَابِیْ بِمَحَبَّةِ الصُّوْفِیَّةِ الْعَارِفِیْنَ بِاللهِ تَعَالَی وَ تَرْکِ الْاِنْکَارِ عَلَیْهِمْ ظَاهِراً وَ بَاطِنًا لِاَنَّ الْاِنْکَارَ شُوْمٌ وَ الْمُنْکِرَ مَحْرُوْمٌ لِاَنَّه رُوِیَ عَنِ النَّبِیِّ صلی‌الله‌علیه‌وسلم اَنَّهُ قَالَ: مَنْ سَرَّهُ أَنْ یَجْلِسَ مَعَ اللهِ فَلْیَجْلِسْ مَعَ اَهْلِ التَّصَوُّفِ وَ اَیْضًا قَالَ

---

۱. ای دوستان من! بدانید که من شما را به تقوا و ترس از خداوند جل‌جلاله در ظاهر و باطن توصیه می کنم؛ تقوای ظاهر حفظ اعضا و جوارح بدن از گناهان ظاهری است و تقوای باطن، نگه داشتن قلب از خطره‌های غیر الله تعالی است و این نایل شدن به کمال ایمان است و مؤمن هنگامی که ایمانش کامل شود، ولی می گردد؛ چنانچه خداوند جل‌جلاله فرمودند: «آگاه باشید که همانا اولیاءالله را نه ترس است و نه ایشان غمگین می‌شوند و کسانی که ایمان آوردند و پرهیزگار بودند، بر ایشان در دنیا و آخرت بشارت است» یونس / ٦٢ — ٦٤ .

النَّبیُّ ﷺ: اصْحَبُوْا مَعَ اللهِ وَ اِنْ لَمْ تُطِیْقُوا اصْحَبُوْا مَعَ مَنْ اَصْحَبَ مَعَ اللهِ.

قَالَ اللهُ تَعَالَی: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَكُونُواْ مَعَ ٱلصَّـٰدِقِينَ﴾ هُمُ الَّذِیْنَ فَارَقُوْا عَالَمَ الطَّبِیْعَةِ وَ وَصَلُوْا اِلَی عَالَمِ الْحَقِیْقَةِ الَّذِیْ لَا یَقْتَضِی الْاِثْنَیْنِیَّةَ وَ لَا الْجُزْئِیَّةَ وَ لَا الْبَعْضِیَّةَ، فَالْاِنْکَارُ عَلَیْهِمْ هُوَ الْاِنْکَارُ عَلَی اللهِ وَ الْمَحَبَّةُ لَهُمْ هِیَ الْمَحَبَّةُ لِلَّهِ لِقَوْلِهِ ﷺ: اَلْفُقَرَاءُ وُکَلَاءُاللهِ تَعَالَی فِی الْفَقْرِ، فَمَنْ تَهَاوَنَ بِهِمْ فَقَدْ تَهَاوَنَ بِاللهِ وَ مَنْ تَعَاهَدَهُمْ تَکَفَّلَ اللهُ لَهُ الْجَنَّةَ.

وَ الْفُقَرَاءُعِنْدَ اَهْلِ الْحَقِیْقَةِ هُمُ الْفَارُّوْنَ اِلَی اللهِ بِکُلِّیَّتِهِمْ وَ الْمُعْرِضُوْنَ عَمَّا سِوَی اللهِ تَعَالَی هُمُ الْعُرَفَاءُ بِاللهِ. وَ قَد اتَّفَقَ اَهْلُ الْحَقِیْقَةِ عَلَی اَنَّهُ لَا یُحِبُّ الصُّوْفِیَّةَ اِلَّا کُلُّ مُؤْمِنٍ تَقِیٍّ وَ لَا یُبْغِضُهُمْ اِلَّا کُلُّ مُنَافِقٍ شَقِیٍّ وَ لَیْسَ التَّصَوُّفُ بِالصُّوْرَةِ وَ اِنَّمَا التَّصَوُّفُ بِالْمَعْنَی وَ اِذَاکَثُرَ الْاِنْکَارُ عَلَی اَهْلِ التَّصَوُّفِ فَذَلِکَ الْوَقْتُ یَشْتَدُّ عَلَی الْخَلْقِ غَضَبُ اللهِ تَعَالَی وَ هَذَا مُتَّفَقٌ عَلَیْهِ[1].

---

۱. سپس ای دوستان من! شما را به محبّت صوفیّه و عارفان الهی و ترک انکار بر آن‌ها، چه در ظاهر و چه در باطن، وصیّت می کنم؛ زیرا انکار، شوم و منکر از فیض و رحمت الهی محروم است. از پیغمبر اکرم ﷺ روایت شده است: «کسی که همنشینی با خدا او را خوشحال می‌سازد، پس با اهل تصوّف همنشینی کند» (روح البیان، ج۱، ص۱۹۰). همچنین فرمودند: «همنشینی کنید با خداوند ﷻ و اگر نتوانستید و طاقت نیاوردید، همنشینی کنید با کسی که او با خداوند همنشین است» (مرقاةالمفاتیح، ج۸، ص۲۱). خداوند متعال فرموده است: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید و همراه صادقان باشید» (توبه/ ۱۱۹). ایشان کسانی‌اند که عالم و جهان طبیعت را ترک کرده و به جهان حقیقت پیوسته‌اند و حقیقت، دوگانگی و جزئیّت و بعضیّت را قبول نمی کند، پس انکار ایشان، همان انکار خداوند است و محبّت به ایشان، همان محبّت به خداوند است؛ چنانچه آن حضرت ﷺ فرمودند: «فقرا وکیلا ن خداوند ﷻ در فقر اند. پس هر کس به ایشان اهانت کند، به تحقیق به خداوند اهانت کرده است ـ نعوذ بالله ـ و هر کس با ایشان عهد ببندد، خداوند متعال برایش جنّت را در نظر می گیرد».

در نزد اهل حقیقت، فقیران کسانی هستند که با همهٔ وجود به سوی الله شتابان و از غیر او روی گردان‌اند. ایشان، عرفا بالله‌اند. اهل حقیقت اتّفاق نمودند بر اینکه صوفیه را دوست نمی‌دارد، مگر هر مؤمن پرهیزگار و با ایشان دشمنی نمی کند، مگر هر منافق بدبخت. تصوّف به صورت ظاهر نیست، بلکه تصوّف به معنی و مفهوم است. زمانی که انکار بر اهل تصوّف زیاد گردد، پس آن زمان غضب خداوند ﷻ بر مخلوقات، شدّت می گیرد و این متفّق علیه است.

ثُمَّ اُوْصِيْكُمْ يَا اَحْبَابِيْ بِالتَّوْبَةِ مِنَ الذُّنُوْبِ الظَّاهِرِيَّةِ وَ الْبَاطِنِيَّةِ، اَمَّا الـذُّنُوْبُ الظَّاهِرِيَّةُ: مَا يَصْدُرُ مِنَ الْجَوَارِحِ وَ اَمَّا الذُّنُوْبُ الْبَاطِنِيَّةُ: مَا يَصْدُرُ مِنَ الْبَاطِنِ مِنَ الْغِلِّ وَ الْغِشِّ وَ الْحَسَدِ وَ الْحِقْدِ وَ الْعَدَاوَةِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِـنَ الْاَفْعَـالِ الذَّمِيْمَـةِ. وَ الذُّنُوْبُ الْبَاطِنِيَّةُ اَدَقُّ مِنَ الذُّنُوْبِ الظَّاهِرِيَّةِ لِقَوْلِـهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿يَوْمَ لَا يَنفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى ٱللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾ وَ الْقَلْبُ السَّلِيْمُ هُوَ مَا لَايَدْخُلُ فِيْهِ غَيْرُ الله.

ثُمَّ اُوْصِيْكُمْ يَا اَحْبَابِيْ بِالرَّغْبَةِ الْكُلِّيَّةِ فِى الله لِقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ ٱللَّهِ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَشَدُّ حُبًّا لِّلَّهِ﴾. وَ عَلَامَةُ مَحَبَّةِ الْعَبْدِ لِلَّهِ هُوَ نِسْيَانُ مَا سِوَى الرَّبِّ كَمَا قِيْلَ: اِنَّ زُلَيْخَا لَمَّا اشْتَدَّتْ مَحَبَّتُهَا لِيُوْسُفَ عليه السلام كَانَتْ تُسَمِّى الْاَشْيَاءَ بِاسْمِ يُوْسُفَ عليه السلام لِاَنَّ الْمُحِبَّ اِذَا اَحَبَّ شَيْئًا كَمَا يَنْبَغِيْ وَ اَدَامَ عَلَى تِلْـكَ الْمَحَبَّـةِ التَّامَّـةِ الْخَاصَّـةِ تَظْهَـرُ لَـهُ حَقِيْقَـةُ الْمَحْبُوْبِ[1].

---

۱. سپس ای دوستان من! شما را به توبه و بازگشت به سوی خداوند تبارک و تعالی از گناهان ظاهری و باطنی وصیّت می‌کنم. امّا گناهان ظاهری، آن است که از اعضا و جوارح بدن سر می‌زند و گناهان باطن، آن است که از باطن انسان سر می‌زند؛ مانند کدورت، حسادت، کینه، دشمنی با مؤمن و امثال این‌ها از صفت‌های ناپسند. گناهان باطن مهم‌تر از گناهان ظاهر است، بنا بر این فرمودهٔ خداوند عزّوجلّ: «روزی که هیچ مال و فرزندی نفع نمی‌رساند، مگر کسی که به پیشگاه الهی قلب سالمی را بیاورد» (شعراء/ ۸۸ و ۸۹). قلب سلیم، آن است که در آن غیر الله تعالی داخل نشود.

پس از آن ای دوستان من! شما را به روی آوردن تمام به سوی خداوند جلّ جلاله وصیّت می‌کنم؛ چرا که او تعالی فرمودند: «از مردم، کسانی هستند که غیر خدا را اِله گرفته‌اند که آن‌ها را دوست می‌دارند، مانند دوست داشتن خداوند و کسانی که ایمان آوردند، شدیدترین محبّت را برای خدا دارند» (بقره/ ۱٦۵). نشانهٔ محبّت بنده به خدا، فراموشی غیر پروردگار است. چنان‌چه نقل شده است که زمانی که زلیخا محبّتش به حضرت یوسف علیه السلام شدید شد، اشیا را به نام حضرت یوسف علیه السلام می‌خواند؛ زیرا شخص دوست دارنده و مُحِبّ، وقتی که چیزی را چنان که شایسته است، دوست بدارد و بر همان محبّت تام و خاص پایدار بماند، برایش حقیقت محبوب آشکار می‌گردد.

وَ الْحَقِيْقَةُ وَاحِدَةٌ فَمِنَ الْمُحِبِّيْنَ الصَّادِقِيْنَ تَتَجَلَّى عَلَيْهِ حَقِيْقَةُ الْمَحْبُوْبِ بِصُوْرَةٍوَاحِدَةٍ فَيَحْتَجِبُ عَلَى الْمَعْنَى، وَ مِنْهُمْ مَنْ تَتَجَلَّى عَلَيْهِ حَقِيْقَةُ الْمَحْبُوْبِ بِجَمِيْعِ الصُّوَرِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ تَتَجَلَّى عَلَيْهِ حَقِيْقَةُ الْمَحْبُوْبِ بِالْمَعَانِىْ. فَالْاَوَّلُ مُبْتَدِئٌ، وَ الثَّانِىْ مُتَوَسِّطٌ، وَ الثَّالِثُ مُنْتَهٍى، وَ مِفْتَاحُ هَذَا الْخَيْرِ هُوَ التَّسْلِيْمُ الْكُلُّ لِلْعَارِفِ بِاللهِ.

وَ الْعُلَمَاءُ ثَلَاثَةٌ: عُلَمَاءُ الدُّنْيَا وَ عُلَمَاءُ الْآخِرَةِ وَ الْعُلَمَاءُ بِاللهِ. فَعُلَمَاءُ الدُّنْيَا هُمُ الْقُضَاةُ وَ الْمَفَاتِىْ وَ الْمُدَرِّسُوْنَ وَ عِلْمُهُمُ الدُّنْيَا، وَلَا يَنْفَعُهُمْ عِلْمُهُمْ اَلَّا فِى الدُّنْيَا وَ الْمَنَافِعُ الدُّنْيَوِيَّةُ مِثْلُ الْعِزِّ وَ الْجَاهِ عِنْدَ الْاُمَرَاءِ وَالسَّلَاطِيْنِ وَ مَنَاصِبِ الْقَضَاءِ وَ الْفَتْوَى وَ التَّدْرِيْسِ وَ حُطَامِ الدُّنْيَا.

وَ عُلَمَاءُ الْآخِرَةِ هُمُ الزُّهَّادُ وَ هُمُ الَّذِيْنَ تَرَكُوا الدُّنْيَا لِلْآخِرَةِ، فَهُمُ الَّذِيْنَ تَرَكُوا الْحَظَّ الْفَانِىْ لِلْحَظِّ الْبَاقِىْ لِاَنَّ الْجَنَّةَ وَ مَا فِيْهَا حَظُّ النَّفْسِ لِقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ ٱلْأَنفُسُ وَتَلَذُّ ٱلْأَعْيُنُ﴾.[1]

---

۱. و حقیقت یکی است؛ پس از میان محبّان صادق، کسی است که حقیقت محبوب به یک صورت بر او ظاهر می گردد، پس معنی بر او پوشیده و پنهان می‌ماند و نیز کسی است که حقیقت محبوب با همهٔ صورت‌ها بر وی متجلّی می گردد و همچنین کسی است که حقیقت محبوب با معانی بر وی متجلّی می‌شود که اولّی، مبتدی و دومی، متوسط و سومی، منتهی است و کلید این خیر و نیکی، همان تسلیم شدن تام به عارف بالله است.

علما سه گروه‌اند: علمای دنیا، علمای آخرت و علمای بالله. علمای دنیا، قاضی‌ها، مفتی‌ها و مدرسین‌اند و علم آن‌ها دنیایی است که فقط در دنیا به ایشان سود می‌رساند، مانند عزّت و جاه و مقام نزد اُمرا و پادشاهان و پست‌های قضاوت و فتوا و تدریس و کارهای دنیوی. علمای آخرت، زاهدان‌اند؛ کسانی که دنیا را برای آخرت ترک کردند، ایشان اند که بهرهٔ فانی و نیست شدنی دنیا را برای رسیدن به بهرهٔ باقی و همیشگی آخرت رها نمودند؛ زیرا بهشت و آنچه در آن است، بهرهٔ نفس است؛ چنانچه او تعالی می‌فرماید: «در بهشت است آن چه نفس ها بخواهند و چشم‌ها لذّت برند».

وَ الْعُلَمَاءُ بِاللهِ هُمُ الصُّوْفِيَّةُ الْعَارِفُوْنَ وَ هُمُ الَّذِيْنَ لَا يُرِيْدُوْنَ اِلَّا اللهَ وَ لَا يُرِيْدُوْنَ غَيْرَهُ. وَ الْعَبْدُ اِذَا حَصَلَ لَهُ الرَّبُّ فَحَصَلَ لَهُ الْكُلُّ كَمَا قَالَ الْحَقُّ جَلَّ شَأْنُهُ فِي الْحَدِيْثِ الْقُدْسِيِّ: «عَبْدِي اِذَا حُصِلْتُ لَكَ حَصَلَ لَكَ كُلُّ شَيْءٍ وَ اِذْ فُتُّكَ فَاتَكَ كُلُّ شَيْءٍ» فَلَهُمُ التَّصَرُّفُ فِيْ كُلِّ شَيْءٍ.

ثُمَّ اُوْصِيْكُمْ يَا حَبِيْبِيْ بِمُخَالَفَةِ النَّفْسِ لِاَنَّ النَّفْسَ عَاصِيَةُ اللهِ تَعَالَى وَ عَدُوُّهُ وَ الْمُوَافِقُ لِعَدُوِّاللهِ لِقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: يَا دَاوُدُ اهْجُرْ هَوَاكَ فَاِنَّهُ لَا مُنَازِعٌ يُنَازِعُنِيْ فِيْ مُلْكِيْ اِلَّا الْهَوَى وَ لِقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿أَفَرَءَيْتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَـٰهَهُۥ هَوَىٰهُ﴾ وَ مَعْنَى الْاِلٰهِ الْمُطَاعُ وَ مَنْ اَطَاعَ هَوَاهُ فَقَدِ اتَّخَذَ اِلَهَهُ. وَ قَالَ الْجُنَيْدُ وَغَيْرُهُ مِنَ الصُّوْفِيَّةِ: لِبَاسُ الْكُفْرِ قِيَامُكَ عَلَى مُرَادِ نَفْسِكَ.

ثُمَّ اُوْصِيْكُمْ يَا اَحْبَابِيْ بِالنَّفْعِ لِكَافَّةِ الْخَلْقِ لِقَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «خَيْرُ النَّاسِ مَنْ يَّنْفَعُ النَّاسَ وَ شَرُّ النَّاسِ مَنْ يَّضُرُّ النَّاسَ».[1]

---

۱. علما بالله، همان صوفیان عارف‌اند که به جز خدا را نمی‌طلبند و غیر او را اراده نمی‌کنند و بنده زمانی که رضای پروردگار برایش حاصل شود، همهٔ خوبی‌ها و نعمت‌ها برایش حاصل شده است؛ چنانچه حق ﷻ در حدیث قدسی می‌فرماید: «ای بندهٔ من! وقتی که من برایت حاصل شدم، همه چیز برایت حاصل شده و هنگامی که من از دستت رفتم، همه چیز از دستت رفته است». پس ایشان در هر چیزی تصرّف دارند.

سپس ای دوستان من! شما را به مخالفت نفس امّاره توصیه می‌کنم؛ زیرا نفس، عاصی از فرمان خدا و دشمن او تعالی و موافق با دشمن او تعالی است؛ چنانچه خداوند متعال خطاب به حضرت داود پیغمبر فرمود: «ای داود! هوای نفست را رها کن؛ زیرا هیچ جنگنده‌ای نیست که با من در ملک من بجنگد، مگر هوای نفس» و نیز خدای ﷻ فرموده است: «آیا دیدی کسی را که هوای نفس خود را خدای خود گرفته است» (جاثیه/ ۲۳). معنای **اله،** مطاع یعنی فرمان برداری شده از وی است و هر کس از هوای نفسش اطاعت کند، او را خدای خود گرفته است. حضرت جنید بغدادی رحمه‌الله و دیگر صوفیان کرام فرموده‌اند: لباس کفر، عمل نمودن تو به خواستهٔ نفست است.

سپس ای دوستان! شما را به نفع و فایده رساندن به همهٔ مخلوقات وصیّت می‌کنم؛ زیرا پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «بهترین مردم کسی است که به دیگران نفع رساند و بدترین مردم، کسی است که به دیگران ضرر رساند» جامع الاحادیث، ج۱٦، ص۳۱ .

ثُمَّ أُوْصِيْكُمْ يَا اَحْبَابِىْ بِذِكْرِ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ مَعَ الْاِخْلَاصِ وَ الْمُخْلِصُ هُوَ الَّذِىْ اِذَا قَالَ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ لَيْسَ فِى قَلْبِهِ اِلَّا اللهُ وَ اِذَا يَعْبُدُ اللهَ بِظَاهِرِهِ لَايَكُوْنُ فِىْ قَلْبِهِ اِلَّا اللهُ وَ الَّذِىْ صَحَّ اِخْلَاصُهُ لِلَّهِ صَحَّ قُرْبُهُ عِنْدَ اللهِ وَ مَعْنَى لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ أَىْ لَا مَوْجُوْدَ فِى الْحَقِيْقَةِ اِلَّا اللهُ.

ثُمَّ أُوْصِيْكُمْ يَا اَحْبَابِىْ بِالتَّوَاضُعِ فِى الدُّوْلَةِ لِاَنَّهُ مَكْتُوْبٌ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ: بُنِىَ الْاِسْلَامُ عَلَى اَرْبَعَةِ اَشْيَاءَ: التَّوَاضُعُ عِنْدَ الدُّوْلَةِ وَ الْعَفْوُ عِنْدَ الْقُدْرَةِ وَ الْعَطِيَّةُ بِغَيْرِ الْمِنَّةِ وَ النَّصِيْحَةُ لِلنَّاسِ عَلَى الشَّفَقَةِ.

وَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيْهَا لَا تَسْتَوِىْ عِنْدَ اللهِ جَنَاحَ بَعُوْضَةٍ وَ هِىَ زَائِلَةٌ لِقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿مَا عِندَكُمۡ يَنفَدُ وَمَا عِندَ ٱللَّهِ بَاقٍ﴾ وَ اَبْوَابُ رَحْمَةِ اللهِ مُفَتَّحَةٌ لِلتَّائِبِيْنَ لِقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِى يَقۡبَلُ ٱلتَّوۡبَةَ عَنۡ عِبَادِهِۦ وَيَعۡفُواْ عَنِ ٱلسَّيِّـَٔاتِ﴾[1].

---

۱. سپس ای عزیزان! شما را به ذکر لا اله الّا الله با اخلاص سفارش می‌کنم و مخلص، کسی است که وقتی می گوید: لا اله الّا الله، در قلبش غیر خدا نیست و زمانی که خدای تعالی را با ظاهرش عبادت کند، در دلش جز او تعالی چیزی نیست و کسی که در اخلاصش صادق باشد، قرب و منزلتش در نزد خدای ﷻ ثابت و پایدار می‌شود و لا اله الّا الله یعنی هیچ ذات واجب الوجودی در حقیقت به غیر خدای ﷻ نیست.

پس از آن، ای دوستان من! شما را به فروتنی در وقت توانگری وصیّت می‌کنم؛ زیرا بر دروازهٔ بهشت نوشته شده است: «اسلام بر چهار چیز بنا گردیده است: فروتنی در وقت توانگری، عفو و گذشت در هنگام قدرت، بخشش بدون منّت و نصیحت و خیر خواهی به مردم همراه با شفقت و دل‌سوزی» معجم ابن عساکر، ج۲، ص۷۷۵ .

دنیا و آنچه در آن است در نزد خداوند تبارک و تعالی به اندازهٔ پر پشه‌ای ارزش ندارد و از بین رفتنی است؛ چنانچه حق ﷻ می‌فرماید: «و آنچه نزد شماست، از بین می‌رود و آنچه نزد خداست، باقی می‌ماند» (نحل/ ۹٦). دروازه های رحمت پروردگار به روی توبه کنندگان باز است؛ چنانچه حق تعالی می‌فرماید: «او کسی است که توبهٔ بندگانش را می‌پذیرد و گناهان بندگان را عفو می‌کند» شوری/ ۲۵ .

وَ حُکِیَ: اَنَّهُ کَانَ فِیْ بَنِیْ اِسْرَائِیْلَ شَابٌّ اَطَاعَ اللهَ تَعَالَی عِشْرِیْنَ سَنَةً، ثُمَّ عَصَاهُ عِشْرِیْنَ سَنَةً، ثُمَّ نَظَرَ یَوْمًا فِی الْمِرْآةِ فَرَأَی أَثَرَ الشَّیْبِ غَالِبًا، فَقَالَ: یَا رَبِّ عَبَدْتُکَ عِشْرِیْنَ سَنَةً وَ عَصَیْتُکَ عِشْرِیْنَ سَنَةً مِّثْلَهَا، فَاِنْ رَجَعْتُ اِلَیْکَ تَقْبَلُنِیْ؟ فَسَمِعَ هَاتِفًا: اسْتَجَبْتَنَا فَاَجَبْنَاکَ وَ تَرَکْتَنَا فَتَرَکْنَاکَ وَ عَصَیْتَنَا فَاَمْهَلْنَاکَ وَ اِنْ رَجَعْتَ اِلَیْنَا قَبِلْنَاکَ، ﴿وَٱللَّهُ یَقُولُ ٱلْحَقَّ وَهُوَ یَهْدِی ٱلسَّبِیلَ﴾[1].

بدان که دل آدمی به سبب کثرت علایق مثل زغال، سیاه و بی‌نور شده و خود و اصل خود را فراموش کرده است. وقتی طالب صادق به صحبت مرشد کامل می‌آید، شیخ به او توجّه می‌کند و روش ذکر کردن را به او می‌آموزد؛ از برکت توجّه شیخ، نور ذکر در قلب او پیدا می‌شود و آن زغال سیاه شروع به روشن شدن می‌کند. وقتی از نور ذکر، همهٔ قلب منوّر شود، شعلهٔ نور از قلب او تا بالای عرش بالا می‌رود و به تجلّی افعال می‌رسد. امّا سرعت و کندی آنچه من فهمیده‌ام، موقوف بر کثرت و قلّت توجّهات شیخ است؛ اگر به طالب بسیار توجّه کند، سیر طالب سریع می‌شود و اگر توجّه او کم باشد، سیر نیز همین قدر خواهد بود.

استعداد طالبان نیز مختلف است. بعضی استعداد خوبی دارند که با اندک توجّه مانند شعلهٔ آتش به طرف بالا می‌پرند و به دلیل سرعت سیر آن‌ها، هر کس نمی‌تواند

---

۱. حکایت است که در بنی اسرائیل جوانی بود که بیست سال، خداوند جل شأنه را اطاعت نمود، سپس بیست سال دیگر خدا را نافرمانی کرد. روزی در آینه نگاه کرد و اثرات پیری را در خودش مشاهده نمود، پس گفت: پروردگارا! بیست سال تو را عبادت نمودم و بیست سال تو را نافرمانی کردم؛ اکنون اگر به سوی تو باز گردم، قبولم می‌کنی؟ ندایی از آسمان شنید که ابتدا از ما اجابت خواستی و ما اجابت نمودیم، پس از آن ما را ترک گفتی، ما نیز تو را رها کردیم و تو نا فرمانی ما کردی و ما به تو مهلت دادیم و اگر اکنون به سوی ما برگردی، قبولت می‌کنیم. «خداوند حق را می گوید و اوست که به راه راست هدایت می‌کند» احزاب / ٤ .

آن را ببینند. بعضی طالبان، کم استعدادند و افتان و خیزان به منزل مقصود می‌رسند. از این رو صحبت شیخ برای طالب به خصوص در این طریق ضروری است که بدون توجّه شیخ، پای سعی در این راه لنگ است و از ریاضات و مجاهدات خویش نتیجه‌ای نمی گیرد. چنانچه ما در صحبت شیخ و امام خود ـ قلب و روح من فدای او ـ مشاهده کردیم.

این احسان از خواجهٔ نقشبند است که پانزده روز سر به سجده نهادند و به درگاه الهی دعا و تضرّع نمودند و از حضرت باری تعالی خواستند که به او طریقی عنایت کند که رساننده به حق باشد. الله تعالی دعای ایشان را قبول فرمود و به ایشان طریقه‌ای عنایت کرد که نزدیک‌ترین راه و البته رساننده به حق است.

شیخ کامل باید ظاهرش به کمال متابعت از حضرت رسالتﷺ آراسته باشد و باطنش از ماسوی الله پاک و آراسته به دوام حضور حضرت حق سبحانه و تعالی باشد.

فصل شانزدهم

اذکار طریقهٔ قادریّه و چشتیّه

این فقیر لا شیء امان الله ـ کان الله له عوضاً عن کلّ شیء ـ می گوید: به خدمت حضرت پیر دستگیر، یعنی حضرت حاج دوست محمّد صاحب احمدی ـ قلبی و روحی فداه ـ کسب باطن کردم و به طریقهٔ شریف نقشبندیه مجدّدیه، قادریه، چشتیه، سهروردیه، کبرویه، مداریه و قلندریه مشرّف شدم و دیگر مقامات مجدّدیه را که مسمّی به لاتعیّن است، گذراندم.

با عنایت الهی و شفقت پیر دستگیر، به این فقیر اجازه نامهٔ مطلق داده شد ـ الحمد لله علی ذلک ـ و به دستور آن حضرت به طرف خراسان حرکت کردم ـ بالله التّوفیق و علیه التّکلان.

ای طالب صادق! بدان که اذکار طریقهٔ نقشبندیه مجدّدیه را بیان نمودم و اکنون اذکار طریقه شریف جیلانیه را که مسمّی به قادریه است و پس از آن، اذکار طریقهٔ چشتیه را بیان می کنم ـ ان شاء الله تعالی.

اذکار طریقهٔ قادریه

ای طالب صادق! بدان که مشایخ قادریه، اوّل طالب را به ذکر جهر امر می‌فرمایند و این ذکر بر دو قسم است: یکی **اسم ذات** و دیگری **نفی و اثبات** است و اسم ذات بر چهار نوع است:

نوع اوّل: طالب را به یک ضربت امر می‌فرمایند؛ به این روش که اسم مبارک الله را با قوّت قلب و به صورت جهری ذکر نماید، پس از آن نفس را قطع کند و دوباره با قوّت قلب و به صورت جهری ذکر نماید و همینطور ادامه دهد.

نوع دوم: طالب را به دو ضربی امر می‌فرمایند و روشش این است که به صورت قعدهٔ نماز بنشیند و یک مرتبه اسم مبارک الله را بر زانوی راست و مرتبهٔ دیگر بر قلب بزند و به طور مداوم و با قوّت شدید ذکر کند، تا اثر ذکر حاصل شود.

نوع سوم: طالب را به سه ضربی امر می‌فرمایند؛ به این روش که طالب، به حالت چهار زانو بنشیند و یک مرتبه، اسم ذات را بر زانوی راست و مرتبهٔ دیگر بر زانوی چپ بزند و بار سوم بر قلب به صورت جهر و مد بزند.

نوع چهارم: طالب را به چهار ضرب امر می‌فرمایند و روشش این است که طالب به صورت چهار زانو بنشیند و اسم ذات را یک مرتبه بر زانوی راست و بار دوم بر زانوی چپ و بار سوم بر قلب و مرتبهٔ چهارم بر پیش روی خود بزند و باید ضرب آخر را بلندتر و قوی‌تر گوید.

قسم دوم، نفی و اثبات است. روشش این است که طالب به حالت دو زانو، رو به قبله بنشیند و هر دو چشم خود را ببندد و **لا** را از ناف تا دماغ و **اله** را بر دوش

بیاورد و **الّا الله** را بر قلب با جهر و قوّت بزند و در نزد کلمۀ نفی، محبوبیّت و موجودیّت ماسوی‌الله را نفی کند و در نزد کلمۀ اثبات، اثبات الله ﷻ را ملاحظه نماید.

دیگر طریقۀ ایشان این است که به صورت حلقه دور هم جمع می‌شوند؛ یک حلقه پس از نماز صبح و یک حلقه پس از نماز عصر تشکیل می‌دهند و در جمعیّت، فواید بسیار است. پس هرگاه اثر ذکر جلی[1] بر نفس طالب ظاهر شد، طالب را بر ذکر خفی امر می‌فرمایند. ذکر خفی نیز بر دو قسم است:

اوّل، اسم ذات با همراهی صفات که روش آن، این است: باید طالب رو به قبله بنشیند و هر دو چشم خود را ببندد و بر زبان قلب بگوید: الله سمیع، الله بصیر، الله علیم، آنگاه به خیال خود آن‌را از ناف تا سینه و از سینه تا دماغ و از دماغ تا فرق سر بالا آورد. پس از آن، همان ذکر را بر عکس بگوید که الله علیم، الله بصیر، الله سمیع و آن‌را از فرق سر تا دماغ و از دماغ تا سینه و از سینه تا ناف بالا آورد و همینطور ادامه دهد تا اثر ذکر بر نفس طالب ظاهر شود.

دوم، نفی و اثبات است که روش آن را قبلاً ذکر کردیم. روش دیگر آن، این است: باید طالب، نَفَس خود را در هنگام دخول و خروج مراقبت کند و هنگام خروج نَفَس به زبان قلب، لا اله بگوید و هنگام دخول نَفَس، کلمه الّا الله بگوید و این ذکر را بزرگان صوفیه **پاس الانفاس** می‌نامند که فواید بسیاری دارد.

---

۱. اثر ذکر جلی ظهور ذوق و شوق، دفع خواطر، اطمینان قلب و اختیار کردن محبّت حق ﷻ بر همۀ خلق است.

آثار ذکر خفی عبارت‌اند از: شوق و محبّت و ایثار حق ﷻ، دریافتن حلاوت ذکر، نفرت از کلام بسیار و گریختن از مشاغل دنیوی.

مراقبه عبارت از انتظار فیض الهی است و اصل در مراقبه، سخن سرور کاینات ﷺ است: «اَنْ تَعْبُدَ اللهَ کَاَنَّکَ تَرَاهُ فَاِنْ لَمْ تَکُنْ تَرَاهُ فَاِنَّهُ یَرَاکَ»[1]. پس باید سالک به زبان خیال بگوید: الله حاضری، الله ناظری، الله معی و حضور خدای تعالی و نظر و معیّت او ﷻ را بی‌جهت و بی‌مکان تصورّ نماید تا آنکه مستغرق شود و یا این آیهٔ کریمه را ملاحظه کند: ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ﴾[2].

پس معیّت او تعالی را در همهٔ حالات ـ چه ایستاده و چه نشسته و چه خواب و چه بیداری و چه در خلوت و چه در جمع ـ تصورّ کند و این آیهٔ کریمه را بخواند: ﴿فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا۟ فَثَمَّ وَجْهُ ٱللَّهِ﴾[3] یا این آیه: ﴿أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ ٱللَّهَ يَرَىٰ﴾[4] یا این آیه: ﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ ٱلْوَرِيدِ﴾ یا این آیه: ﴿وَكَانَ ٱللَّهُ بِكُلِّ شَىْءٍ

۱. اینکه خدا را عبادت کنی، گویا که او را می بینی، پس اگر تو او را نمی بینی، به درستی که او تو را می بیند. مشکوة المصابیح، ج ۱، ص ۱۱.

۲. و او با شماست، هر جا که باشید. حدید/ ٤.

۳. هر طرف که روی آوری، همان جا وجه الله است. بقره/ ۱۱۵.

٤. آیا نمی داند که خدا او را می بیند. علق/ ١٤.

مُّحِيطًا﴾[1] یـا ایـن آیـه: ﴿إِنَّ مَعِیَ رَبِّی سَیَهۡدِینِ﴾[2] یـا ایـن آیـه: ﴿هُوَ ٱلۡأَوَّلُ وَٱلۡأٓخِرُ وَٱلظَّـٰهِرُ وَٱلۡبَاطِنُ﴾[3].

پس این مراقبات فایدهٔ تعلّق با حق‌ﷻ می‌دهـد و امّا مراقبـاتی کـه فایـدهٔ قطع علایق مـی‌دهـد، ایـن آیـهٔ شـریف: ﴿كُلُّ مَنۡ عَلَیۡهَا فَانٍ وَیَبۡقَىٰ وَجۡهُ رَبِّكَ ذُو ٱلۡجَلَـٰلِ وَٱلۡإِكۡرَامِ﴾[4] و روش انجام این مراقبه، این است که سالک نفس خـود را مـرده تـصوّر کند و بگوید که حق‌ﷻ موجود و باقی است. پس سالک از این تصوّر خارج نشود، تا محو گردد و از آن جمله است این سخن خداونـدﷻ: ﴿إِنَّ ٱلۡمَوۡتَ ٱلَّذِی تَفِرُّونَ مِنۡهُ فَإِنَّهُۥ مُلَـٰقِیكُمۡ﴾[5] و فرمـــوده خـــدای تعـــالی: ﴿أَیۡنَمَا تَكُونُواْ یُدۡرِككُّمُ ٱلۡمَوۡتُ وَلَوۡ كُنتُمۡ فِی بُرُوجٍ مُّشَیَّدَةٍ﴾[6]. پس هرگاه فواید مراقبـه بـرای سـالک ظـاهر شد، شیخ باید سالک را به توحید افعال امر فرماید.

پس ای طالب صادق! بدان که پیغمبرﷺ امور مهم را به دو روش انجام داده‌انـد: یکی ذکر لسانی و روش دیگر، مراقبات است. بعضی مـشایخ گفتـه‌انـد: اگـر طالـب بخواهد که از وقایع آینده باخبر شود، باید در خلوت بنشیند و غسل کند و لباس پاک بپوشد و خوشبوی کند، پس از آن بر سجاده بنشیند و مصحفی را به دسـت راسـت و

---

۱. خداوند بر هر چیزی احاطه دارد. نساء/ ۱۲٦ .

۲. به درستی که پروردگار من با من است و مرا هدایت می کند. شعراء/ ٦۲ .

۳. خدا اوّل و آخر و ظاهر و باطن است. حدید/ ۳ .

٤. هر چیز که بر روی زمین است، فانی است و باقی می ماند روی پروردگار تو، که دارای جلال و انعام است. الرحمن/ ۲٦ و ۲۷.

٥. به درستی مرگی که شما از آن فرار می کنید، شما را ملاقات می کند. جمعه/ ۸ .

٦. هر کجا که باشید، مرگ شما را در می یابد، اگر چه در برج های بلند باشید. نساء/ ۷۸ .

مصحفی دیگر به دست چپ بگیرد و نیز مصحفی را جلوی خود و مصحفی را پشت سر خود بگذارد[1] و همهٔ آن‌ها باز باشند، پس از آن به درگاه خدا دعا کند و از خدای تعالی دربارهٔ آن واقعه سؤال نماید، سپس شروع به ذکر اسم ذات کند و هر دو چشم را ببندد و اسم ذات را یک مرتبه بر مصحف دست راست و بار دیگر بر مصحف دست چپ و بار سوّم بر مصحف پیش روی خود و بار آخر بر مصحف پشت سر خود بزند و به طور مداوم و پیوسته ذکر کند تا وسعت در باطن او پیدا شود و تا یک هفته این کار را در خلوت انجام دهد؛ ان شاء الله تعالی وقایع آینده بر او آشکار می‌شود.

همچنین مشایخ ـ رحمهم الله ـ گفته‌اند: اگر طالب بخواهد که ارواح برای او آشکار شوند، باید به همراه شرایط مذکور این تسبیح را ذکر کند: «سُبُّوْحٌ قُدُّوْسٌ رَبُّنَا وَ رَبُّ الْمَلَائِکَةِ وَ الرُّوْحِ»[2] روش آن، این است که سبّوح را بر دست راست و قدّوس را بر دست چپ و ربّ‌الملائکه را به طرف آسمان و الروح را بر قلب بزند. ان شاءالله تعالی همهٔ ارواح برای او آشکار می‌شوند.

برای حل مشکلات، دو رکعت نماز در شب بگزارد و یا آن چه دلش می‌خواهد، بخواند. پس از آن اسم یا حیّ را بر دست راست و اسم یا وهّاب را بر دست چپ بزند. هزار مرتبه آن‌را به روش مذکور بگوید. ان شاء الله تعالی مشکلاتش حل می‌شود.

---

۱. امکان دارد که پشت سر گذاشتن مصحف به گونه‌ای باشد که مصحف در جایی بالاتر از او قرار داشته باشد.

۲. پروردگار ما و پروردگار ملائکه و روح، از هر عیب و نقص منزّه است.

برای دفع بلاها و دور شدن خواطر این آیه کریمه را بخواند: ﴿ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلْحَىُّ ٱلْقَيُّومُ﴾ و کلمهٔ الله را بر قلب و کلمهٔ لا اله الّا هو الحی را بـر دسـت راسـت و کلمهٔ القیّوم را بر دست چپ بزند و به این روش، هر حاجتی که پیش می‌آید، اسـمی از اسم‌های حق ﷻ را که مناسب با آن حاجت است، به یک یا دو و یا سه ضـربت ذکـر کند؛ مثلاً در شفای مریض، یا شافی و برای دفع گرسنگی، یا صـمد و بـرای وسـعت رزق، یا رازق و برای غلبه بر دشمن، یا مذلّ و برای طلب علم، یا علیم بگوید.

اذکار طریقهٔ چشتیه

از مشایخ کرام ـ رحمهم الله ـ نقل شده است که حضرت علی رضی الله عنه نزد پیغمبـر ﷺ آمد و گفت: یا رسول‌الله! مرا به طریقه‌ای راهنمایی کن که نزدیک‌ترین طریقه به حـق و آسان‌تر بر خلق باشد. پس آن حضرت ﷺ فرمودند: بر تو باد به ذکر خلوت. حـضرت علی رضی الله عنه گفت: چگونه ذکر کنم. ایشان فرمودند: هر دو چـشم خـود را ببنـد و از مـن بشنو که لااله الّا الله و آن حضرت ﷺ سه مرتبه گفتند و حضرت علی رضی الله عنه گوش دادند و باز حضرت علـی رضی الله عنه سـه مرتبـه گفـت و آن حـضرت ﷺ گـوش دادنـد. پـس از آن حضرت عـلی رضی الله عنه، شیخ حسن بصری رحمه الله را تلقین دادند و شیخ حسن بـصری رحمه الله، عبدالواحد بن زید رحمه الله را تلقین دادند و همینطور ادامه یافت تا به امروز رسید.

ای طالب صادق! بدان که وقتی شیخ بخواهد که مرید را تلقین فرماید، باید ابتدا به مرید امر کند که یک روز، روزه بگیرد؛ اگر روز پنجشنبه باشد، بهتر است. پس از آن

او را به استغفار و درود امر فرماید و هر یکی را یازده مرتبه بگوید تا اینکه هیچ گاه، حتّی یک نظر از یاد خدای تعالی غافل نباشد.

بدان که قلب در زیر سینهٔ چپ به صورت یک گوشت صنوبری قرار دارد و دارای دو باب است: یک باب بالا و یک باب پایین. باب بالا، موقوف به ذکر جلی و باب پایین، موقوف به ذکر خفی است. پس هرگاه طالب ارادهٔ ذکر جلی کند، باید چهار زانو رو به قبله بنشیند و رگ کیماس که بین انگشت ابهام پای راست و انگشتی که متصّل به آن است را بگیرد.

روش مذکور[1] برای نفی خواطر مفید است و موجب حرارت قلب می‌شود. پس از آن **لا** را از ناف تا دماغ و **اله** را تا شانهٔ راست بیاورد و **الا الله** را با شدّت و قوّت بر قلب بزند و شرط مهمّ آن، جمع همّت و فهمیدن معنی است. ذاکر ذکر جهر، باید کمتر از اندازه طعام نخورد، به گونه‌ای که بدنش ضعیف شود، لیکن این قدر بخورد که ربع معده خالی باشد و شرط دیگر، این است که باید سالک مراقب دخول و خروج نفس خود باشد.

مناجات حضرت مولانا امان الله صاحب

خالقا بیچارهٔ راه توام	همچو مور لنگ در راه توام
بی‌تنی بی‌دولتی بی‌حاصلی	بینوایی بی قراری بی‌دلی
دین ز دستم رفت دنیا گم شده	صورتم مانده و معنی گم شده

---

۱. یعنی گرفتن رگ کیماس.

من نـه کافر نه مسلـمان مـانده ام / در مـیـان هـر دو حیـران مـانـــده ام
نـه مسلمانـم نـه کافر چـون کنم / مانـده سـر گـردان و مضطرچون کنم
یـا رب اشـک و آه بسیاریم هست / گـر نـــدارم هیـچ ایـن بـاریـم هست
هـم تـن زنـــدانیام آلـــوده شـــد / هـم دل محنـت کشـم فرسـوده شـد
مانـده ام در چاه زندان پای بست / در چنین چاهم کـه گیرد جز تو دست
پـاک کـن از راه صـحـن جـان من / پس بشـو از اشـک مـن دیـوان مـــن

گـــر چـــه بـــــس آلــــوده در راه آمـــدم
عــفــو کــن کـــز خــبــث از چــاه آمــدم

مناجات حضرت شیخ جنید بغدادی

الـهـی واقـفـــی بـــر حـــال زارم / همی دانـی که جز تو کس ندارم
الـهـی کـرده ام بـسیــار تـقـصـیر / وز آن‌حضرت به غایت شرمسارم
الـهـی غـرقـه ام در بحـــر عصیان / بـه دست رحمت افکن بر کنارم
الـهی رفتـه ام در خــواب‌غفلـت / بـده بـیـداری از ایـن کـار و بارم
الـهـی بـر گـشـا از غـیـب‌راهـــی / کـه چنـدیـن سال‌ها در انـتظارم
الـهـی گـــر بـخـوانـی ور بـــرانی / تـو دانـی بـنـدهٔ بـی اخـتـیـارم
الـهـی از کـمـال لطـف بـپـذیـــر / دل ســوزان و چـشـم اشـکـبارم
الهی نفس و شیطان در کمین است / ز تـقـوی و عنـایت کـن حصارم
الـهـی گـر نـه تـوفیـق تـو بـاشـد / بـر آرد دیـو نـفس از جـان‌دمارم

الهی راه مردان راه سخت است — تو آسان گیر بر من تا گذارم

الهی بر یکی گفتن مددبخش — که تا من جان به آسانی سپارم

الهی چون درین جا رسته کردی — قیامت همچنان امیدوارم

الهی در شب سر منزل گور — به لطف خویش گردان غمگسارم

الهی چون عزیزم کردی امروز — مکن فردا به نزد خلق خوارم

الهی خاطرم را جمع گردان — که مسکین و پریشان روزگارم

الهی بر جنید ایمان نگهدار

که این است حاصل جان نزارم

ملحقات (١)

ملحقات حضرت حاج شمس الحق نقشبندی مجدّدی

اَلْحَمْـــدُ لِلّهِ وَ سـَلَامٌ عَـلَی عِبَـادِهِ الَّـذِیـْنَ اصْطَـفَـی

امّا بعد، پوشیده نماند که در روز پنج شنبه، اوّل ماه ذی قعدة الحرام سال ۱۳۷۶ هـ ق بود که عموی بزرگوار و پیر دستگیرم، قطب المدقّقین و غوث المحقّقین و حجة المسترشدین، الفرد المخدوم و الشیخ المرحوم، قبلتنا و وسیلتنا الی الحیّ القیّوم، جناب حضرت محمّد معصوم رحمه الله بنده را نزد خود طلبیدند و فرمودند: این فقیر، ضعیف و کم قوّت شده و از ادای فریضهٔ حج معذورم. ای فرزند! شما از جانب ما وکالتاً عازم بیت‌الله‌الحرام شوید و ادای مناسک نمایید.

فقیر با کمال شوق و افتخار، این امر عالی را متقبّل شدم و همراه پسر بزرگوارشان به قصد سفر بیت الله الحرام اجازهٔ حرکت گرفتیم. هنگامی که می‌خواستند با ما وداع فرمایند، هر دوی ما را به حضور مبارک بنشاندند و توجّه باطنی از لطیفهٔ قلب تا دایرهٔ قیومیّت و ارشاد[1]، القا نمودند و اجازهٔ مطلق به هر چهار طرق عطا کردند و در حین وداع فرمودند: بروید، شما را به خداوند می‌سپارم و

۱. یعنی اجازهٔ ارشاد و تعلیم سالکان و خلافت.

حدیث شریف: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَرْحَمْ صَغِيْرَنَا وَ يُوَقِّرْ كَبِيْرَنَا»[1] به ما نصیحت فرمودند.

تا اینکه از حضور مبارک اجازه گرفتیم و به عزم بیت الله الحرام رهسپار شدیم و به لقای حضرت کعبهٔ معظّمه نایل گردیدیم. در هنگام ادای مناسک، شبی در منا در واقعه مشاهده کردم که جمع بسیاری، به نماز ایستادند و این فقیر را به امامت جلو فرستادند. احوالات و واردات عجیبی رخ داد. با خود اندیشیدم که این چه حادثه‌ای خواهد بود، تا اینکه پس از فراغ از زیارت حرمین شریفین به وطن مراجعت نمودیم؛ دیدم که تعزیهٔ حضرت مخدومی، محمّد معصوم رحمه‌الله در پرچمن جاری است و جناب حضرت حاج محمّد یوسف را به جانشینی مقرّر فرمودند.

مدّت پنج سال در صحبت آن بزرگوار به سر بردم. چون ایّام وفات آن بزرگوار نزدیک شده بود، این فقیر را به حضور خود طلبیدند و به سجاده نشینی و انجام وظیفه امر فرمودند. این فقیر به خدمت ایشان عرض کردم که در خود لیاقت انجام این امر مهم را نمی‌بینم. فرمودند: اشاره چنین شده است وشما را از قبول این امر، چاره‌ای نیست. آنگاه به رحمت ایزدی پیوستند.

پس از تجهیز و تدفین آن بزرگوار، بزرگان قوم و خلفای ارشد و علمای صاحب احترام، به این فقیر به اخذ بیعت و خدمت خانقاه اکابر اشاره فرمودند. فقیر پس از اظهار عجز و تعلّل و بنا بر امتثال امرشان، این شغل مهم را به عهده گرفتم و به بیعت و تعلیم و تربیت مریدان اقدام نمودم.

---

۱. کسی که بر صغیر ما رحم نکند و بر کبیر ما احترام نگذارد، از ما نیست. سنن ترمذی، ج ٤، ص ۳۲۱.

به عنایت حضرت خداوند امید دارم که توفیق انجام این خدمت بزرگ را به بنده عطا کند و ما را بر روش آن بزرگان، راسخ و مستقیم بدارد و منسوبین ما را از برکاتشان مستفیض و کامیاب فرماید. و ما توفیقی الّا بالله.

در بیان چند مکتوب از امام ربّانی

از جمله مکتوبات حضرت امام ربّانی مجدّد الف ثـانی رحمه‌الله در بیـان اعتقـادات اهل سنّت و جماعت ـ شکر الله سعیهم ـ اسـت کـه حفـظ آن بـر هـر طالـب ضـروری می‌باشد.

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ حَمْدًا کَثِیْرًا طَیِّبًا مُّبَارَکًا عَلَیْهِ کَمَا یُحِـبُّ وَ یَرْضَـی وَ الـصَّلٰوۃُ وَ السَّلَامُ عَلَی حَبِیْبِهِ الْمُصْطَفَی وَ آلِهِ الْمُجْتَبَی وَ اَصْحَابِهِ الْبَرَرَۃِ التُّقَی.

فرض نخستین بر مسلمانان، تصحیح عقاید است؛ به این روش که الله تعالی بـه ذات خود، موجود است و همهٔ مخلوقات به پیدایش حق تعالی موجودند و او تعالی بی‌مانند است.

در ذات و صـفات و افعـال، کـسی را در امـری از امـور، شـرکت[1] بـه او سـبحانه نیست. صفات و افعال حق سبحانه و تعالی مثل ذات عالی‌اش، فرا خور عقول ناقص ما نیـست و به افعال و صفات ما شباهت ندارد و او تعالی در هیچ چیـز حلـول نکنـد و چیـزی در

۱. هدف و مقصد از شرکت در این‌جا این بیان حضرت مجدّد الف ثانی رحمه‌الله است که صفات و افعال او تعالی در رنگ ذات او سبحانه بی‌چون و چگونه‌اند و به صفات و افعال ممکنات هیچ مناسبت ندارند و مشارکت اسمی و مناسبت لفظی از مبحث بیرون است.

وی حال نباشد. لیکن احاطه، قرب و معیّت به اشیا دارد. ایمان داریم که الله تعالی با ماست و احاطه و قرب او تعالی ثابت است.

امّا کیفیّت این سه معلوم نیست و ممکن را از حقیقت ذات و صفات و افعال او تعالی، جز جهل و حیرت نصیبی نیست. باید به غیب ایمان آورد و هر چه در کشف و شهود در آید، باید زیر کلمهٔ لا، نفی کرد و او تعالی با هیچ چیز متّحد نشود و نه چیزی با او تعالی، اتّحاد پیدا کند. غنی مطلق است در ذات و صفات و افعال. به هیچ شیء محتاج نیست، نه در وجود و نه در ظهور و از همهٔ علامات نقص و حدوث، پاک است.

جسم و جسمانی نیست. مکانی و زمانی نیست. صفاتِ کمال در وی موجودند به وجود زائد بر وجود ذات و عبارت اند از: حیات، علم، قدرت، ارادت، بصر، سمع، کلام و تکوین؛ این صفات در خارج موجودند نه آنکه در علم موجودند به وجود زائد از وجود ذات و در خارج نفس ذات اند ـ تعالی و تقدّس ـ چنانچه بعضی صوفیّه وجودیّه گمان برده‌اند. اوﷻ قدیم و ازلی است و غیر اوﷻ را قِدَم[1] و ازلیّت ثابت نیست و اوﷻ، قادر و مختار است؛ از شایبهٔ ایجاب و مظنهٔ اضطرار منزّه است و اوﷻ مرید خیر و شرّ و خالق این دو است.

امّا از خیر راضی است و از شرّ راضی نیست و مؤمنان حقﷻ را در آخرت، در بهشت خواهند دید، بی‌جهت و بی‌کیف. بعثت انبیا، رحمت بر عالمیان است؛ اگر این بزرگواران نبودند، چه کسی به حق تعالی دلالت می‌نمود؟ عقل در این امر کافی

---

۱. دیرینگی، سابقه در امری، ضد حدوث.

نیست، آنچه آن بزرگواران دربارهٔ اعلام حقﷻ خبر داده‌اند، همه صادق‌انـد و مطـابق واقع و عذاب قبر برای کافران و بعضی از گناهکاران اهل ایمـان، حـق اسـت و سـؤال منکر و نکیر برای مؤمنان و کافران در قبر نیز حق است و روز قیامت، حق اسـت و در آن آسمان‌ها، ستاره‌ها، زمین، کوه‌ها، دریاها، همهٔ حیوانات و نباتات و معـادن، همـه در نفخهٔ اوّل معدوم و ناچیز خواهند گشت و با نفخهٔ دوم از قبرها بر انگیزند و به محـشر روند و حساب و میزان و صراط، حق است و بهشت و دوزخ موجود است.

پس از محاسبه، گروهی را به دوزخ خواهند فرستاد و گروهی را به بهشت. آنجـا صواب و عقاب ابـدی اسـت و ملائکـه، بنـدگان خداونـدﷻ هـستند و از معاصـی، معصوم و از خطا و نسیان، محفـوظ و از خـوردن و آشـامیدن، پـاک و از زن و شـوهری منزّه‌اند و حق تعالی بعضی از ملائکه را به رسالت مخصوص گردانیده اسـت؛ ماننـد پیغمبران از انسان و خواصّ بشر از خواصّ ملائکه برترند.

ایمان عبارت از تصدیق قلبی است به آنچه از دین به روش ضرورت و تواتر به ما رسیده است و اقرار لسانی را نیز رکن ایمان گفته‌اند، که احتمال سقوط دارد و زیـادت و کمی در نفس ایمان نیست. «انا مؤمن حقا» باید گفت و کرامات اولیا حق اسـت و ترتیب افضلیّت در میان خلفای راشدین بر ترتیب خلافـت اسـت و از منازعـاتی کـه میان صحابه گذشته است، باید بر خطای اجتهادی محمول نمود، نه بر هوای نفسانی که نفوس ایشان پاک بودند و باید همهٔ صحابه را افضل از اولیـا دانـست کـه فـضیلت صحبت حضرت خیر البشرﷺ از همهٔ کمالات بالاتر است.

پس از تصحیح اعتقاد، از تعلیم احکام فقه چاره‌ای نیست و دانستن فرض، واجب، سنّت، مستحب، حلال و حرام، مکروه، مشتبه و همچنین عمل به مقتضای این علم نیز ضروری است؛ مطالعه کتب فقه را از ضروریّات شمرده‌اند. والسّلام.

توحید وجودی و توحید شهودی

از جمله مکتوبات امام ربّانی، مجدّد الف ثانی رحمه الله، در بیان توحید وجودی و توحید شهودی است.

اَلْـحَمْدُ لِوَاهِبِ الْعَطَايَا وَ الشُّكْرُ لِمَنْبَعِ الْبَرَايَا وَ الْمَدْحُ لِاَفْضَلِ الْخَلَائِقِ وَ الْهَدْيُ لِنَوَّابِ الْمُعَلَّى، صَلَّى اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ.

بدان ـ ارشدک الله الی صراط مستقیم ـ که توحید نزد صوفیه صافیه دو قسم است: توحید وجودی و توحید شهودی. توحید وجودی عبارت از دانستن اتّحاد وجود که به معنی مابه‌الوجود است و در همهٔ اشیا یعنی مقوّم وجود در موجودات علویّه و سفلیّه، ذات واحد است. حضرت حق سبحانه و تعالی واحد است. نه آنچنان که بعضی جاهلان گمان کرده‌اند که وحدت موجود است، نه وحدت وجود. از شدّت جهل، میان مصدر و مشتق فرق نمی‌گذارند و در ضلالت می‌افتند «ضَلُّوْا فَاَضَلُّوْا ضَاعُوْا فَاَضَاعُوْا»[1]. محققّان صوفیه از چنین اشتباهاتی پاک‌اند.

اگر چه در وجود که نزد ایشان عین حق است، مراتب پنجگانه را اثبات می‌کنند، لیکن اطلاق احکام یک مرتبه را بر مرتبهٔ دیگر، کفر و زندقه می‌دانند.

۱. گمراه شدند و گمراه کردند. ضایع شدند و ضایع کردند.

چنانچه مولانا جامی می‌فرماید:

هر مرتبه از وجود حکمی دارد		گر حفظ مراتب نکنی زندیقی

توحید شهودی عبارت است از دیدن ذات حق ﷻ فقط و اختفای کثرت بالکل از نظر سالک، نه آن که کثرت را عین وحدت دیدن و در میان کثرت و وحدت، نسبت عینیّت یا مرآتیّت اثبات نمودن ـ چنانچه در توحید وجودی می‌باشد ـ پس بین این دو، فرق است و منشأ هر دو غلبهٔ محبّت محبوب حقیقی است در نظر محبّ که در توحید وجودی ماسوا را به عنوان عینیّت یا مرآتیّت به سبب غلبه محبّت ملاحظه می‌کند و ظل به اصل مشتبه می‌شود، چنانچه عارف سامی، حافظ شیرازی می‌فرماید:

عکس روی تو چو در آینه جام افتاد		عارف از خنده می در طمع خام افتاد

در توحید شهودی ماسوا هرگز در نظرش نمی‌آید تا چه رسد به اثبات نسبت و این قسم، اعلی از قسم اوّل است و منشأ اوّل، تصفیهٔ قلب و مصدر دوم، تزکیهٔ نفس و مطمئنّه شدن اوست. سالک توحید شهودی که محصّل فناست، ناگزیر است که از دید و دانش ماسوا رخت بر بندد و جز حق ﷻ مشهود بصیرتش نماند.

چنانچه در روز روشن به سبب غلبهٔ اشعه‌های آفتاب به جز خورشید هیچ معلوم نمی‌شود و ستاره‌ها هرگز محسوس نیست، با وجودی که ستاره‌ها در نفس الامر ثابت است. کثرت نیز اینچنین است؛ ولی نظر عاشق مقصور بر معشوق خود و مستهلک مشاهدهٔ جمال محبوب خویش است.

در و دیوار چو آیینه شد از کثرت شوق		هر کجا می‌نگرم روی تو را می‌بینم

بر خلاف توحید وجودی که از شرایط راه نیست؛ بنابراین برای بعضی طالبان واقع می‌شود نه برای همهٔ آنان. حضرت خواجهٔ نقشبند رحمه‌الله راهی برای سالکان مقرّر فرموده‌اند که در آن راه، انکشاف توحید وجودی نباشد، تا از لغزش و خطا که برای بعضی ارباب توحید وجودی واقع می‌شود، محفوظ بمانند و در وادی گمراهی نیفتند ـ جزاه الله تعالی خیر الجزاء ـ چنانچه اکثر ابنای این وقت، **همه اوست** را (توحید وجودی) عقیدهٔ کامل ساخته و به شطحیّات تکلّم می‌نمایند و در امور شرعی سستی می‌ورزند ـ تاب الله علیهم ـ والسّلام.

در جواب‌های مفید برای سالکان

اَلْحَمْدُ لِلّٰه حَمْدًا كَثِيْرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا عَلَيْهِ كَمَا يَلِيْقُ بِجَنَابِهِ الْاَعْلَى وَ الْمَسْؤُوْلُ مِنَ اللهِ سُبْحَانَهُ سَلَامَتُكُمْ وَ عَافِيَتُكُمْ وَ اسْتِقَامَتُكُمْ عَلَى الشَّرِيْعَةِ الْمُصْطَفَوِيَّةِ، عَلَى صَاحِبِهَا الصَّلَوةُ وَ السَّلَامُ وَ التَّحِيَّةُ.

مکتوب مرغوب به ورود مسعود، مسرت‌ها رسانید، سؤال‌هایی کرده بودند که جواب هر کدام نوشته می‌شود.

جواب سؤال اوّل: اگر طالب طریقهٔ قادریّه و چشتیّه نزد او بیاید و از او در طریقهٔ مذکور بیعت بگیرد، آن شخص را در اذکار و اشغال به روش حضرات نقشبندیّه تربیت نمایند؛ چنانچه معمول حضرت مجدّد رحمه‌الله همین بود، مگر جناب شاه صاحب که بر بعضی طالبان نسبت چشتیّه، ذکر جهر متوسط ـ که آواز ذکر بیرون خانه نرود ـ تعلیم می‌فرمودند.

جواب سؤال دوم: علاج استیلا و حرکت ذکر مانند مرتعش این است که توجّه برای ازدیاد ذکر نکند، بلکه القای سکینه و حضور بکنند و از ذکر کردن او را منع نمایند و به او روش مراقبهٔ احدیّت یا وقوف قلبی را تعلیم دهند و اگر از مراقبه احدیّت گذشته باشد، مراقبهٔ معیّت را به او نشان بدهند. یقین است که از پرتو فنای قلب، تسکین خواهد یافت و گرنه به لطیفهٔ نفس توجّه نمایند. وقتی که نسبت لطیفه نفس، غالب آید، از این حرکات باز می‌ماند و به هوش می‌آید.

جواب سؤال سوم: شخصی که در طریقهٔ قادریّه و یا چشتیّه بیعت کرده است، اگر بخواهد که در طریقه نقشبندیّه بیعت کند و سلوک این طریقه را بپیماید، جایز است یا نه؟ مقصود خداست و این طریق نزدیک‌تر از سایر طرق، برای رسیدن به مطلوب است، به خصوص در این زمان که از سلسله‌های دیگر به جز نام و نشان چیزی باقی نمانده است و بر طالب حق ﷻ لازم و ضروری است که التزام این طریقهٔ شریف نماید.

جواب سؤال چهارم: اینکه جایز است شیخ به مرید صاحب الاستعداد که هنوز به مرتبهٔ اجازهٔ مطلق نرسیده است، اجازه تعلیم بدهد؛ چنانچه حضرت امام طریقت، خواجه بهاءالدّین نقشبند رحمه‌الله به حضرت مولانا یعقوب چرخی اجازه داده بودند. همانطور که در **کنز الهدایات** ذکر شده است.

جواب سؤال پنجم: وقتی که مرید فنای قلب و فنای نفس، هر دو را حاصل نماید، به اجازهٔ مطلق می‌رسد.

جواب سؤال ششم: مرید ناخوانده که سلوک را تمام کرد و در خدمت شیخ کامل و مکمّل عالم و عامل، متأدّب به آداب شیخ خود گردید، بر شیخ جایز است که به او

اجازهٔ تعلیم طریقه بدهد و بر مرید لازم است کـه علـم ضـروری بخوانـد و از مـسائل شرعی آگاه شود.

جواب سؤال هفتم: در شب تاریک که احـوال مریـدان معلـوم نـشود، بـرای همـهٔ کسانی که حاضرند، در خواست نمایند که الهـی! فیـضی کـه لایـق هـر کـس باشـد، فایض گردان و بر همهٔ افراد توجّه کنند و کسی را تخصیص ننمایند.

جواب سؤال هشتم: طالبان مبتدی که قرص آفتاب و مهتاب می‌بیننـد و نـشان از تجلّی برقی می‌دهند، از عکس پیر مـی‌بیننـد و چـون در ایـن طریقـه انـدراج نهـایـة فی‌البدایة است؛ از این رو، این آثار در ابتدای امر فقط برای طالبان با استعداد از برکت توجّه شیخ حاصل می گردد. کارخانهٔ این بزرگان بلند است، به هـر زراقـی و رقاصـی نسبت ندارد.

قیاس کن ز گلستان من بهار مرا

شکر این نعمت عظمی را بجا آرنـد. ﴿لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾ نـصّ قـاطع است؛ چون لطیفهٔ پیر، تصفیه یافته است، انوار آن به اشکال مختلف ظهور می کند.

جواب سؤال نهم: لفظ فوق، اشاره به اصول لطایف که فوق العرش‌اند، کرده است. تا وقتی که لطایف به اصول خود نرسند، فنا نمی‌شوند؛ از این رو تلاش می کننـد کـه در لطایف، جذبات پیدا شود تا به اصول خود برسند و فانی و مستهلک گردند.

هیچ کس را تا نگردد او فنا　　　نیست ره در بارگاه کبریا

جواب سؤال دهم: مدار استفادهٔ این طریقهٔ شریف بر محبّت و عشق و رابطهٔ شیخ است؛ اگـر چه به ظاهـر دور باشد، لیکن در باطن نزدیک است، بلکه نزدیک‌تـر و به

سبب غلبهٔ رابطهٔ شیخ، لحظه به لحظه به رنگ شیخ خود رنگین می‌شود.

در راه عشق مرحلهٔ قرب و بُعد نیست

حدیث شریف: «اَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ اَحَبَّ»[1] موجب آرامش مشتاقان است. این فقیر مراقبات را به تفصیل در رساله نوشته‌ام. اگر پس از چند ماه مراقبه، یک مقام فوقانی متوجّه این بی‌بضاعت شده، آن را بیان کرده‌ام. ان شاء الله تعالی آثار آن مقام ظهور خواهد نمود. پس از آن مراقبه دیگر را به همین ترتیب ذکر کرده‌ام و احوال باطن را نیز نوشته‌ام و اجازهٔ سایر طرق که به فقیر رسیده است، به شما داده‌ام.

روزی حضرت شاه صاحب بر مزار حضرت خواجه قطب الدّین رحمه‌الله تشریف برده بودند و این فقیر همراه ایشان بودم. خادمان مزار شریف حضرت خواجه، در حق من دعا فرمودند و همچنین در دعا گفتند که مدد خواجه صاحب بر شاه صاحب باد. حضرت ایشان رحمه‌الله به آواز بلند، خطاب به خادمان که چنین دعا کردند، فرمودند: اینچنین نگویید؛ بلکه اینگونه بگویید که اوّل عنایت خواجه بهاءالدّین نقشبند رحمه‌الله بر من باشد و پس از او، عنایت حضرت خواجه قطب الدین؛ اوّل پدر و پس از او، عمو. انتهی کلامه الشّریف.

ای طالب صادق! بدان برای سالک راه حق، رعایت ادب و احترام شیخ مقتدا از جمله ضروریّات است و برای مریدان بدون مراعات آداب شیخ، بهره و فیوضات حاصل نمی‌شود.

---

۱. شخص به همراه دوست خود است. صحیح بخاری، ج۸، ص۳۹.

در بیان مرید و مراد

چنانچه حضرت امام ربّانی، مجدّد الـف ثـانی رَحِمَهُ‌الله در مکتـوب **۲۹۲** جلـد اوّل مکتوبات شریف بیان نموده‌اند و آن، این است: بدان کـه سـالکان ایـن راه از دو حـال خالی نیستند: یا مریدند یا مراد؛ اگر مرادنـد طُـوبَی لَهُـم، بـه راه انجـذاب و محبّـت، ایشان را کشان کشان خواهند برد و به مطلب اعلی خواهند رسانید و هر ادبـی کـه بـه کار آید، با تعلیم یا بدون تعلیم نصیبشان خواهد شـد و اگـر خطـایی واقـع شـود، زود متنبّه خواهند فرمود و بر آن مؤاخذه نخواهند کرد و اگر بـه پیـر ظـاهر احتیـاج داشـته باشد، بدون سـعی ایـشان، بـه آن دولـت دلالـت خواهنـد فرمـود. بالجملـه عنایـت ازلی جَلَّ‌جَلالُه ، شامل حال این بزرگواران است؛ با سبب و یا بی‌سبب کار ایشان را خواهند کرد. ﴿ٱللَّهُ يَجۡتَبِيٓ إِلَيۡهِ مَن يَشَآءُ وَيَهۡدِيٓ إِلَيۡهِ مَن يُنِيبُ﴾[1] .

اگر مریدند کار ایشان بدون پیر کامل و مکمّل دشوار است. پیر بایـد بـه دولـت جذبه و سلوک مشرّف شده و به سعادت فنا و بقا مستعد گشته و سـیر الـی الله و سـیر فی الله و سیر عن الله بالله و سیر فی الاشیاء بالله را به پایان رسانیده باشد و اگر جذبهٔ او بر سلوکش مقدّم است، در تربیت مرادان مربّی شده، همچون کبریـت احمـر اسـت. کلام او دوا و نظر او شفاست. احیای دل‌های مرده به توجّه شریف او وابسته و تـازگی جان‌های افسرده به التفات لطیف او مربوط اسـت. اگـر چنـین صـاحب دولتـی پیـدا نشود، سالک مجذوب هم مغتنم است و از او نیز تربیـت مـی‌یابـد و بـه وسـیلهٔ او بـه دولت فنا و بقا می‌رسد.

---

۱. خداوند هر که را بخواهد به سوی خود بر می گزیند و هدایت می کند به سوی خود هر کس که باز گردد. شوری/ ۱۳ .

آسمان نسبت به عرش آمد فرود   ورنه بس عالی است پیش خاک تود

اگر به عنایت خداوندی ﷻ به چنین پیر کامل و مکمّلی دلالت فرمودند، باید که وجود شریف او را مغتنم داند و خود را به طور کامل به او سپارد و سعادت خود را در مرضیّات او و شقاوت خود را در خلاف مرضیّات او بداند؛ بالجمله هوای خود را تابع رضای او سازد. در خبر نبوی است: «لَنْ یُؤْمِنَ اَحَدُکُمْ حَتّٰی یَکُوْنَ هَوَاهُ تَبْعًا لِمَا جِئْتُ بِهِ»[1].

بدان که رعایت آداب صحبت و مراعات شرایط از ضروریّات این راه است تا راه افاده و استفاده مفتوح گردد و بدون آن، نتیجه‌ای برای صحبت و فایده‌ای برای مجلس نیست. در زیر به بیان بعضی از آداب و شرایط ضروری می‌پردازیم.

در بیان آداب صحبت

بدان که طالب باید روی دل از همهٔ جهات بگرداند و متوجّه پیر خود سازد و با وجود پیر، بدون اجازهٔ او به نوافل و اذکار نپردازد و در حضور او به غیر او التفات ننماید و با همهٔ وجود خود، متوجّه او بنشیند، حتّی اگر به ذکر هم مشغول نشود؛ مگر اینکه او امر کند و در حضور او غیر از نماز فرض و سنّت ادا نکند.

نقل کرده‌اند از سلطان وقت که وزیرش نزد او ایستاده بود، در این اثنا آن وزیر به جامهٔ خود التفات نمود و بند آن را با دست درست کرد. در این حال، نظر سلطان بر

---

۱. ایمان نمی آورد یکی از شما، تا اینکه نباشد هوای او پیرو آنچه که من آورده ام. مشکوة المصابیح، ج ۱، ص ۱۲.

وزیر افتاد که به غیر او مشغول است. به زبان عتاب گفت: این را نمی‌توان قبول کرد که تو وزیر من باشی و در حضور من به بند جامهٔ خود التفات نمایی.

باید اندیشید که وقتی در امور دنیوی رعایت آداب لازم است، برای وصول الی الله، بر وجه اتم و اکمل رعایت این آداب ضروری خواهد بود. حتّی‌الامکان در جایی نایستد که سایهٔ او بر جامه یا بر سایهٔ پیرش افتد و بر محلّ نماز او پا نگذارد و در محل وضوی او طهارت نکند و از ظروف مخصوص او استفاده نکند و در حضور او آب و طعام نخورد و با کسی سخن نگوید و متوجّه احدی نگردد و در غیبت پیر، به طرف جایگاه او، پا دراز نکند و بزاق دهان به آن جانب نیندازد و هر چه از پیر صادر می‌شود آن را درست بداند، اگر چه به ظاهر درست نباشد؛ زیرا او هر کاری که انجام می‌دهد با الهام و به اذن خداوند است.

بر این تقدیر، اعتراض جایز نیست، اگر چه در الهام بعضی صور خطا راه یابد؛ چرا که خطای الهامی در رنگ خطای اجتهادی است و نیز چون برای سالک محبّتی به پیر پیدا شده است، در نظر او هرچه از پیر صادر شود، محبوب می‌نماید؛ پس اعتراض را مجالی نیست. در همهٔ امور باید به پیر اقتدا کند، چه در خوردن و پوشیدن و چه در خوابیدن و طاعت کردن. نماز را باید به روش او ادا کند و فقه را از عمل او اخذ نماید.

آن را که در سرای نگاری است فارغ است
از باغ و بوستان و تماشای لاله زار

بر حرکات و سکنات او هیچ اعتراضی نکند، اگر چه اعتراض به اندازهٔ حبّهٔ خردل باشد؛ زیرا اعتراض به غیر از محرومیّت، نتیجه‌ای ندارد. بی‌سعادت‌ترین مخلوقات، عیب بین این طایفهٔ علیّه است؛ خداوند تبارک و تعالی ما را از این بلای بزرگ نجات دهد!

از پیر خود خوارق و کرامات نطلبد، اگر چه آن طلب از روی خواطر و وساوس باشد. هیچ شنیده‌ای که مؤمنی از پیغمبرﷺ، معجزه طلبیده باشد؟! معجزه طلبان کفّار و اهل انکارند.

معجزات از بهر قهر دشمن است — بوی جنسیّت پی دل بردن است
موجب ایمان نباشد معجزات — بوی جنسیّت کند جذب صفات

اگر شک و شبهه‌ای در افکار او به وجود آمد، بلافاصله آن را به پیر عرض کند، اگر حل نشود خود را مقصّر بداند و هیچ عیبی به پیر نسبت ندهد. اگر واقعه‌ای روی دهد، از پیر پنهان نکند و تعبیر وقایع را از او بطلبد و تعبیری که بر طالب منکشف شود، نیز عرض نماید و صواب و خطا را از او بجوید و بر کشوف خود زنهار اعتماد نکند، که در این دنیا حق با باطل و صواب با خطا آمیخته است.

بی‌ضرورت و بدون اجازه از او جدا نشود که غیر او را بر وی گزیدن، منافی ارادت است. صدای خود را بر صدای او بلند نکند و سخن بلند به او نگوید که بی‌ادبی است. هر فیض و فتوحی که به او می‌رسد، آن را به وسیلهٔ پیر تصوّر نماید و اگر در خواب ببیند که فیض از مشایخ دیگر رسیده است، آن را نیز از پیر بداند و آگاه باشد که چون پیر، جامع کمالات و فیوضات است، فیض خاص از پیر، مناسب

استعداد خاص مرید و مناسب کمال شیخی که در خواب، افاضه از وی ظاهر شده است به مرید رسیده است و لطیفه‌ای از لطایف پیر که مناسبت با آن فیض دارد و به صورت آن شیخ ظاهر شده، به واسطه ابتلا، لطیفهٔ شیخ دیگر خیال کرده و فیض را از مربیان آن دانسته است، این مغلطه عظیم است. حق سبحانه و تعالی ما را از لغزش و خطا حفظ کند و بر اعتقاد و محبّت پیر ثابت قدم گذارد به حرمت سیّد البشر صلی الله علیه و آله.

بالجمله الطّریق کلّه آداب و مثل مشهور است: هیچ بی‌ادبی به خدا نرسد. اگر مرید نتواند بعضی از آداب ضروری را رعایت کند و اگر بکوشد، باز هم نتواند از عهده آن برآید و خود را مقصّر بداند، مورد عفو است؛ ولی اگر ـ عیاذاً بالله سبحانه ـ آداب را رعایت نکند و خود را مقصّر هم نداند، از برکات این بزرگواران محروم است.

هر که را روی به بهبود نبود   دیدن روی نبی سود نبود

آری! مریدی که به برکت توجّه پیر به مرتبهٔ فنا و بقا برسد و راه الهام و طریق فراست بر وی ظاهر شود و پیر آن را مسلم دارد و به کمال او گواهی دهد، آن مرید می‌تواند در بعضی امور الهامی با پیر مخالفت کند و به مقتضای الهام خود عمل نماید، اگر چه نزد پیر بر خلاف آن متحقّق باشد؛ زیرا آن مرید در آن وقت از مرحلهٔ تقلید گذشته و تقلید در حق وی خطاست.

نمی‌بینی که اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله در امور اجتهادی و در احکام غیر منزل[1] بر خلاف آن سرور صلی الله علیه و آله عمل کرده‌اند و در بعضی اوقات، صواب به جانب اصحاب ظاهر شده است، همانطور که بر علما پوشیده نیست؛ بنابراین مخالفت با پیر، برای مرید

---

۱. غیر نازل شده.

پس از رسیدن به مرتبهٔ کمال جایز است و از بی‌ادبی مبرّاست، بلکه اینجا همین اختلاف، ادب است و گرنه اصحاب پیغمبرﷺ به کمال ادب، مؤدّب بوده‌اند و غیر از تقلید، کار دیگری نکرده‌اند.

برای ابویوسف پس از رسیدن به مرتبهٔ اجتهاد، تقلید از ابوحنیفه‌رحمه‌الله خطاست؛ صواب در متابعت رأی خود است، نه رأی ابوحنیفه‌رحمه‌الله. قول مشهور است از امام ابویوسف که: «نَازَعْتُ أَبَا حَنِيْفَةَ فِيْ مَسْأَلَةِ خَلْقِ الْقُرْآنِ سِتَّةَ اَشْهُرٍ»[1].

تکمیل صناعت با پیوستن افکار مختلف به یکدیگر امکان پذیر است؛ اگر بر یک فکر بمانی، پیشرفت نمی کنی. نحوی که در زمان سیبویه بوده است، امروز با اختلاف آرا و آمیزش افکار پیشرفت کرده است؛ امّا چون او بنا را نهاده است، فضل برای اوست. فضل برای متقدّمان، امّا کمال برای متأخّران است. حدیث نبوی است: «مَثَلُ اُمَّتِیْ مَثَلُ الْمَطَرِ لَا يُدْرَى اَوَّلُهُ خَيْرٌ اَمْ آخِرُهُ».

بدان که گفته‌اند: اَلشَّیخُ یُحیِی وَیُمِیتُ. احیا و اماتت از لوازم مقام شیخی است. مراد از احیا و اماتت، احیا و اماتت روحی است، نه جسمی و مراد از حیات و موت، فنا و بقاست که سالک را به مقام ولایت و کمال می‌رساند و شیخ مقتدا به اذن الله سبحانه و تعالی، عهده دار این دو امر است. پس برای شیخ چاره‌ای از این احیا و اماتت نیست؛ ولی احیا و اماتت جسمی را به منصب شیخ کاری نیست. شیخ مقتدا، حکم کهربا را دارد؛ کسانی که با او نسبتی دارند، مانند خس و خاشاک به دنبال او می‌دوند و نصیب خود را از وی می گیرند.

---

۱. با امام ابوحنیفه در مسألهٔ مخلوق بودن قرآن، مدّت شش ماه منازعه کردم.

خوارق و کرامات برای جذب مریدان در کار نیست؛ مریدان بـا نـسبت معنـوی جذب می‌شوند و کسی که با این بزرگواران نسبتی ندارد، از دولـت کمـالات ایـشان محروم است، اگر چه هزاران معجزه و خوارق و کرامات ببینند. ابوجهـل و ابولهـب را شاهد این معنی باید دانست.

خداوند متعـال فرمـود: ﴿وَإِن يَرَوۡاْ كُلَّ ءَايَةٖ لَّا يُؤۡمِنُواْ بِهَاۚ حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءُوكَ يُجَٰدِلُونَكَ يَقُولُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِنۡ هَٰذَآ إِلَّآ أَسَٰطِيرُ ٱلۡأَوَّلِينَ﴾[1] و السّلام.

رباعیّاتی از خلیفه سعید محمّد معصومی رَحِمَهُ‌اللهُ

یـا رب ز کـرم عـفـو گـنـاه مـا کـــن　　　ما را به صف خواص نیکـت جا کن
چشـم دل مـا بسـته شـده از غفلـت　　　کـحـلی ز عـنـایتت بـده بینـا کـــن

. . . .

یا رب به طفیل احمـد و صحب کبار　　　بخـشـای صفات باطنـی بـر من زار
می‌کن تو مرا نـدیم خاصان ز کـرم　　　تـا آنـکه شـوم ز ماسوا جمله کـنـار

. . . .

یا رب تـو به فضل خود بـده توفیقی　　　تـا آنـکـه بـریـم پـی بـه‌هر تـحقیقی
مـی‌کـن تـو ندیـم فـرقـهٔ نیکـانـت　　　بـخشــای بـه راه معـرفـت تصدیقی

. . . .

---

۱. اگر همه نشانه‌ها را ببینند، به آن ایمان نمی‌آورند، تا اینکه به سوی تو آیند و با تو مجادله کنند و آن‌هایی که کافر شده‌اند، می گویند: ایـن افسانه‌های پیشینیان است. انعام/ ۲۵ .

ای فضل عمیمت به همه خلق رسان بخشای مـرا اطـاعت خـوش نفسان
از وسـوسـۀ عـدو مــرا بــاز رهـان تـا آنـکـه شـوم ندیـم اخـیـار کسان

....

ایـن گـنج عیان جامـع جمـع سلوک نبـود بـه خـزیـنـۀ سـلاطیـن ملوک
درسال‌هزاروسیصدوپس چهل وشش شـد طبـع مجـدّد ز پی‌دفـع شکوک
از سعی جناب‌غوث‌دین‌شمس‌طریق آراستـه گشـت بـاز اسبـاب سـلوک
یا رب نظـرش ندیـم ما کـن جاویـد اعداش قرین ز غصه باریک چو دوک

اشعاری از حاج خلیفه عبدالرّئوف مجیدی در نعت پیامبر و خلفای راشدین

اوّل بـه آنـچه بـاغ دل از آن محضر است اظـهار حمد ذات خـداوند داور است
از بعد حمد حق سخنی کوست جانفزا نعت‌ودرودد‌ر مدح جناب‌پیمبراست
صـلوات بـاد بهـر وی از مـا به هـر زمان صـلّـو عـلـیـه امـر ز الله اکبر است
روحـم فـدای کـه شد وی عالم طفیل او در بین انبیای گرامـی چه سرور است
لـولاک چـتر اوسـت کـه آمد به شأن وی از نور قـدس باطـن پاکش منوّر است
جـبـریل از عـبـور بماندست در رکـاب یـابـنـده سـر الـف کـلام مطهّر است
از بعـد وی خلیـفـه و قـائـم مقـام شان صدّیق جان فداست که ازباقیان سراست
ثانـی عمـر خلیفـه فـاروق کـفـر و دین از احتساب درّه اش اسلام زیور است
بـعـد از عـمـر خلیفـه شد عثمان با وقار از کـلـک او کـتابـت‌قرآن محرّر است
چـارم خلیفـه گشت‌علی شیر ذوالجلال کومظهرالعجایب‌ویک‌نامش حیدر است

ختم خلافت اوست چو ختم نبی عیان		سر مرکز ولایت و شاه دلاور است

عبدالرّئوف هست غلام چهار یار

مذهب حنفی است ز هر ذرّه کمتر است

ایضاً

نور محمد زد علم از موج نور کبریا

از عرش تا فرش و سرا شد مستفید از آن ضیا

ذرّات آن نور کمل شد منعکس در کائنات

ایجاد ممکن را سبب گردیده آن نور از کیا

از عین نور احمدی نقطات کل المرسلین

هر یک به وقت خود ظهور آورده قوم‌از کیا

اعیان جمله ممکنات مظهر به اسما و صفات

هر یک ثبوت وحدت اند حتّی که جمع اصفیا

ذات جمیع ممکنات هر یک به‌خود ذی روح نشد

دارای نامند هر یکی‌از شرقیا و غربیا

بشنو ایا اهل خرد بر روح مظهر شد جسد

ارواح بر اعیان بسی گردید مظهر فهم یا

مظهر شدند اندر کمالات محمد هر یکی

اصحاب آن سلطان دین وز بعد ایشان اولیا

از مظـهـر قـرب ولـی جمــع محبّیـن مـطـیـع
حجّـت بــه اتمـام آمـده گـر طـالـب حقی بیـا
مخفـی اسـت گنج معرفت در باطن مرد خدا
مـظـهر شـده آن گـنـج را تشــریـح نطـق اتـقـیـا
تصحیح نیّت لازم است اوّل به هر یک ای رفیق
آنگه عمل در راه دین خالص و مخلص بی ریا
شایق ز بهر وحدتش آورده ای دُرّ گران
بفروش بهر آن کســی دانـد رموز مومیا

ایضاً

از ائـمّـه مـی کـنـم اظــهـار از روی خـبــر
بشـنـو اوصـاف امـامـان شریـف معتبر
جمـلـه اولاد پـیـمـبـر نسـل آن شیـر خـدا
در میـان خلـق عالـم نـام ایشـان‌منـتشر
هـر دو سبـطین رسـول الله ابنـیـن عـلــــی
کامـدنـد ایشـان ملقـب‌بـر شبیر برشبر
شـد امـام چهـارمین مشهور زیـن‌العـابـدین
بود ز اولاد حسین آن خـسرو نیکو سیر

بعـد از آن حضـرت باقـر شـد امام پنجـمین

جعفـر صادق به خلقان پیشـوا و راهبر

بـود بـرهان حقیقـت ایـن شه عـالی نسـب

قطب میدان طریقت عالم از وی بهره‌ور

آنکه بر تخت خلافت جایشان بگرفته است

حضرت‌موسی کاظم هفتمین‌شد منتشر

زبـدهٔ اولادشـان آمـد علـی موسـی الرضــا

بر دعایش لب گشوده ساکنان بحر و بر

یـعنــی سلـطان خـراسان و امـام هـشـتمین

روضهٔ پر فیض او در طوس‌باشد ای‌پسر

پـورشـان باشـد محـمّـد آن تـقـی نــامـدار

نهمین انـدر امامـت آن امـیـر نــــام ور

صـاحـب ایـن رتـبهٔ عـالی‌است‌علی النقی

بوالحسن‌در کینت از دهمینش می‌شمر

یــازده آمـد حـسـن مـا را امــام عـسـکـری

از فیـوضات جنابـش‌جمله عالم مفتخر

حـضـرت مهدی شـده‌قـائم‌مقام این جناب

بـر وجود این مبـارک ختم شد اثنا عشر

جــمــلـه‌اولاد پـــیـمـبـر از انـــاث از ذکـــور

خاک‌پای هر یکی بر ما شده کحل البصر

بـسـتـگان اهـل بیـت مـصطفـی شـاه رسـل

نورشـان طعـنه زده بـر روشنـایی قـمـر

آل و اصحـاب رسـول الله چـه کشتی نجات

رهنمای خلـق عالـم قـال سلطان البشر

بـر طفـیل ایـن بزرگان ده و دو در هـر زمان

عفو تقصیرات می خواهم خدایا در گذر

بـر سعـــادت ختـــم کـار ایـن کمـین عبدالرّئوف

سـاز یـــا رب حـــرمـــت ایـن خـانـدان نـامـــــور

ایضاً

ای مـه تـابـان قـد چو صنـوبر عـالم امـکان از تـو منـوّر

شـاه زمـانـی اهـل امانـی کـــان مـعــانی خــسـرو خـاور

شـافـع امّـت آیـهٔ رحمت معـدن شفقـت ختـم رسالت

تـاج نبیّـین فخـر محبّـیـن نـام تـو یـاسـیـن شـــاه دلاور

مـیـر سپهـدار سیّـد ابـرار ســرور اخـیـار احـمـد مختار

اصـل تـو از نـور آمد و مشهـور نام تو منشور سیّد سرور

سیّد عالی بهر کمالی بدر جمالی نیک خصالی

گنج سعادت اهل امانت صاحب عزّت بر همه رهبر

چتر تو لولاک دین تو شد پاک از تو مزیّن طارم افلاک

ذات شریفت جسم لطیفت حسن ظریفت پاک مطهّر

غوث دو ابرو همچو هلالست نرگس چشمان غارت جان است

حلقهٔ گیسو گشته کمندم مشفق همدم آمده یاور

واصف خلقت آمده قرآن بهر تو برهان سورهٔ رحمان

شرح کمالت سورهٔ والنجم وه چه کرامت خلعت بافر

عرش معلّی کامده بالا کرده تمنّا خاک کف پا

رف رف اشرف گشته مشرّف از تو معرّف ای گل احمر

شایق مسکین کامده غمگین بهر شه دین همچو پر آوین

عاشق رویت طالب بویت آمده سویت ای مه انور

شجرهٔ مبارک حضرات مشایخ طریقهٔ عالیهٔ نقشبندیه از منظومهٔ حضرت خلیفه سعید محمّد معصومی

الهی از کرم رحمی به ما دار — طفیل مصطفی و آل اطهار

به صدیق تقی سردار اصحاب — طفیل حضرت سلمان مختار

به نور قاسم آن ابن محمّد — به صدق جعفر آن سردار سالار

به شیخ بایزید و خرقانی — خلاصم کن ز شر دیو غدار

به بوالقاسم شه‌پرنور حکمت		به حق بوعلی آن بحر انوار
به خواجه یوسف آن شیخ طریقت		به عبدالخالق آن‌پیر نکوکار
به خواجه عارف و محمود انجیر		مرا کن مستقیم شرع آثار
الهی حرمت قرب عزیزان		رهایی ده ز نفس زشت مکار
به فیض خواجه سماس نامی		به سیّد میر کلال آن نسل ابرار
به شاه نقشبند آن کان احسان		خدایا حرمت آن خواجه عطار
به خواجه نامی یعقوب چرخی		به نور شاه‌عبیدالله احرار
به حق زاهد و محمّد درویش		به خواجه امکنی پیر وفادار
به خواجه باقی آن مکنوز معنی		ز خود فانی به‌حق باقی خبردار
به اعزاز مجدّد الف ثانی		به نسلش خواجه معصوم سالار
به سیف‌الدّین و سیّد نور محمّد		به میرزا مظهر آن ینبوع اسرار
به عبدالله شه آن پیر یگانه		به خواجه بوسعید آن بحر زخّار
به ابن آن بزرگ دین خدایا		که‌بود احمدسعید آن شاه دلدار
به حاجی دوست‌محمّد مرشد ما		به حق شاه‌امان الله بادار
به ابن شان ولی الله کامل		به حق حضرت‌معصوم سردار
خداوندا طفیل شاه یوسف		که بوده وارث این جمع اخیار
الهی از طفیل پیر دوران		که باشد بر همه‌اصناف غمخوار
به سلک نقشبندان مقتدایی		نباشد مثل او در خلق بسیار
بود شمس‌حق و شاه طریقت		وجودش مظهر انوار اضمار

بـود خـواص دریـایـی مـعـانـی　　خداونـدا ز آفـاتـش نـگهــدار
مـرا از خـادمـانش در قـیـامـت　　کنـی محسـوب یـا قیـّوم غفـّار
نـدارم ملـجأیی دیگـر در این ره　　شفیعم کن تو خاصانت در آن دار
نـدیمــی را رهایــی بخـش یا رب
ز بـدهــا در دو عالــم بـاش ستـّـار

تعویذات مجرّب

این تعویذات که از مشایخ کبار به طریق تواتر بـه مـا رسـیده و در کتـاب شـریف **مناقب احمدیه** بیان شده است، ضمیمهٔ کتاب حاضر می‌شود تـا مؤمنـان از آن‌هـا بهـره گیرند.

برای دفع جن

این را بنویسد و به گردن مریض بیاویزد. حق ﷻ او را شفا بخشد.

هَذَا كِتَابٌ مِنْ مُحَمَّد رَسُوْلِ الله رَبِّ الْعَالَمِيْنَ اِلَى مَنْ طَرَقَ الدَّارَ مِنَ الْعَمَّارِ وَ الزَّوَّارِ وَ السَّائحِيْنَ طَرْقًا يَطْرُقُ بِخَيْرٍ يَا رَحْمَن، اَمَّا بَعْدُ: فَاِنَّ لَنَـا وَ لَكُـمْ فِـى الْحَقِّ سَعَةً، فَاِنْ تَكُ عَاشِقًا مُوْلِعًا اَوْ فَاجِراً مُقْتَحِمًا اَوْ رَاعِيًا حَقًّا اَوْ مُبْطِلًا هَـذَا كِتَابُ الله يَنْطِقُ عَلَيْنَا وَ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ، اِنَّا كُنَّـا نَسْتَنْسِـخُ مَـا كُنْـتُمْ تَعْمَلُـوْنَ، وَ رُسُلُنَا يَكْتُبُوْنَ مَا تَمْكُرُوْنَ، اُتْرُكُوْا صَاحِبَ كِتَابِيْ هَذَا وَ انْطَلِقُوْا اِلَى عِبَادَةِ الْاَصْنَامِ وَ اِلَى مَنْ يَزْعَمُ اَنَّ مَعَ الله اِلَهًا آخَرَ. لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ، كُلُّ شَىْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهُ، لَـهُ

الْحُكْمُ وَ اِلَيْهِ تُرْجَعُوْنَ تُقْلَبُوْنَ حم لَا تُنْـصَرُوْنَ حمعـسق تَفَرَّقَـتْ اَعْـدَاءُ اللهِ، وَ بَلَغَتْ حُجَّةُ اللهِ وَ لَاحَوْلَ وَ لَاقُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ، فَسَيَكْفِيْكَهُمُ اللهُ وَ هُوَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ.[1]

برای همهٔ امراض

این تعویذ به همراه نقش و آیه، برای همهٔ امراض ـ ان شاء الله ـ شفاست.



اَعُوْذُ بِكَلِمَاتِ اللهِ التَّامَّاتِ كُلِّهَا مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ
قُلْنَا يَا نَارُ كُوْنِيْ بَرْدًا وَّ سَلَامًا عَلَى اِبْرَاهِيْمَ

---

۱. این کتابی است از محمّد رسول خدا، خدایی که پروردگار جهانیان است، برای زائران و مسافرانی که درگاه الهی را می‌کوبند با عمل نیکی، ای مهربان، امّا بعد؛ همانا برای ما و شما در حق، وسعت و گستردگی است، پس اگر عاشق دلبسته یا تبهکار ظالم یا رعایت کننده حق و یا باطل کنندهٔ حق هستی، این کتاب خداست که برای ما و شما به حق سخن می‌گوید و همانا ما ثبت می‌کردیم، آنچه را که انجام می‌دادید و فرستادگان ما می‌نوشتند، آنچه را که مکر می‌کردید. صاحب این کتاب را ترک کنید و بروید به سوی عبادت کنندگان بت‌ها و به سوی کسانی که گمان می‌کنند همراه خداوند، خدایی دیگر است، بروید. هیچ خدایی به جز او نیست. هر چیزی نابود شونده است مگر وجه خداوند تبارک و تعالی و حکم برای اوست و به سوی او باز گردانیده خواهید شد. حم یاری نخواهید شد. حمعسق دشمنان خداوند پراکنده گردیدند و حجّت خداوند فرارسید. هیچ نیرویی بر طاعت و هیچ نگاه دارنده ای از گناه نیست مگر به خواست خداوند تبارک و تعالی. به زودی خداوند ایشان را کفایت خواهد کرد و او شنوندهٔ داناست.

اَعُوْذُ بِکَلِمَاتِ اللهِ التَّامَّاتِ کُلِّهَا مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ، یَاحَفِیْظُ یَاحَفِیْظُ یَاحَفِیْظُ، وَ مِنْ غَضَبِه، وَ عِقَابِه، وَشَرِّ عِبَادِه، وَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّیَاطِیْنِ. تَحَصَّنْتُ بِحِصْنِ اَلْفَ اَلْف، لَاحَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اَلَّا بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ. لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اَلَّا بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ ﴿قُلْنَا یَـٰنَارُ کُونِی بَرْدًا وَسَلَـٰمًا عَلَیٰٓ إِبْرَٰهِیمَ﴾ یَا حَیُّ، یَا قَیُّوْمُ.[1]

تعویذ برای اولاد

اَللهُ یَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ کُلُّ اُنْثَی وَ مَا تَغِیْضُ الْاَرْحَامُ وَ مَا تَزْدَادُ، اللهُ قَادِرٌ عَلَی مَا یَشَاءُ، وَ کُلُّ شَیْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ، عَالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهَادَةِ الْکَبِیْرُ الْمُتَعَالِ، ﴿یَـٰزَکَرِیَّآ إِنَّا نُبَشِّرُکَ بِغُلَـٰمٍ ٱسْمُهُۥ یَحْیَیٰ لَمْ نَجْعَل لَّهُۥ مِن قَبْلُ سَمِیًّا﴾ إِعْطِنِیْ بِحَقِّ مَرْیَمَ وَ عِیْسَی علیه السلام اِبْنًا صَالِحًا طَوِیْلَ الْعُمْرِ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَی صلی الله علیه و آله.[2]

و دیگر لفظ یا مبدی را بر سه قطعه کاغذ بنویسد و با آب بشوید و در سه روز اوّل ماه که نو شود، برای اولاد بنوشد، ان شاء الله مجرّب است.

۱. پناه می‌برم به کلمات تامّهٔ خداوند، از شرّ آنچه آفرید و از غضب و عقاب او و شرّ بندگانش و از وسوسه‌های شیطان. پناه می‌برم به پناهگاهی هزاران هزار بار. هیچ نیرویی بر طاعت و هیچ باز دارنده‌ای از گناه نیست مگر به فرمان خدای بزرگ. گفتیم ای آتش! بر حضرت ابراهیم سرد و سلامت باش. ای زنده، ای پاینده.

۲. خداوند آنچه را که هر مؤنّثی حمل می‌کند، می‌داند و به آنچه که رحم‌ها کم و زیاد می‌کنند، آگاه است و او تواناست بر آنچه که می‌خواهد و هر چیزی در نزد او به اندازه است و او به پوشیده و آشکار داناست. او بزرگ و بلند مرتبه است. ای زکریّا! ما بشارت می‌دهیم تو را به پسری که اسم او یحیی است. برای او پیشتر هم نامی نگردانیده بودیم. به حرمت مریم و عیسی علیه السلام به من فرزند نیکوکار که دارای عمر دراز باشد عطا کن، به حرمت محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله.

اوّل شـد استقامـت شـرع رسـول حـــق‌را

دیـگــر عـقـیــده‌ات را بـا پـیـر دار ایــقــــان

آداب پیـر شـرط اسـت مـر ســالکـان ره را

هرگــز تـو بـی‌ادب را واصـل حـق نمـی‌دان

مقصود از طریقت کسب یقین شد ای‌جان

تـا معرفـت نمــایـی حاصـــل بـــرای ایـمــان

ایـن معرفـت که داری اجمـال معرفت شد

چـون طـی نمــایـی تفضیـل گــردد ایـقـــان

هـر چیــز دیـن به نـزدت دارد دلیـل اول

لـکـن درآخـر کـار گـردد بـدیـهــی ایـمـــان

کشـف شهـود هرگـز مقصـود مـی‌نباشـد

علـم اسـت و معرفـت نیــز راه کمــال ایمــان

بـی‌راهبـــر نتانـــی حاصـل کنـی تو دولت

گـر راهبـر بجویــی مـی‌جـو ز نسـل خوبـان

امــروز عـارف حـق هـم کامـل و مکمـــل

شمس زمین افغان می‌دان تو شمس‌الحق‌جان

آن واقـف معــارف آن بـدعــه را مخـالــف

بـا راه حق موافــق از نسـل اهـــل عـــرفــــان

نســـــل امـــان الله هــم شـــاه ولـــــی الله

هــم رهـنمـــای افـغـــان هـــم پیشـوای ایـــران

فضلـش تـو در نیابـــی قلبـت غـبـــار دارد

دل را تـو صیقلـی کـن تـا گـردی عـارفـشـــان

حیدر که واصفش شد از صفوت درون است

لیکـن کـدر چـه داند از وصـف اهل عـرفـــان

دُر را بـگـــو به دُردان مـی‌پـــوش آن ز دزدان

هـــر گـــز خسـان‌نداننــد اوصـاف درّ و مرجان

مناجات حضرت حاج شمس الحق نقشبندی مجدّدی رحمه‌الله

ز تـــو امیــدوارم یـــا الـهـــی	خلاصـی ده مرا از هـر مناهی
ز جمله روی ما با خویشتن کن	ز ما یـکسـوی آفـات فـتن کن
خــداونـدا بـحـق نـور احمـد	ببخشـا نعمـت جاویـد سرمد
که ما بس عاجز و درماند گانیم	به جـز فضلت ره دیگر ندانیم
الـهی حرمـت جمـع بـــزرگان	به مـا پاینـده ده توفیق احسان
خـدایـا حرمـت صدیـق اعـظم	کـه باشـد افضـل امـت مسلم
بـه مـا توفیـق امـر بنـد گـی ده	بــــه راه خـدمتت پایند گی ده
الهـی حرمـت فـــاروق کامـــل	دل مـــا را مصفّـــا دار از غـــلّ
کـه مـا بـــیچـاره و آوارگـانـیم	ولـی افضـال احسـان تو دانیم

خدای با حیای شخص عثمان
بـــده‌مـان ثـابتـی در راه ایمان

اگـر فضـل تـو باشـد کارسازم
بخدمـت می‌توانـم جان ببازم

الهـی بـا ولای خـاص حیـدر
بکـن یکسـو ز ما اندیشـهٔ شـر

به حـق فاطمـه خاتـون جنّـت
کـه بر ما کرد ثابت شکر منّت

خدایـا حرمـت نسـل شریفش
که‌بودنددر رواج دین ردیفش

که هستند گوشواره عرش اعلی
مــرا میــدار دائــم در تـــولا

خداونـدا مـرا فـارغ ز مـن کن
مرا مفتـون سودای حسـن کن

کمـال معرفـت بـرمـا عـطا کن
شفیــع مـا شهید کربـــلا کـن

بـــده بینـــایی عیـــن الیقینی
که‌هستم‌ازبزرگان خوشه‌چینی

اگــرچه نیست ما راکار و باری
ولـی کامـل بـــود امیـدواری

بـــه راه نیک مـردان ره سـپارم
سپـاس فضل بی حدّتو دارم

منـــم تابـع بـه جمع پیشوایان
خصوصاً خادمم درنقشبندان

مـــرا منظـور کـن ای ایزد پاک
به حـق فرقـهٔ بگزیده چالاک

الهـی خدمـــت پیـــر طریقـــم
شه معصوم مـولای شـفـیقم

زلطفت‌بخش‌برمافیض‌ونوری
نهانـی دائـماً عشـق‌سـروری

منـم شمس‌الحق آشفتـه حالی
مـــدد خواهم ز تو در امتثالی

آمین یا ربّ العالمین

مناجات حاج خلیفه ملاّ گل محمّد محمّدنژاد

الهــی معرفت بر ما عطا کــن | دل مــا خالـی‌ازفـکر خطا کن
اگــرچه عاریم از فعـل احسـان | تو احسـان برضعیف‌بینـوا کن
بــه نــور مصطفی و آل پاکش | مـرا ثـابت بـه‌اسلام هدی کن
اگـرچـه غــرق عصیانـم‌خدایا | شفیع مـا بـه هنـگام جــزا کن
خداونـدا به لطف بـــی‌نهایـت | به‌حشرم‌درصـف‌احباب‌جاکن
بـه ظاهـر خـادمم بـا دوستانت | مرا از فیـض ایشان پرصفا کن
الهـــی بـرطفیـل نقـشبـــندان | ز نقـش بد مـرا کلی جـدا کن
بصورت خویش را تشبیه‌کردم | به‌سیرت نیز قلبـم را ضیـا کن
خـدایا گـرچـه نبـود نیک‌کارم | معافـم بـا فریــق اولیـــا کن
به حــق پیـر و مـولای شفیقم | مـرا واصـل به اصل مدعـا کن

به‌نور باطن این شمـس تحقیق
مـراد گــل‌محمــّد را روا کـن

ملحقات (٢)

فصل اوّل

ختم خواجگان و ادعیهٔ مرسوم طریقهٔ نقشبندیه

دلایل اثبات اوراد و اذکار ختم خواجگان

قبل از اینکه به بیان ختم خواجگان بپردازیم، احادیثی از رسول اکرمﷺ در اثبات اوراد و اذکار این ختم و نیز احادیثی در جایز بودن استفاده از سنگریزه برای شمارش ذکر می‌آوریم.

از ابی‌سعید خدریرضی‌الله‌عنه روایت کرده‌اند که گفت: شخصی شنید که مردی «قل هو الله احد» را بسیار تکرار می‌کند. هنگامی که صبح شد نزد رسول‌اللهﷺ آمد و آن‌را برای حضرتﷺ تعریف کرد به گونه‌ای که آن‌را کوچک شمرد. رسول‌خداﷺ فرمود: قسم به کسی که جانم در دست اوست که ثواب این ذکر برابر خواندن یک سوم قرآن کریم است[1].

---

۱. صحیح بخاری، ج٦، ص۱۸۹.

از انس بن مالکﷺ روایت شده است که گفت: هنگامی که امری بر حضرت رسولﷺ دشوار می‌شد، این ذکر را تکرار می‌کرد: «یا حیّ یا قیّوم برحمتک استغیث»[1].

از ابیّ‌بن کعبﷺ روایت کرده‌اند که گفت: رسول‌خداﷺ فرمودند: ای ابو منذر! آیا می‌دانی کدام آیه از آیات قرآن کریم نزد تو بزرگ‌تر است؟ گفتم: خدا و رسولش می‌دانند. دوباره فرمود: ای ابو منذر! آیا می‌دانی کدام آیه از آیات قرآن کریم نزد تو بزرگ‌تر است؟ گفتم: ﴿ٱللَّهُ لَآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُ﴾. آن حضرت به سینه‌ام زد و فرمود: ای ابو منذر! به خدا سوگند علم بر تو نیکو و گوارا باد[2].

از سعدﷺ روایت شده است که گفت: رسول‌خداﷺ فرمود: یونس وقتی در شکم نهنگ بود، این دعا را خواند: ﴿لَّآ إِلَـٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبۡحَـٰنَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ ٱلظَّـٰلِمِينَ﴾[3]. به درستی که هیچ مرد مسلمانی نیست که این دعا را خوانده باشد مگر اینکه خداوند خواسته او را اجابت کرده است[4].

از ابوهریرهﷺ روایت کرده‌اند که گفت: رسول‌خداﷺ فرمودند: دو کلمه است که گفتن آن، آسان ولی در ترازوی اعمال نیک در قیامت، سنگین و نزد خداوند بسیار محبوب و دوست داشتنی است و آن «سبحان الله و بحمده، سبحان الله العظیم است»[5].

---

۱. سنن ترمذی، ج ۵، ص۵۳۹ .

۲. صحیح مسلم، ج۱، ص۵۵٦ .

۳. هیچ خدایی جز تو نیست و تو پاک و منزّه هستی و من از ستم کارانم. انبیا/ ۸۷ .

٤. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۲۹ .

۵. صحیح بخاری، ج۸، ص۱۳۹.

حضرت عمرﷺ از پیامبر اکرمﷺ روایت می کند که ایشان فرمودند: «اگر کسی فراموش کند که تمام و یا قسمتی از ورد خود را در شب بخواند، پس آن را بین نماز صبح و نماز ظهر بخواند، برای او پاداشی مثل پاداش خواندن آن در شب عطا می‌شود»[1]. حزب یعنی ورد یا وظیفه‌ای که انسان برای خود از نماز یا تلاوت یا ذکر و یا دعا اختیار می کند. این حدیث بر چند مطلب دلالت می کند: ۱) اختیار کردن ورد برای خود در همهٔ نوافل از نماز، تلاوت، ذکر و یا دعا ۲) مشروعیّت قضای اوراد (نوافل).

دربارهٔ اینکه در حدیث تصریح به شب شده است، حضرت شیخ عبدالحق، محدّث دهلوی، در ترجمهٔ فارسی **مشکاة** می‌فرماید که این به حکم غالب است؛ زیرا اعضای بدن انسان در شب فارغ‌تر از روز است و تهجّد هم در شب است؛ به این معنا که اگر در روز ورد مشخّصی داشت و از او فوت شد، می‌تواند آن را در شب ادا کند بر مبنای آیه کریمهٔ سوره فرقان که فرمود: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِى جَعَلَ ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ خِلْفَةً لِّمَنْ أَرَادَ أَن يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا﴾[2].

دلایل جواز استفاده از وسایل در ذکر

کسی که ذکر می کند مجاز است که برای شمارش ذکر از وسایلی مانند تسبیح یا هستهٔ خرما و یا سنگریزه استفاده کند و در این مسئله از سعد بن ابی‌وقّاصﷺ روایت

---

۱. صحیح مسلم، ج۱، ص۵۱۵.

۲. اوست کسی که شب و روز را جایگزین (خلیفه) یکدیگر می‌سازد برای انسانی که بخواهد به یاد خدا باشد و یا بخواهد شکر گزاری کند. فرقان/ ٦٢.

شده است که وی با آن حضرتﷺ نزد زنی[1] رفتند و جلوی آن زن هسته‌های خرما یا سنگریزه بود (شک از راوی است) که با آن تسبیح می گفت. پیامبرﷺ فرمودند: آیا خبر ندهم تو را به ذکری که برایت آسان‌تر و با فضیلت تر است؟ «سُبحانَ الله عددَ ما خلقَ فِی‌السّماءِ و سُبحانَ الله عددَ ما خلقَ فی‌الارضِ و سُبحانَ الله عددَ ما بینَ ذلکَ و سُبحانَ الله عددَ ما هُوَ خالقٌ» و الله اکبر و لا حول و لا قوّة الّا بالله نیز مانند آنچه گذشت[2].

ملّا علی قاری نوشته است: این حدیث مدرک صحیحی برای جواز تسبیح به دست گرفتن است؛ یعنی پیامبرﷺ شیوهٔ ذکر کردن این زن را انکار نفرمود و این به منزلهٔ تأیید است؛ زیرا تسبیح به دست گرفتن به معنای هسته و سنگریزه می‌باشد؛ چون تفاوتی بین مهره‌های به رشته در آورده شده و مهره‌های پراکنده وجود ندارد و گفتهٔ کسی که آن را بدعت شمرده است، اعتبار ندارد و همانا مشایخ گفته‌اند که تسبیح (سبحه) تازیانهٔ شیطان است. همچنین روایت شده است که در دست جنید رحمه الله تسبیح بود در حالی که به انتها[3] رسیده بود؛ از او سؤال شد، جواب داد: چیزی را که به وسیلهٔ آن به خدا رسیده‌ایم، چگونه ترک کنیم[4].

همچنین از امّهات المؤمنین و صحابه دربارهٔ ذکر با سنگریزه، گره نخ، هستهٔ خرما و دیگر وسایل نقل شده است که آن حضرتﷺ از بعضی مشاهده نمودند و انکار نفرمودند و همچنین تابعین و علمای اکثر فرق اسلامی، استفاده از وسایل در ذکر را جایز دانسته‌اند.

---

۱. در بعضی روایات آمده است که آن زن از امّهات المؤمنین بود؛ جویریه یا صفیه ـ رضی الله تعالی عنهما.

۲. ترمذی، ج۵، ص۵۶۲.

۳. در سکرات الموت.

۴. مرقاة، ج۵، ص۲۲۱. قطب یافعی واقعهٔ جنید را در **الارشاد** و **التطریز** نیز بیان کرده است.

امّ‌المؤمنین صفیّه می گوید: پیامبرﷺ نزد من تشریف آورد، در حالی که جلوی من چهار هزار هستهٔ خرما بود که با آن تسبیح می‌خواندم. پس گفتم: همانا من با این‌ها تسبیح گفته‌ام. آن حضرتﷺ فرمودند: آیا من به تو وردی یاد ندهم که ثواب آن بیشتر از آن ذکری است که گفته‌ای؟ عرض کردم: بلی، به من یاد ده. فرمودند: بگو «سبحان الله عدد خلقه»[1].

در حاشیهٔ **ابن‌عابدین** آمده است: پیامبر این زن را از کارش نهی نکرد، بلکه او را به آنچه افضل‌تر و آسان‌تر بود، ارشاد نمودند و اگر ذکر با سنگریزه و هسته مکروه بود، حتماً پیامبرﷺ آن زن را از این کار باز می‌داشتند. این حدیث، دلیل بر افضلیّت این ذکر بر سایر اذکار است هر چند که آن اذکار اندکی تکرار بشوند.

علّامه شوکانی در **نیل‌الأوطار** نوشته است: این دو حدیث بر جواز شمردن تسبیحات با هسته و سنگریزه و همچنین با تسبیح دلالت دارند؛ زیرا که هسته و سنگریزه با تسبیح به دلیل گفتهٔ پیامبرﷺ فرقی ندارند (یعنی عدم انکار پیامبرﷺ به معنی تأیید است) و ارشاد کردن پیامبر آن دو را به آنچه که بهتر است، منافی با جواز نیست و آثار زیادی در این باره آمده است.

ابونضرهرَحِمَهُ‌اللهُ می گوید: در مدینه نزد ابوهریرهرضی‌الله‌عنه مهمان شدم، پس هیچ مردی را از اصحاب پیامبر ندیدم که از ابوهریرهرضی‌الله‌عنه در عبادت بیشتر بکوشد و در مهمان‌نوازی از او جلوتر باشد؛ روزی من نزد او بودم و او بر تخت خود نشسته بود و همراهش کیسه‌ای بود که در آن سنگریزه و هستهٔ خرما قرار داشت و پایین تخت، کنیز سیاه

---

۱. ترمذی، ج۵، ص۵۵۵ .

پوست وی بر زمین نشسته بود. ابوهریره با آن سنگریزه‌ها و یا هسته‌ها تسبیح می‌گفت و چون همهٔ آنچه را که در کیسه بود، تمام کرد، کیسه را به سوی کنیز انداخت. کنیز همهٔ آن را جمع کرد و به کیسه برگرداند و آن را نزد ابوهریره‌رضی الله عنه بر روی تخت گذاشت[1].

ابن سعدرضی الله عنه از ابوهریره‌رضی الله عنه روایت کرده است که وی با مُجَزِّع[2] تسبیح می‌گفت[3].

از ابوصفیّه، غلام آزاده شدهٔ پیامبرصلی الله علیه وسلم نقل است که برای او قالی‌ای پهن می‌کردند و سبدی که در آن سنگریزه بود، می‌آوردند؛ پس با آن تا نیم روز تسبیح می‌گفت؛ سپس برداشته می‌شد و پس از نماز دوباره آن‌را می‌آوردند و تا شامگاه با آن ذکر می‌کرد[4].

مادر یونس بن عبید می‌گوید: من ابوصفیّه، صحابی پیامبر را که همسایهٔ ما بود، دیدم که با سنگریزه سبحان الله می‌گفت[5].

حضرت شاه عبدالعزیز، مفسّر و محدّث و فقیه بزرگوار، فرزند حضرت شاه ولی‌الله، در **فتوای عزیزی** دربارهٔ ختم خواجگان اینگونه نوشته است:

سؤال: برای رسیدن به اهداف دنیوی چه باید خواند؟

---

۱. سنن ابوداود، ج۲، ص۲۵۲.

۲. مُجَزِّع یعنی هسته هایی که به یکدیگر مالیده و ساییده شده اند و بر اثر آن برخی سفید و برخی به رنگ سابق خود باقی مانده انـد. هـر چـه در آن سیاهی و سفیدی باشد، مجزّع است.

۳. الحاوی للفتاوی، باب المنحة فی السبحة، ج۲، ص ٤ .

٤. شعب الایمان، ج۲، ص۱۸۷ .

٥. العلل و معرفة الرجال، ج۲، ص۱۳۷.

جواب: «حسبنا الله و نعم الوکیل» را پانصد بار و اوّل و آخرش درود شریف را ده بار تا حصول آن مقصود بخواند و برای جلب عطوفت حکّام «یا مقلّب القلوب بالخیر» را دویست بار پس از عشاء بخواند؛ همچنین خواندن «یا قاضی الحاجات» صد مرتبه برای این کار مجرّب است. اگر ختم خواجگان را برای حصول امر مهم بخواند، بهتر است؛ «یا قاضی الحاجات» را نیز باید بخواند[1].

ختم خواجگان نقشبندیّه

روش خواندن ختم خواجگان نقشبندیّه ـ قدّس الله اسرارهم ـ که در میان مریدان و مخلصان ایشان معمول است و حضرت قبله گاهی‌ام همیشه این ختم‌های شریف را تلاوت می‌کرد، به شرح زیر است.

دعای شروع ختم‌های صبح، ظهر و عصر

اَللَّهُمَّ یَا مُفَتِّحَ الْاَبْوَابِ وَ یَا مُسَبِّبَ الْاَسْبَابِ وَ یَا مُقَلِّبَ الْقُلُوْبِ وَ الْاَبْصَارِ وَ یَا دَلِیْلَ الْمُتَحَیِّرِیْنَ وَ یَا غِیَاثَ الْمُسْتَغِیْثِیْنَ اَغِثْنَا وَ تَوَکَّلْنَا عَلَیْکَ یَا رَبَّنَا وَ فَوَّضْنَا اَمْرَنَا اِلَیْکَ یَا فَتَّاحُ یَا بَاسِطُ وَ صَلَّی اللهُ تَعَالَی عَلَی خَیْرِ خَلْقِه مُحَمَّدٍ وَ آلِـه وَ صَحْبِه اَجْمَعِیْنَ. رَبَّنَا اَتْمِمْ لَنَا نُوْرَنَا وَ اغْفِرْ لَنَا اِنَّکَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ.[2]

---

۱. فتوای عزیزی، ج۱، ص۲٦.

۲. پروردگارا! ای گشایندهٔ درهای رزق و روزی و ای به وجود آورندهٔ تمام اسباب و ای گردانندهٔ همهٔ قلب‌ها و دیدگان به بهترین وجه و ای راهنمای متحیّران و ای فریاد رس فریاد کنندگان به فریاد ما برس بر تو توکّل کردیم. پروردگارا! ما کارمان را به تو واگذار کردیم، ای گشایندهٔ کارها و ای بسط دهندهٔ رزق و روزی و درود خداوند بر بهترین مخلوق او حضرت محمّدﷺ و بر اولاد و اصحاب او همهٔ آن‌ها، خداوندا! نور ما را بر ما تمام گردان و گناهان ما را بیامرز، به درستی که تو بر هر چیزی توانایی.

ختم اوّل صبح

پس از خواندن تعوّذ و تسمیه، هفت مرتبه سورهٔ شریف فاتحه و پس از آن، این درود شریف را صد مرتبه بخواند: «اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلٰی آلِهِ وَ صَحْبِهِ وَ سَلِّمْ»[1]. آنگاه سورهٔ شرح را هفتاد و یک مرتبه و پس از آن، هزار و یک مرتبه سورهٔ اخلاص را بخواند و دوباره سورهٔ شریف فاتحه را هفت مرتبه و درود شریف را صد مرتبه بخواند. سپس صد مرتبه بخواند: «یَا قَاضِیَ الْحَاجَات، یَا کَافِیَ الْمُهِمَّاتِ، یَا دَافِعَ الْبَلِیَّات، یَا شَافِیَ الْاَمْرَاضِ، یَا حَلَّالَ الْمُشْکِلَاتِ، یَا رَافِعَ الدَّرَجَاتِ، یَا مُجِیْبَ الدَّعَوَاتِ، یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ»[2].

پس از آن دعا کند: الهی به حرمت حضرت سیّد المرسلین و شفیع المذنبین و رحمةٍ للعالمین، حضرت محمّد مصطفیﷺ مع آل و اولاد و اصحاب کرام و ازواج مطهّرات و چهار یار کبار ـ رضوان الله تعالی علیهم اجمعین ـ و الی ارواح ائمّه اربعه خصوصاً الی روحانیّت امام اعظم، صوفی کوفی ـ رضوان الله علیه ـ مع شاگردانشان و الی ارواح جمیع حضرات خواجگان طریقه نقشبندیّه، قادریّه، چشتیّه، سهروردیّه، کبرویّه، مداریّه، قلندریّه، نَوَّرَ اللهُ مَرَاقِدَهُمُ الشَّرِیْفَةَ وَ بَرَّدَ اللهُ مَضَاجِعَهُمُ اللَّطِیْفَةَ، اَللّٰهُمَّ اَنْزِلْ عَلَیْنَا مِنْ فُیُوْضَاتِهِمْ وَ بَرَکَاتِهِمْ وَ انْفَعْنَا بِعُلُوْمِهِمْ وَ اَسْرَارِهِمْ، اَوْصِلْ وَ بَلِّغْ ثَوَابَ هَذَا الْخَتْمِ اِلَی اَرْوَاحِهِمْ وَ اِلَی اَرْوَاحِ جَمِیْعِ الْمَشَائِخِ الْکِبَارِ وَ اِلَی

---

۱. پروردگارا! بر سرورمان محمّدﷺ و بر آل و اصحابش درود و سلام بفرست.

۲. ای برطرف کنندهٔ نیازها و کفایت کنندهٔ سختی‌ها و دفع کنندهٔ بلاها و شفا دهندهٔ امراض و ای حلّال مشکلات و بالا برندهٔ درجات و اجابت کنندهٔ دعاها و ای رحم کننده ترین رحم کنندگان.

اَرْوَاحِ جَمِيْعِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُسْلِمِيْنَ وَ الْمُسْلِمَاتِ بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ.[1]

ختم دوم صبح

پس از ختم بزرگ، پانصد مرتبه این را بخوانـد: «یَا اللهُ یَا رَحْمَنُ یَا رَحِیْمُ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ وَ صَلَّی اللهُ تَعَالَی عَلَی خَیْرِ خَلْقِهِ سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلَی آلِهِ وَ أَصْحَابِهِ اَجْمَعِیْنَ»[2]. پس از آن دعا کند: الهی به حرمت مجدّد مائة ثالث عشر، نایب حضرت خیر البشر، خلیفة الله، مروّج شریعت حضرت محمّد مصطفیﷺ، حضرت عبدالله المشتهر به غلام علی شاه دهلوی رحمه الله، نَوَّرَ اللهُ مَرْقَدَهُ الشَّرِیْفَ وَ بَرَّدَ اللهُ مَضْجَعَهُ اللَّطِیْفَ، اَللَّهُمَّ اَنْزِلْ عَلَیْنَا مِنْ فُیُوْضَاتِهِ وَ بَرَکَاتِهِ وَ انْفَعْنَا بِعُلُوْمِهِ وَ اَسْرَارِهِ، أَوْصِلْ وَ بَلِّغْ ثَوَابَ هَذَا الْخَتْمِ اِلَی رُوْحِهِ وَ اِلَی اَرْوَاحِ جَمِیْعِ الْمَشَائِخِ الْکِبَارِ وَ اِلَی اَرْوَاحِ جَمِیْعِ الْمُؤْمِنِیْنَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُسْلِمِیْنَ وَ الْمُسْلِمَاتِ بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ.

---

۱. خداوند مرقد شریف و بارگاه لطیفشان را نورانی و سرد گرداند. پروردگارا! از خیر و برکاتشان ما را بهره‌مند و از علوم و اسرارشان ما را سودمند بگردان و ثواب این ختم را برای روحشان و ارواح همهٔ پیران بزرگ و ارواح همهٔ مؤمنان و مؤمنات بفرست. به رحمت تو ای رحم کننده ترین رحم کنندگان.

۲. پروردگارا! ای بخشاینده و ای مهربان و ای رحم کننده ترین رحم کنندگان، درود خداوند بر برترین مخلوقاتش، سرورمان حضرت محمّدﷺ و بر آل و همهٔ اصحابش باد.

ختم سوم صبح

اوّل صد مرتبه درود شریف را بخواند، پس از آن پانصد مرتبه «یا حَیُّ یا قَیُّومُ بِرَحمَتکَ أستَغیثُ»[1] و صد مرتبه درود شریف را بخواند. پس از آن دعا کند: الهی به حرمت قیّوم طریقهٔ احمدیّه و مُحیِی السّنَنِ النّبویّة، فَریدِ العَصرِ و الدّوران، حضرت شمس الدّین حبیب الله میرزا جان جانان مظهر شهید رحمه الله، نَوَّرَ اللهُ مَرْقَدَهُ الشَّرِیْفَ وَ بَرَّدَ اللهُ مَضْجَعَهُ اللَّطِیْفَ، اَللَّهُمَّ اَنْزِلْ عَلَیْنَا مِنْ فُیُوْضَاتِهِ وَ بَرَکَاتِهِ وَ انْفَعْنَا بِعُلُوْمِهِ وَ اَسْرَارِهِ، أَوْصِلْ وَ بَلِّغْ ثَوَابَ هَذَا الْخَتْمِ اِلَی رُوْحِهِ وَ اِلَی اَرْوَاحِ جَمِیْعِ الْمَشَائِخِ الْکِبَارِ وَ اِلَی اَرْوَاحِ جَمِیْعِ الْمُـؤْمِنِیْنَ وَ الْمُؤْمِنَـاتِ وَ الْمُسْلِمِیْنَ وَ الْمُسْلِمَاتِ بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ.

ختم چهارم صبح

ابتدا صد مرتبه درود شریف بخواند، پس از آن پانصد مرتبه «یا غِیَاثَ المُستَغیثِینَ اَغِثنَا»[2] بخواند. آنگاه دوباره صد مرتبه درود شریف را بخواند و اینگونه دعا کند: اِلَهِیْ بِحُرْمَةِ رَئِیْسِ الْاَوْلِیَاءِ وَ سُلْطَانِ الْاَصْفِیَاءِ وَ بُرْهَانِ الْاَتْقِیَاءِ شَیْخِنَا وَ مُرْشِدِنَا وَ وَسِیْلَتِنَا اِلَی اللهِ الْوَاهِبِ، حضرت مولانا ولی الله صاحب رحمه الله، نَوَّرَ اللهُ مَرْقَدَهُ الشَّرِیْفَ وَ بَرَّدَ اللهُ مَضْجَعَهُ اللَّطِیْفَ. اَللَّهُمَّ اَنْزِلْ عَلَیْنَا مِنْ فُیُوْضَاتِهِ وَ بَرَکَاتِهِ وَ انْفَعْنَا بِعُلُوْمِهِ وَ اَسْرَارِهِ، أَوْصِلْ وَ بَلِّغْ ثَوَابَ هَذَا الْخَتْمِ اِلَی رُوْحِهِ وَ اِلَی

۱. ای زنده و پایدار! به رحمت تو فریاد خواهی می‌کنیم.

۲. ای یاور یاری خواهان! یاری بده ما را.

اَرْوَاحِ جَمِیْعِ الْمَـشَائِخِ الْکِبَـارِ وَ اِلَـی اَرْوَاحِ جَمِیْـعِ الْمُـؤْمِنِیْنَ وَ الْمُؤْمِنَـاتِ وَ الْمُسْلِمِیْنَ وَ الْمُسْلِمَاتِ بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ.

ختم پنجم صبح

اوّل درود شـریف را صـد مرتبـه بخوانـد، سـپس ﴿ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُ﴾ را پانصد مرتبه بخواند. آنگاه درود شریف را صد مرتبه بخواند و دعا کنـد: الهی به حرمت کاشف اسرار حقیقت و معرفت، مروّج شریعت و طریقـت، حـضرت شمس‌الحق مجدّدی رحمه‌الله، نَوَّرَ اللهُ مَرْقَدَهُ الشَّرِیْفَ وَ بَرَّدَ اللهُ مَضْجَعَهُ اللَّطِیْفَ، اَللّٰهُمَّ اَنْزِلْ عَلَیْنَا مِنْ فُیُوْضَاتِهِ وَ بَرَکَاتِهِ وَ انْفَعْنَا بِعُلُوْمِهِ وَ اَسْرَارِهِ، أَوْصِلْ وَ بَلِّغْ ثَـوَابَ هٰذَا الْخَتْمِ اِلٰی رُوْحِهِ وَ اِلٰی اَرْوَاحِ جَمِیْعِ الْمَشَائِخِ الْکِبَـارِ وَ اِلَـی اَرْوَاحِ جَمِیْـعِ الْمُؤْمِنِیْنَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُسْلِمِیْنَ وَ الْمُسْلِمَاتِ. «اَللّٰهُمَّ وَفِّقْنَا لِمَرْضَاتِکَ وَ ثَبِّتْنَـا عَلٰی دِیْنِکَ وَ عَلٰی طَاعَتِکَ، اَللّٰهُمَّ اَرِنَا الْحَقَّ حَقًّا وَ ارْزُقْنَا اتِّبَاعَهُ، وَ اَرِنَا الْبَاطِلَ بَاطِلًا وَ ارْزُقْنَا اجْتِنَابَهُ. اَللّٰهُمَّ انْصُرْ مَنْ نَـصَرَ دِیْـنَ مُحَمَّـدٍ ﷺ وَاجْعَلْنَـا مِـنْهُمْ، وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَ دِیْنَ سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ ﷺ وَ لَا تَجْعَلْنَا مِنْهُمْ بِحُرْمَةِ سَیِّدِ الْمُرْسَـلِیْنَ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ»[1].

---

۱. پروردگارا! به ما توفیق رضایت و خوشنودی ات را بده و ما را در دینت و بر طاعتت ثابت قدم گردان. پروردگارا! به ما حق را حق نشان بده و پیروی از حق را روزی ما بگردان و باطل را باطل نشان بده و دوری از باطل را روزی ما بگردان. پروردگارا! یاری بده کسی را که دین محمّد ﷺ را یاری کرد و ما را از جمله آنان قرار بده و خوار بگردان کسی را که دین حضرت محمّد ﷺ را خوار کرد و ما را از جملهٔ آنان قرار مده. به حرمت سرور فرستادگان الهی و آل پاکش و به رحمتت ای رحم کننده ترین رحم کنندگان.

ختم اوّل ظهر

ابتدا صد مرتبه درود شریف و پانصد مرتبه ﴿حَسْبُنَا ٱللَّهُ وَنِعْمَ ٱلْوَكِيلُ﴾[1] را بخواند، آنگاه دوباره صد مرتبه درود شریف را بخواند و دعا کند: الهی به حرمت پیر پیران، میر میران، غوث الثّقلین، محبوب الصّمدانی، حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی رحمه الله، نَوَّرَ اللهُ مَرْقَدَهُ الشَّرِيْفَ وَ بَرَّدَ اللهُ مَضْجَعَهُ اللَّطِيْفَ، اَللَّهُمَّ اَنْزِلْ عَلَيْنَا مِنْ فُيُوْضَاتِهِ وَ بَرَكَاتِهِ وَ انْفَعْنَا بِعُلُوْمِهِ وَ اَسْرَارِهِ، أَوْصِلْ وَ بَلِّغْ ثَوَابَ هَـذَا الْخَـتْمِ اِلَى رُوْحِهِ وَ اِلَى اَرْوَاحِ جَمِيْعِ الْمَشَائِخِ الْكِبَارِ وَ اِلَـى اَرْوَاحِ جَمِيْـعِ الْمُـؤْمِنِيْنَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُسْلِمِيْنَ وَ الْمُسْلِمَاتِ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ.

ختم دوم ظهر

صد مرتبه درود شریف و پس از آن پانصد مرتبه ﴿لَّآ إِلَـٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبْحَـٰنَكَ إِنِّى كُنتُ مِنَ ٱلظَّـٰلِمِينَ﴾ را بخواند. دوباره صد مرتبه درود شریف را بخواند و دعا کند: الهی به حرمت صاحب التّقوی، عروة الوثقی، جامع اسرار و علوم، حضرت خواجه محمّد معصوم مجدّدی رحمه الله، نَوَّرَ اللهُ مَرْقَدَهُ الشَّرِيْفَ وَ بَـرَّدَ اللهُ مَـضْجَعَهُ اللَّطِيْفَ، اَللَّهُمَّ اَنْزِلْ عَلَيْنَا مِنْ فُيُوْضَاتِهِ وَ بَرَكَاتِهِ وَانْفَعْنَا بِعُلُوْمِهِ وَ اَسْرَارِهِ، أَوْصِلْ وَ بَلِّغْ ثَوَابَ هَذَا الْخَتْمِ اِلَى رُوْحِهِ وَ اِلَى اَرْوَاحِ جَمِيْعِ الْمَشَائِخِ الْكِبَارِ وَ اِلَى اَرْوَاحِ جَمِيْعِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِيْنَ وَالْمُسْلِمَاتِ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ.

---

۱. خداوند ما را کفایت می کند. چه خوب حفظ کننده و نگهدارنده ای است. آل عمران/ ۱۷۳ .

ختم سوم ظهر

اوّل صد مرتبه درود شریف و پس از آن پانصد مرتبه «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ» را بخواند، آنگاه دوباره درود شریف را صد مرتبه بخواند و دعا کند: الهی به حرمت امام شریعت و طریقت و معرفت، قطب المحقّقین، امام ربّانی، مجدّد الف ثانی، حضرت شیخ أحمد فاروقی سرهندی رحمه الله، نَوَّرَ اللهُ مَرْقَدَهُ الشَّرِیْفَ وَ بَرَّدَ اللهُ مَضْجَعَهُ اللَّطِیْفَ، اَللّٰهُمَّ اَنْزِلْ عَلَیْنَا مِنْ فُیُوْضَاتِه وَ بَرَکَاتِه وَ انْفَعْنَا بِعُلُوْمِه وَ اَسْرَارِه، أَوْصِلْ وَ بَلِّغْ ثَوَابَ هَذَا الْخَتْمِ اِلَی رُوْحِه وَ اِلَی اَرْوَاحِ جَمِیْعِ الْمَشَائِخِ الْکِبَارِ وَ اِلَی اَرْوَاحِ جَمِیْعِ الْمُؤْمِنِیْنَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُسْلِمِیْنَ وَ الْمُسْلِمَاتِ بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ.

ختم چهارم ظهر

اوّل صد مرتبه درود شریف و پس از آن پانصد مرتبه «یَا خَفِیَّ اللُّطْفِ اَدْرِکْنِیْ بِلُطْفِکَ الْخَفِیِّ»[1] را بخواند. آنگاه دوباره درود شریف را صد بار بخواند و دعا کند: الهی به حرمت خواجهٔ خواجگان، سر حلقهٔ عارفان، بدر الملة و الدّین، مرهم دل‌های ناسور، حضرت خواجه بهاءالدّین نقشبند بخارایی رحمه الله، نَوَّرَ اللهُ مَرْقَدَهُ الشَّرِیْفَ وَ بَرَّدَ اللهُ مَضْجَعَهُ اللَّطِیْفَ، اَللّٰهُمَّ اَنْزِلْ عَلَیْنَا مِنْ فُیُوْضَاتِه وَ بَرَکَاتِه وَ انْفَعْنَا بِعُلُوْمِه وَ اَسْرَارِه، أَوْصِلْ وَ بَلِّغْ ثَوَابَ هَذَا الْخَتْمِ اِلَی رُوْحِه وَ اِلَی اَرْوَاحِ جَمِیْعِ الْمَشَائِخِ

۱. ای ذاتی که لطف تو پوشیده و پنهان است! مرا به لطف پوشیده‌ات دریاب.

اَلْكِبَارِ وَ اِلَى اَرْوَاحِ جَمِيْعِ الْمُـؤْمِنِيْنَ وَ الْمُؤْمِنَـاتِ وَ الْمُـسْلِمِيْنَ وَ الْمُـسْلِمَاتِ بِرَحْمَتِکَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ.

ختم پنجم ظهر

اوّل صد مرتبه درود شریف و پس از آن پانصد مرتبه این آیه را بخوانـد: ﴿رَبِّ لَا تَذَرۡنِي فَرۡدٗا وَأَنتَ خَيۡرُ ٱلۡوَٰرِثِينَ﴾[1] دوباره درود شریف را صد مرتبه بخواند و دعا کند: الهی به حرمت حاج الحرمین الـشّریفین، مقبـول ربّ المـشرقین و المغـربین و وسیلتنا الی الله الصّمد، حضرت حاجی دوست محمّد صاحب رحمه الله، نَوَّرَ اللهُ مَرْقَـدَهُ الشَّرِيْفَ وَ بَرَّدَ اللهُ مَضْجَعَهُ اللَّطِيْفَ، اَللّٰهُمَّ اَنْزِلْ عَلَيْنَا مِـنْ فُيُوْضَـاتِه وَ بَرَكَاتِـه وَ انْفَعْنَا بِعُلُوْمِه وَ اَسْرَارِه، اَوْصِلْ وَ بَلِّغْ ثَوَابَ هَذَا الْخَتْمِ اِلَى رُوْحِـه وَ اِلَـى اَرْوَاحِ جَمِيْعِ الْمَشَائِخِ الْكِبَارِ وَ اِلَى اَرْوَاحِ جَمِيْعِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ الْمُؤْمِنَـاتِ وَ الْمُـسْلِمِيْنَ وَ الْمُسْلِمَاتِ بِرَحْمَتِکَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ.

ختم ششم ظهر

اوّل صد مرتبه درود شریف و پس از آن پانصد مرتبه ایـن آیـه کریمـه را بخوانـد: ﴿رَبِّ هَبۡ لِي حُكۡمٗا وَأَلۡحِقۡنِي بِٱلصَّٰلِحِينَ﴾[2] دوبـاره درود شـریف را صـد مرتبه بخواند و دعا کند: الهی به حرمت قطب العوام و محبوب الرّحمن، خلیفـة الله، نائـب رسـول الله، حـضرت حـاجی محمّـد معـصوم صـاحب رحمه الله، نَـوَّرَ اللهُ مَرْقَـدَهُ

---

۱. پروردگارا! مرا تنها رها مکن و تو برترین وارثان هستی. انبیا/ ۸۹ .

۲. پروردگارا! حکمی را بر من ببخش و مرا از جمله صالحین قرار بده. شعرا / ۸۳ .

الشَّرِيْفَ وَ بَرَّدَ اللهُ مَضْجَعَهُ اللَّطِيْفَ، اَللَّهُمَّ اَنْزِلْ عَلَيْنَا مِنْ فُيُوْضَاتِه وَ بَرَكَاتِه وَ انْفَعْنَا بِعُلُوْمِه وَ اَسْرَارِه، أَوْصِلْ وَ بَلِّغْ ثَوَابَ هَذَا الْخَتْمِ اِلى رُوْحِه وَ اِلَى اَرْوَاحِ جَمِيْعِ الْمَشَائِخِ الْكِبَارِ وَ اِلى اَرْوَاحِ جَمِيْعِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُسْلِمِيْنَ وَ الْمُسْلِمَاتِ. اَللَّهُمَّ وَفِّقْنَا لِمَرْضَاتِکَ وَ ثَبِّتْنَا عَلَى دِيْنِکَ وَ عَلَى طَاعَتِکَ، اَللَّهُمَّ اَرِنَا الْحَقَّ حَقًّا وَ ارْزُقْنَا اتِّبَاعَهُ، وَ اَرِنَا الْبَاطِلَ بَاطِلًا وَ ارْزُقْنَا اجْتِنَابَهُ. اَللَّهُمَّ انْصُرْ مَنْ نَصَرَ دِيْنَ مُحَمَّدٍ ﷺ وَاجْعَلْنَا مِنْهُمْ، وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَ دِيْنَ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ ﷺ وَ لَا تَجْعَلْنَا مِنْهُمْ بِحُرْمَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِيْنَ وَ آلِه الطَّاهِرِيْنَ بِرَحْمَتِکَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ.

ختم اوّل عصر

پس از خواندن تعوّذ و تسميه، هفت مرتبه سورهٔ شريف فاتحه و پس از آن، اين درود شريف را صد مرتبه بخواند: «اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِه وَ صَحْبِه وَ سَلِّمْ». آنگاه سورهٔ شرح را هفتاد و يک مرتبه و پس از آن، هزار و يک مرتبه سورهٔ اخلاص را بخواند و دوباره سورهٔ شريف فاتحه را هفت مرتبه و درود شريف را صد مرتبه بخواند. سپس صد مرتبه بخواند: «يَا قَاضِيَ الْحَاجَاتِ، يَا كَافِيَ الْمُهِمَّاتِ، يَا دَافِعَ الْبَلِيَّاتِ، يَا شَافِيَ الْاَمْرَاضِ، يَا حَلَّالَ الْمُشْكِلَاتِ، يَا رَافِعَ الدَّرَجَاتِ، يَا مُجِيْبَ الدَّعَوَاتِ، يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ».

پس از آن دعا کند: الهی به حرمت حضرت سيّد المرسلين و شفيع المذنبين و رحمة للعالمين، حضرت محمّد مصطفی ﷺ مع آل و اولاد و اصحاب کرام و ازواج

مطهّرات و چهار یار کبار ـ رضوان الله تعالی علیهم اجمعین ـ و الی ارواح ائمّه اربعه خصوصاً الی روحانیّت امام اعظم، صوفی کوفی ـ رضوان الله علیه ـ مع شاگردانشان و الی ارواح جمیع حضرات خواجگان طریقه نقشبندیّه، قادریّه، چشتیّه، سهروردیّه، کبرویّه، مداریّه، قلندریّه، نَوَّرَ اللهُ مَرَاقِدَهُمُ الشَّرِیْفَةَ وَ بَرَّدَ اللهُ مَضَاجِعَهُمُ اللَّطِیْفَةَ، اَللّٰهُمَّ اَنْزِلْ عَلَیْنَا مِنْ فُیُوْضَاتِهِمْ وَ بَرَکَاتِهِمْ وَ انْفَعْنَا بِعُلُوْمِهِمْ وَ اَسْرَارِهِمْ، أَوْصِلْ وَ بَلِّغْ ثَوَابَ هَذَا الْخَتْمِ اِلَی اَرْوَاحِهِمْ وَ اِلَی اَرْوَاحِ جَمِیْعِ الْمَشَائِخِ الْکِبَارِ وَ اِلَی اَرْوَاحِ جَمِیْعِ الْمُؤْمِنِیْنَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُسْلِمِیْنَ وَ الْمُسْلِمَاتِ بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ.

ختم دوم عصر

اوّل صد مرتبه درود شریف و پس از آن پانصد مرتبه «یَا رَحِیْمَ کُلِّ صَرِیْخٍ وَ مَکْرُوبٍ وَ غِیَاثَهُ وَ مَعَاذَهُ»[1] را بخواند. آنگاه دوباره درود شریف را صد مرتبه بخواند و دعا کند: الهی به حرمت قطب الدّوران، وحید العصر و الزّمان، حافظ القرآن المجید، سرهنگ اهل تجرید، حضرت شیخ ابوسعید رحمه‌الله و به حرمت شیخ احمد سعید رحمه‌الله، نَوَّرَ اللهُ مَرَاقِدَهُمَا الشَّرِیْفَةَ وَ بَرَّدَ اللهُ مَضَاجِعَهُمَا اللَّطِیْفَةَ، اَللّٰهُمَّ اَنْزِلْ عَلَیْنَا مِنْ فُیُوْضَاتِهِمَا وَ بَرَکَاتِهِمَا وَانْفَعْنَا بِعُلُوْمِهِمَا وَاَسْرَارِهِمَا، أَوْصِلْ وَ بَلِّغْ ثَوَابَ هَذَا الْخَتْمِ اِلَی اَرْوَاحِهِمَا وَ اِلَی اَرْوَاحِ جَمِیْعِ الْمَشَائِخِ الْکِبَارِ وَ اِلَی اَرْوَاحِ جَمِیْعِ الْمُؤْمِنِیْنَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُسْلِمِیْنَ وَ الْمُسْلِمَاتِ، بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ.

---

۱. ای رحم کننده و بخشایندهٔ هر فریاد خواه و پریشان و ای یاور و پناه دهندهٔ او.

ختم سوم عصر

ابتدا پانصد مرتبه «اَللَّهُمَّ اَبْلِغْ رُوْحَ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ مِنِّیْ تَحِيَّةً وَ سَلَامًا»[1] بخواند و دعا کند: الهی به حرمت عاشق الله، محبوب الله، خلیفة الله، نائب حضرت رسول الله، حضرت مولانا امان الله صاحب رحمه الله، نَوَّرَ اللهُ مَرْقَدَهُ الشَّرِيْفَ وَ بَرَّدَ اللهُ مَضْجَعَهُ اللَّطِيْفَ، اَللَّهُمَّ اَنْزِلْ عَلَيْنَا مِنْ فُيُوْضَاتِهِ وَ بَرَكَاتِهِ وَ انْفَعْنَا بِعُلُوْمِهِ وَ اَسْرَارِهِ، أَوْصِلْ وَ بَلِّغْ ثَوَابَ هَذَا الْخَتْمِ اِلَى رُوْحِهِ وَ اِلَى اَرْوَاحِ جَمِيْعِ الْمَشَائِخِ الْكِبَارِ وَ اِلَى اَرْوَاحِ جَمِيْعِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُسْلِمِيْنَ وَ الْمُسْلِمَاتِ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ.

ختم چهارم عصر

اوّل صد مرتبه درود شریف و پس از آن پانصد مرتبه «سُبْحَانَ اللهِ وَ بِحَمْدِهِ سُبْحَانَ اللهِ الْعَظِيْمِ»[2] را بخواند. آنگاه دوباره درود شریف را صد مرتبه بخواند و دعا کند: الهی به حرمت قطب فلک حقیقت، گنجور معرفت الهی، منبع فیوضات لایتناهی، شیخنا و مرشدنا و وسیلتنا الی الله، حضرت محمّد قیّوم صاحب رحمه الله، نَوَّرَ اللهُ مَرْقَدَهُ الشَّرِيْفَ وَ بَرَّدَ اللهُ مَضْجَعَهُ اللَّطِيْفَ، اَللَّهُمَّ اَنْزِلْ عَلَيْنَا مِنْ فُيُوْضَاتِهِ وَ بَرَكَاتِهِ وَ انْفَعْنَا بِعُلُوْمِهِ وَ اَسْرَارِهِ، أَوْصِلْ وَ بَلِّغْ ثَوَابَ هَذَا الْخَتْمِ اِلَى رُوْحِهِ وَ اِلَى

---

۱. پروردگارا از جانب من بر روح سرورمان حضرت محمّد ﷺ درود و سلام بفرست.

۲. به پاکی یاد می کنم و ستایش می گویم. پاک است الله که بزرگ و با عظمت است.

اَرْوَاحِ جَمِیْعِ الْمَـشَائِخِ الْکِبَـارِ وَ اِلَـی اَرْوَاحِ جَمِیْـعِ الْمُـؤْمِنِیْنَ وَ الْمُؤْمِنَـاتِ وَ الْمُسْلِمِیْنَ وَ الْمُسْلِمَاتِ بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ.

ختم پنجم عصر

اوّل درود شـریف را صـد مرتبـه بخوانـد، سـپس ﴿ٱللَّهُ لَآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلْحَیُّ ٱلْقَیُّومُ﴾ را پانصد مرتبه بخواند. آنگاه درود شریف را صـد مرتبـه بخوانـد و اینگونـه دعا کند: الهی به حرمت کاشف اسرار حقیقت و معرفت، مروّج شریعت و طریقـت، حضرت شمس‌الحق مجـدّدی رحمه‌الله، نَوَّرَ اللهُ مَرْقَـدَهُ الـشَّرِیْفَ وَ بَـرَّدَ اللهُ مَـضْجَعَهُ اللَّطِیْفَ، اَللّٰهُمَّ اَنْزِلْ عَلَیْنَا مِنْ فُیُوْضَاتِهٖ وَ بَرَکَاتِهٖ وَ انْفَعْنَا بِعُلُوْمِهٖ وَ اَسْرَارِهٖ، أَوْصِلْ وَ بَلِّغْ ثَوَابَ هٰذَا الْخَتْمِ اِلٰی رُوْحِهٖ وَ اِلٰی اَرْوَاحِ جَمِیْـعِ الْمَـشَائِخِ الْکِبَـارِ وَ اِلَـی اَرْوَاحِ جَمِیْعِ الْمُـؤْمِنِیْنَ وَ الْمُؤْمِنَـاتِ وَ الْمُـسْلِمِیْنَ وَ الْمُـسْلِمَاتِ. اَللّٰهُـمَّ وَفِّقْنَـا لِمَرْضَاتِکَ وَ ثَبِّتْنَا عَلٰی دِیْنِکَ وَ عَلٰی طَاعَتِکَ، اَللّٰهُمَّ اَرِنَا الْحَقَّ حَقًّـا وَ ارْزُقْنَـا اتِّبَاعَهُ، وَ اَرِنَا الْبَاطِلَ بَاطِلًا وَ ارْزُقْنَا اجْتِنَابَهُ. اَللّٰهُمَّ انْصُرْ مَنْ نَصَرَ دِیْنَ مُحَمَّـدٍ ﷺ وَاجْعَلْنَا مِنْهُمْ، وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَ دِیْنَ سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ ﷺ وَ لَا تَجْعَلْنَا مِنْهُمْ بِحُرْمَـةِ سَیِّدِ الْمُرْسَلِیْنَ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ.

وَ آخِرُ دَعْوَانَا اَنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَ الْعَاقِبَـةُ لِلْمُتَّقِـیْنَ وَ الـصَّلٰوةُ وَ السَّلَامُ عَلٰی خَیْرِ خَلْقِهٖ وَ نُوْرِ عَرْشِهٖ حَضْرَةِ سَیِّدِ الْبَشَرِ الْمُحَرَّرِ عَنْ زَیْـغِ الْبَـصَرِ سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفٰی وَ آلِهٖ وَ صَحْبِهٖ اَجْمَعِیْنَ.

دعای حزب البحر و روش خواندن آن

روش نصاب حزب البحر

روش نصاب حزب البحر این است که هر صد و شصت بـار جلالـی و جمـالی بلند و در اعتکاف روز چهار شنبه، پنج شنبه و جمعه انجام دهد و هـر روز غـسل تـازه کند و روزه بگیرد و پس از غسل، دو رکعت نفل ادا کند و صد و بیست بار بخوانـد و در دوازده روز این کار را انجام دهد، در اعضای خود احاطه کند و هرگاه کاری مـشکل پیش آمد، پس در مکانی خلوت پس از غسل دو گانـه ادا کنـد، پـنج یـا هفـت مرتبـه بخواند، بر گلاب بدمد و وقتی به لفظ «هب لنا» برسد، هفتـاد بـار ﴿يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ ٱللَّهِ ۖ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ أَشَدُّ حُبًّا لِّلَّهِ﴾[1] بخواند، محبّت فلان پیدا کند، هر سه بار به ایـن گونه عمل کند. هرگاه که مقلوب قبض آید، قـدری از آن گـلاب بـر دسـت‌هـا یـا بـر صورت خود بمالد.

برای غلبه بر دشمنان، هر روز تا دوازده روز بخواند و وقتی بـر لفـظ «وَاطْمِـسْ عَلَى وُجُوْهِ اَعْدَائِنَا»[2] برسد، هفتاد بار بخواند: «يَا قَاهِرُ ذُوالْـبَطْشِ الـشَّدِيْدِ اَنْـتَ الَّذِیْ لَا يُطَاقُ انْتِقَامُهُ»[3] پس از آن بگوید: خداوندا! فلانی را به قهر خود مبتلا گردان و چشم و گوش و زبان او را ببند. برای شفای مریض هفت روز تا دوازده روز بخواند. وقتی به «بِسْمِ اللهِ الَّذِیْ لَا يَضُرُّ مَعَ اسْمِهِ شَیْءٌ فِی الْاَرْضِ وَ لَا فِی السَّمَاءِ وَ هُـوَ

---

۱. ایشان را مانند دوستی خدا دوست می دارند و کسانی که ایمان آورده اند، در دوستی خدا قوی ترند. بقره/ ۱٦٥.

۲. پروردگارا! دشمنانمان را محو و هلاک کن.

۳. ای قاهر و فاتحی که عذاب و انتقام او سخت می باشد، تو کسی هستی که انتقام او تحمّل ناپذیر است.

السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ»[1] برسد، هفتاد بار این آیه را بخواند: ﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ ٱلْقُرْءَانِ مَا هُوَ شِفَآءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾[2] یا شافی! شفا ببخش فلانی را.

برای سلاطین و امرا هر روز دوازده بار، تا دوازده روز بخواند. وقتی به «یَا مَنْ بِیَدِهِ مَلَکُوْتُ کُلِّ شَیْءٍ وَّ اِلَیْهِ تُرْجَعُوْنَ»[3] برسد، هفتاد بار یا عزیز بخواند. پس از آن اینگونه دعا کند: بارخدایا! مرا در چشم فلان بن فلان عزیز گردان. پس از آن سه بار سورهٔ قدر را بخواند.

پس از پایان یافتن ادعیهٔ کرام، هر وقت که به خانه می‌آید، با انجام همهٔ حرکات یک بار بخواند و برای امان و سلامتی راه سفر، هر روز با همهٔ شروط، دوازده مرتبه بخواند، پس از آن بین راه و جای فرود آمدن و هر جایی که بیم و خوف است، یک بار بخواند و برای توانگری سه روز، هر روز بیست بار بخواند و وقتی به «وَانْشُرْهَا عَلَیْنَا مِنْ خَزَائِنِ رَحْمَتِکَ»[4] برسد، هفتاد بار دعا کند: «یَا غِیَاثِیْ اَغِثْنِیْ یَا رَزَّاقُ ارْزُقْنِیْ رِزْقًا وَاسِعًا بِغَیْرِ حِسَابٍ»[5] هر روز شیرینی را بـه انـدازهٔ تـوانش، بـه هفـت درویـش بدهد و درهای فتوحات هر آن کسی را گشاده نتواند.

برای ادای دین تا سه روز، هر روز پانزده بار بخواند و وقتی به لفظ اُنْصُرْنَا برسد، هفتاد بار دعا کند: «اَللّٰهُمَّ اَکْفِنِیْ بِحَلَالِکَ عَنْ حَرَامِکَ وَ اَغْنِنِیْ بِفَضْلِکَ عَمَّنْ

---

۱. به نام خداوندی که همراه با اسم او هیچ چیز در آسمان و زمین نمی تواند به انسان ضرر برساند و او شنونده و دانا است.

۲. و از قرآن آنچه شفا و رحمت برای مؤمنان است، فرود می آوریم. اسرا/ ۸۲.

۳. ای کسی که ملکوت هر چیزی به دست اوست و به سوی او بازگردانیده می شوید.

٤. و بگستران آن را بر ما از خزینه های رحمت خویش.

۵. ای روزی رسان! به ما روزی فراوان بدون حساب عطا کن.

سِوَاکَ. اَللَّهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُبِکَ مِنَ الْهَمِّ وَالْحُزْنِ وَ اَعُوْذُبِکَ مِنَ الْعَجْزِ وَ الْکَسَلِ وَ اَعُوْذُبِکَ مِنْ غَلَبَةِ الدِّیْنِ وَ قَهْرِ الرِّجَالِ»[1].

روش خواندن حزب البحر

قبل از شروع، بر روح پر فتوح شیخ ابوالحسن شاذلی ـ قدّس سرّه ـ یک بار فاتحه، سه بار آیة الکرسی و ده بار درود شریف را بخواند و ببخشد. درود این است: «اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ عَلَی آلِ مُحَمَّدٍ وَ اَزْوَاجِهِ وَ اُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِیْنَ وَ اَهْلِ بَیْتِهِ»[2] و چهارده بار این را بخواند: «اَللَّهُمَّ یَسِّرْنَا وَ لَا تُعَسِّرْنَا»[3] آنگاه دوباره این درود را به روش مذکور بخواند و در اثنای خواندن، اشاره را ملحوظ دارد. اشارهٔ اوّل اینکه در حالت ایستاده، با انگشت بشمارد. دوم وقتی به «سَخِّرْ لَنَا هَذَا الْبَحْرَ»[4] رسید مراد خود را بطلبد یا به خاطر آورد. سوم اینکه وقتی به «یَسِّرْ لَنَا اُمُوْرَنَا»[5] برسد، مراد خود اظهار کند. چهارم اینکه وقتی به «وَ اطْمِسْ عَلَی وُجُوْهِ اَعْدَائِنَا» برسد، مشت دست راست را ببندد و به جانب زیر اشاره بگشاید. پنجم اینکه در محل «شَاهَتِ الْوُجُوْهُ»[6] دشمنان را تصوّر نماید. ششم: به محل للحی القیوم انگشتان خود

---

۱. پروردگارا! ما را با حلال خودت از حرام خودت کفایت کن و مرا با فضل و بخشش خویش از غیر خودت بی نیاز بگردان. پروردگارا! من به تو پناه می برم از غم و اندوه و به تو پناه می برم از عجز و تنبلی و به توپناه می برم از غلبه دین و قهر و خشم مردان.

۲. پروردگارا! بر محمّد و اولاد و همسران او و مادران مؤمنان و اهل بیتش درود بفرست.

۳. پروردگارا! بر ما آسان بگردان و بر ما سخت مگردان.

٤. این دریا را برای ما مسخّر بگردان.

٥. بر ما امورمان را آسان بگردان.

٦. چهره ها زشت گردیدند.

را ببندد. هفتم: بر کهیعص و بر حم عسق انگشتان خود را باز کند. هشتم: وقتی که آمین بگوید، سه بار کف دست راست بر زمین بمالد و بزند و مراد خود به خاطر آورد و در محلّ «کُنْ لَنَا صَاحِبًا فِیْ سَفَرِنَا وَ خَلِیْفَةً فِیْ اَهْلِنَا وَ مُعِیْنًا وَ حَامِیًا فِیْ حَضَرِنَا» مشت دست راست را ببندد و به جانب زیر اشاره بگشاید و در اینجا دشمنان را به خاطر آورد که دشمنان مقهور شود.

از اولاد حضرت شیخ ابوالحسن روایت شده است که در ماه صفر به نیّت زکات هر روز اعتکاف کند و روزه بگیرد و در این سه روز، سه مرتبه بخواند. یعنی هنگام شام یک بار و هنگام صبح یک بار و هنگام عصر یک بار پس از افطار بخواند. سه روز مردان صالح و فقیران پارسا را جمع کند و به آن‌ها طعام بدهد و فاتحه بر روح پر فتوح حضرت خواجه صاحب موصوف بفرستد و هر بیم و مشکل که پیش آید، هفت بار حزب‌البحر و یک بار این دعا را بخواند.

اگر پیش سلطان و بزرگان و غیره رود، قبل از رفتن هفت مرتبه حزب‌البحر و یک مرتبه این دعا را بخواند و به همهٔ بدن بدمد و برود. ان شاءالله تعالی گشایش حاصل شود. لیکن شرط، ارادت و یقین است. «دَفَعْتُ بِاَمْرِاللهِ تَعَالَی کُلَّ بَلَاءٍ وَقَضَاءٍ یَجِیْءُ مِنْ هَذِهِ الْجِهَاتِ السِّتَّةِ، نَأْمَنُ بِاِذْنِ اللهِ تَعَالَی مِنْ جَمِیْعِ الْآفَاتِ وَ الْعَاهَاتِ»[1].

---

۱. دفع نمودم به امر خداوند بلند مرتبه هر بلا و قضایی که از جهات ششگانه می‌آید و در امان هستیم به اذن خداوند بلند مرتبه از همهٔ آفت‌ها و بلاها.

روش آسان خواندن حزب‌البحر

این روش خواندن حزب‌البحر شریف چنین است که سه روز یعنی چهار شنبه، پنج شنبه و جمعه با شرایط زیر، روزانه دوازده بار بعد از نماز عشاء بخواند و اگر قدری از آن باقی ماند، هنگام صبح ختم کند و روز شنبه یک مرتبه بخواند و پس از نماز صبح از اعتکاف بیرون آید و هر روز، سه مرتبه یعنی پس از نماز صبح و عصر و شام، یک بار بخواند و برای هر حاجت، اسم الهی مناسب با آن حاجت را هفتاد یا هفت و یا پنج مرتبه بخواند.

شخصی که به این شرایط نمی‌تواند عمل کند، هر روز صبح یک بار بخواند، خالی از خیر و برکت نخواهد بود. ولی ضروری و حتمی است که از یک صاحب اجازه، اجازهٔ خواندن بگیرد، وگرنه خطر عظیم دارد. زکات حزب‌البحر شریف مثل درجهٔ گردش آفتاب است و یک دوره آن عبارت از **۳۶۰** روز است. اگر در سه روز خوانده شود، باید روزانه **۱۲۰** بار بخواند و اگر در **۱۲** روز ادا شود، باید که هر روز **۳۰** بار بخواند و اگر هر روز با اعتصام و اختتام خوانده شود، دورهٔ اکمال زکات آن یک سال کامل دوام لازم است. هنگام خواندن حزب‌البحر، رابطه به روح مبارک شاه ابوالحسن شاذلی رحمه‌الله را داشته باشد تا زیادتر مستفیض و مؤثّر واقع گردد.

اعتصام حزب‌البحر

بسم الله الرحمن الرحیم

اِعْتَصَمْتُ بِاللهِ الْفَتَّاحِ الْقَابِضِ اَعُوْذُ بِاللهِ السَّمِیْعِ الْعَلِیْمِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ، بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیْمِ، اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ حُبَّکَ اَحَبَّ الْاَشْیَاءِ اِلَیْنَا مِنْ نَّفْسِنَا وَ سَمْعِنَا وَ بَصَرِنَا وَ اَهْلِنَا وَ مَالِنَا وَ مِنَ الْمَاءِ الْبَارِدِ لِلْعَطْشَانِ (سه بار بگوید). اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلٰی آلِ سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ کُلِّ ذَرَّةٍ مِّائَةَ اَلْفَ اَلْفِ مَرَّةٍ. (هفت بار بخواند) اَعُوْذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ ﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِمۡ غَيۡرِ ٱلۡمَغۡضُوبِ عَلَيۡهِمۡ وَلَا ٱلضَّآلِّينَ﴾آمین[1].

﴿ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُۚ لَا تَأۡخُذُهُۥ سِنَةٞ وَلَا نَوۡمٞۚ لَّهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ مَن ذَا ٱلَّذِي يَشۡفَعُ عِندَهُۥٓ إِلَّا بِإِذۡنِهِۦۚ يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡۖ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيۡءٖ مِّنۡ عِلۡمِهِۦٓ إِلَّا بِمَا شَآءَۚ وَسِعَ كُرۡسِيُّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَۖ وَلَا يَـُٔودُهُۥ حِفۡظُهُمَاۚ وَهُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡعَظِيمُ لَآ إِكۡرَاهَ فِي ٱلدِّينِۖ

---

۱. چنگ می زنم به لطف پرورد گاری که فتّاح (رزق و روزی خود را برای هر کس که بخواهد وسعت می بخشد) و قابض (برای هر کس که بخواهد روزی را تنگ می کند) است و پناه می برم به خداوند شنوای دانا، از شرّ شیطان رانده شده. به نام خداوند بخشایندهٔ مهربان. پرورد گارا! دوستی خودت را برایمان محبوب تر از نفس هایمان و گوش و چشم و خانواده و مالمان و محبوب تر از آب سرد برای تشنه قرار بده. پرورد گارا! بر سرور عالمیان حضرت محمّد و بر آل او به اندازهٔ همهٔ ذرّات، هزاران هزار بار درود بفرست. پناه می‌برم به خداوند از شرّ شیطان رانده شده. به نام خداوند بخشایندهٔ مهربان. حمد و سپاس خدایی را که پرورد گار جهانیان است. بخشنده و مهربان است. مالک روز جزاست. پرورد گارا! تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم. ما را به راه راست هدایت فرما، راه کسانی که به آن‌ها نعمت داده‌ای، نه راه کسانی که بر آنان خشم گرفته‌ای و نه راه گمراهان، آمین.

قَد تَّبَيَّنَ ٱلرُّشۡدُ مِنَ ٱلۡغَيِّۚ فَمَن يَكۡفُرۡ بِٱلطَّٰغُوتِ وَيُؤۡمِنۢ بِٱللَّهِ فَقَدِ ٱسۡتَمۡسَكَ بِٱلۡعُرۡوَةِ ٱلۡوُثۡقَىٰ لَا ٱنفِصَامَ لَهَاۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ يُخۡرِجُهُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِۖ وَٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَوۡلِيَآؤُهُمُ ٱلطَّٰغُوتُ يُخۡرِجُونَهُم مِّنَ ٱلنُّورِ إِلَى ٱلظُّلُمَٰتِۗ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ﴾ ﴿ثُمَّ أَنزَلَ عَلَيۡكُم مِّنۢ بَعۡدِ ٱلۡغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاسًا يَغۡشَىٰ طَآئِفَةً مِّنكُمۡۖ وَطَآئِفَةٌ قَدۡ أَهَمَّتۡهُمۡ أَنفُسُهُمۡ يَظُنُّونَ بِٱللَّهِ غَيۡرَ ٱلۡحَقِّ ظَنَّ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِۖ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ ٱلۡأَمۡرِ مِن شَيۡءٍۗ قُلۡ إِنَّ ٱلۡأَمۡرَ كُلَّهُۥ لِلَّهِۗ يُخۡفُونَ فِيٓ أَنفُسِهِم مَّا لَا يُبۡدُونَ لَكَۖ يَقُولُونَ لَوۡ كَانَ لَنَا مِنَ ٱلۡأَمۡرِ شَيۡءٌ مَّا قُتِلۡنَا هَٰهُنَاۗ قُل لَّوۡ كُنتُمۡ فِي بُيُوتِكُمۡ لَبَرَزَ ٱلَّذِينَ كُتِبَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡقَتۡلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمۡۖ وَلِيَبۡتَلِيَ ٱللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمۡ وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمۡۚ وَٱللَّهُ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ﴾.[1]

---

۱. او خدایی است که به جز او خدایی نیست و او زنده و تدبیر کنندۀ عالم است. هرگز او را چرت و خواب نمی گیرد. آنچه در آسمان‌ها و زمین است مال اوست. کیست آنکه در پیشگاه او به شفاعت برخیزد مگر به فرمان و اجازۀ او. علم ازلی او محیط است به آنچه از ازل پیش نظر خلق به وجود آمده است و آنچه پس از آن تا ابد موجود خواهد شد و خلق به هیچ مرتبۀ علم او احاطه نتواند کرد مگر بـه آنچـه او خواهـد. قلمـرو علمش از آسمان‌ها و زمین فراتر رفته و نگهبانی زمین و آسمان بر او آسان و بی زحمت است و او بلند مرتبه و بزرگ قدر اسـت. هـیچ اجبـاری در دین نیست. هر آیینه راه راست از راه گمراهی آشکار شده است. پس هر کس که منکر طاغوت شود و به خداوند ایمان آورد، پـس هـر آیینـه به رشته ای محکم و استوار چنگ زده است که هرگز نخواهد گسست وخداوند شنوای داناست. خداوند ولـی و دوسـتدار کـسانی اسـت کـه ایمان آورده اند. ایشان را از تاریکی‌ها به سوی روشنی بیرون می‌آورد و کسانی که کفر ورزیدند، ولی و کارساز آنان طـاغوت اسـت. ایـشان را از روشنی به سوی تاریکی‌ها بیرون می آورد. ایشان اهل دوزخ اند که در آنجا جاویدان خواهند بود. بقره/ ۲۵۵ — ۲۵۷ .

سپس خدای ﷻ پس از آنکه غم و اندوه شما را فرو گرفت، خوابی آرام بر شما فـرو فرسـتاد کـه گروهـی از شـما را فـرا گرفـت و گروهــی بـه نفس‌های خود مشغول شدند و به خداوند گمان‌های بد می‌کنند و می گویند آیا برای ما از امر چیزی است؟ پس بگو امر به تمـام مخـصوص خداوند است. در نفس‌هایشان پنهان می‌کنند آنچه را که برای تو آشکار نمی‌کنند. می گوینـد: اگر از امـر چیــزی بـرای مـا بـود، اینجـا کـشته نمی‌شدیم. بگو: اگر در خانه‌هایتان بودید، هر آیینه آنانکه مرگ برایشان نوشته شـده بـود، بـه سـوی خوابگـاه خودشـان خـارج مـی‌شـدند و خداوند هر آیینه آشکار و هویدا می گرداند آنچه در سینه ها و قلوبتان است و خداوند داناست به آنچه در سینه‌هاست. آل عمران/ ۱٥٤ .

﴿مُّحَمَّدٌ رَّسُولُ ٱللَّهِ ۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلْكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيْنَهُمْ ۖ تَرَىٰهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضْوَٰنًا ۖ سِيمَاهُمْ فِى وُجُوهِهِم مِّنْ أَثَرِ ٱلسُّجُودِ ۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِى ٱلتَّوْرَىٰةِ ۚ وَمَثَلُهُمْ فِى ٱلْإِنجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْـَٔهُۥ فَـَٔازَرَهُۥ فَٱسْتَغْلَظَ فَٱسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ يُعْجِبُ ٱلزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلْكُفَّارَ ۗ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنْهُم مَّغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًۢا﴾ ﴿هُوَ ٱللَّهُ ٱلَّذِى لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۖ عَٰلِمُ ٱلْغَيْبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ ۖ هُوَ ٱلرَّحْمَٰنُ ٱلرَّحِيمُ هُوَ ٱللَّهُ ٱلَّذِى لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلْمَلِكُ ٱلْقُدُّوسُ ٱلسَّلَٰمُ ٱلْمُؤْمِنُ ٱلْمُهَيْمِنُ ٱلْعَزِيزُ ٱلْجَبَّارُ ٱلْمُتَكَبِّرُ ۚ سُبْحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ هُوَ ٱللَّهُ ٱلْخَٰلِقُ ٱلْبَارِئُ ٱلْمُصَوِّرُ ۖ لَهُ ٱلْأَسْمَآءُ ٱلْحُسْنَىٰ ۚ يُسَبِّحُ لَهُۥ مَا فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۖ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ﴾[1].

«الف باء تاء ثاء جیم حاء خاء دال ذال راء زاء سین شین صاد ضاد طاء ظاء عین غین فاء قاف کاف لام میم نون واؤ هاء یاء» این حروف را به یک نفس بخواند. رَبِّ سَهِّلْ وَ یَسِّر وَلَا تُعَسِّرْ عَلَیْنَا یَا رَبِّ.

---

۱. محمّد رسول خدا و کسانی که با او هستند، بر دشمنان بسیار سخت گیر و در بین خودشان بسیار مهربان‌اند. آن‌ها را در حالت رکوع و سجده (خاضع و خاشع) و در حالی که فضل و برکت و رضایت و خوشنودی از پرورد گار شان می‌جویند، می‌بینی. سیمای آنان در چهره‌شان است بر اثر سجدهٔ بسیار. مثل آنان در انجیل و تورات مانند زرعی است که شاخک خود را رویانید و نیرومند کرد و بر ساقه‌هایش محکم و راست گردید که زارع را متعجّب می‌سازد تا با آن کفّار را خشمگین کند. خداوند به کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند، بخشش گناهان و اجر و پاداش بزرگ را وعده داده است. فتح/ ۲۹ .

او خدایی است که به غیر او خدایی نیست و او دانندهٔ غیب و شهادت است و اوست بخشایندهٔ مهربان و او خدایی است که به جز او خدایی نیست و اوست مالک و پاک و بی‌عیب و مؤمن و شاهد و غالب و جبّار و متکبّر. پاک و منزّه است از آنچه شرک می‌ورزند. او خداوند خالق و پاک و مصوّر است و برای او اسم‌های حسنه است. آنچه در آسمان‌ها و زمین است او را تسبیح می گویند و او غالب و با حکمت است. حشر/ ۲۲ — ۲٤ .

دعای حزب البحر

بسم الله الرحمن الرحیم

یَا اَللهُ یَا اَللهُ یَا اَللهُ یَا عَلِیُّ یَا عَظِیْمُ یَا حَلِیْمُ یَا عَلِیْمُ اَنْتَ رَبِّیْ وَ عِلْمُکَ حَسْبِیْ فَنِعْمَ الرَّبُّ رَبِّیْ وَ نِعْمَ الْحَسْبُ حَسْبِیْ تَنْصُرُ مَنْ تَشَآءُ وَ اَنْتَ الْعَزِیْزُ الرَّحِیْمُ. اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَسْاَلُکَ الْعِصْمَةَ فِی الْحَرَکَاتِ وَ السَّکَنَاتِ وَ الْکَلِمَاتِ وَ الْاِرَادَاتِ وَ الْخَطَرَاتِ مِنَ الظُّنُوْنِ وَ الشُّکُوکِ وَ الْاَوْهَامِ السَّاتِرَةِ لِلْقُلُوْبِ عَنْ مُطَالَعَةِ الْغُیُوْبِ، فَقَدِ ابْتُلِیَ الْمُؤْمِنُوْنَ وَ زُلْزِلُوْا زِلْزَالًا شَدِیْدًا[1] (در اینجا با انگشت سبّابهٔ دست راست به سوی آسمان اشاره کند). ﴿وَإِذْ يَقُولُ ٱلْمُنَـٰفِقُونَ وَٱلَّذِينَ فِى قُلُوبِهِم مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ إِلَّا غُرُورًا﴾[2].

فَثَبِّتْنَا (این را سه بار تکرار کند و خواستهٔ خود را در نظر داشته باشد) عَلَی اُمُوْرِ الشَّرِیْعَةِ. اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِیْ عَزِیْزًا فِیْ اَعْیُنِ النَّاسِ وَ ذَلِیْلًا فِیْ عَیْنِی[3]. وَ انْصُرْنَا (این را سه بار بخواند و خواستهٔ خود را در نظر داشته باشد) عَلَی جَمِیْعِ الْخَلَآئِقِ وَ سَخِّرْ لَنَا هَذَا الْبَحْرَ کَمَا سَخَّرْتَ الْبَحْرَ لِسَیِّدِنَا مُوْسَی عليه‌السلام وَ سَخَّرْتَ النَّارَ لِسَیِّدِنَا

---

۱. پروردگارا! ای بلند مرتبه و بزرگ مقام و ای بردبار و دانا! تو پروردگار من هستی و علم تو مرا کافی است و چه خوب پروردگاری است پروردگار من و چه خوب حفظ کننده و نگهدارنده ای است حفظ کنندهٔ من. یاری می‌کنی هر که را بخواهی و تو عزیز و مهربان هستی. پروردگارا! ما از تو عصمت و پاکی در حرکات و سکنات و گفتار و اراده و همچنین پاکی از ظن و شک و خیالات، که پوشانندهٔ قلب‌ها از دیدن غیب است را خواهانیم. به تحقیق مؤمنان گرفتار شدند و دچار زلزله شدیدی گشتند.

۲. زمانی که منافقان و آنان که در دل هایشان مرضی است، می گویند: وعده نداد به ما خدا و رسولش مگر به مکر و حیله. احزاب/ ۱۲.

۳. خداوندا! ما را در امور شرعی ثابت قدم بگردان. بار الهی! مرا در چشمان مردم عزیز و در چشم خودم خوار و ذلیل قرار بده.

اِبْرَاهِیْمَ علیه السلام وَ سَخَّرْتَ الْجِبَالَ وَ الْحَدِیْدَ لِسَیِّدِنَا دَاوُدَ علیه السلام وَ سَخَّرْتَ الرِّیَاحَ وَ الشَّیَاطِیْنَ وَ الْجِنَّ وَ الْاِنْسَ لِسَیِّدِنَا سُلَیْمَانَ علیه السلام [1].

وَ سَخَّرْتَ الْمُلْکَ وَ الْمَلَکُوْتَ وَ الْعَوَالِمَ کُلَّهَا لِسَیِّدِنَا وَ نَبِیِّنَا وَ شَفِیْعِنَا وَ مَوْلَانَا مُحَمَّدٍ عَلَیْهِ الصَّلَوةُ وَ السَّلَامُ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکَاتُهُ وَ سَخِّرْ لَنَا کُلَّ وَزِیْرٍ وَ اَمِیْرٍ وَّ رَعِیَّةٍ وَّ سَخِّرْ لَنَا کُلَّ بِرٍّ وَّ فَاسِقٍ وَّ فَاجِرٍ وَّ سَخِّرْ لَنَا کُلَّ بَحْرٍ هُوَ لَکَ فِی الْاَرْضِ وَ السَّمَآءِ وَ الْمُلْکِ وَ الْمَلَکُوْتِ وَ بَحْرِالدُّنْیَا وَ بَحْرِ الْآخِرَةِ وَ سَخِّرْ لَنَا کُلَّ شَیْءٍ یَّا مَنْ بِیَدِهٖ مَلَکُوْتُ کُلِّ شَیْءٍ وَّ اِلَیْهِ تُرْجَعُوْنَ [2].

بِحَقِّ کهیعص (سه بار بخواند به این روش که در بار اول انگشت های هر دو دست را از انگشت خنصر به ترتیب ببندد و بار دوم به ترتیب باز کند و مرتبه سوم به ترتیب ببندد)، فَانْصُرْنَا فَاِنَّکَ خَیْرُ النَّاصِرِیْنَ [3] (هر دو انگشت ابهام را باز کند)، وَافْتَحْ لَنَا فَاِنَّکَ خَیْرُ الْفَاتِحِیْنَ [4] (هر دو انگشت سبّابه را باز کند)، وَ اغْفِرْ لَنَا فَاِنَّکَ خَیْرُ الْغَافِرِیْنَ [5] (هر دو انگشت وسطی را باز کند)، وَارْحَمْنَا فَاِنَّکَ خَیْرُ

---

۱. ما را بر همهٔ مخلوقات یاری کن و این دریا را بر ما مسخّر بگردان؛ آن گونه که برای سرورمان حضرت موسی علیه السلام مسخّر نمودی و آن گونه که آتش را برای سیّد ما حضرت ابراهیم علیه السلام و کوه ها و آهن را برای حضرت داود علیه السلام و باد و شیاطین و جن و انس را برای حضرت سلیمان علیه السلام.

۲. و ملک و ملکوت و همهٔ عالمیان را برای سرور و پیامبر و شفیعمان حضرت محمّد صلی الله علیه و آله مسخّر نمودی و برای ما مسخّر کن هر وزیر و امیر و رعیتی و هر نیکوکار و هر فاسق و فاجری را و همچنین هر دریایی که برای تو در زمین و آسمان و ملک و ملکوت است و نیز دریای دنیا و آخرت را و مسخّر بگردان برای ما هر چیزی را، ای کسی که به دست اوست ملکوت هر چیزی و به سوی او باز گردانده می شوید.

۳. پس ما را یاری کن؛ چرا که تو بهترین یاری کننده هستی.

٤. و بگشای برای ما که تو بهترین گشاینده هستی.

۵. ببخشای گناهان ما را؛ چرا که تو بهترین بخشاینده هستی.

الرَّاحِمِيْنَ[١] (هر دو انگشت بنصر را باز کند)، وَ ارْزُقْنَا فَاِنَّکَ خَيْرُ الرَّازِقِيْنَ[٢] (هر دو انگشت خنصر را باز کند)، وَاحْفَظْنَا فَاِنَّکَ خَيْرُ الْحَافِظِيْنَ[٣] (هر دو دست را بر صورت و بدن از سر تا پا فرود آورد).

وَاهْدِنَا وَ نَجِّنَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِيْنَ وَ هَبْ لَنَا مِنْ لَّدُنْکَ رِيْحًا طَيِّبَةً کَمَا هِيَ فِيْ عِلْمِکَ وَ انْشُرْهَا عَلَيْنَا مِنْ خَزَآئِنِ رَحْمَتِکَ[٤] (در این هنگام به سوی آسمان نگاه کند) وَ احْمِلْنَا بِهَا حَمْلَ الْکَرَامَةِ مَعَ السَّلَامَةِ وَ الْعَافِيَةِ فِی الدِّيْنِ وَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ اِنَّکَ عَلَی کُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ.[٥]

اَللّٰهُمَّ يَسِّرْلَنَا اُمُوْرَنَا[٦] (این دعا را سه بار تکرار کند و خواستهٔ خود را در نظر داشته باشد) مَعَ الرَّاحَةِ لِقُلُوْبِنَا وَ اَبْدَانِنَا وَ السَّلَامَةِ وَ الْعَافِيَةِ فِيْ دِيْنِنَا وَ دُنْيَانَا وَ کُنْ لَّنَا صَاحِبًا فِيْ سَفَرِنَا وَ خَلِيْفَةً فِيْ اَهْلِنَا وَ مُعِيْنًا وَ حَامِيًا فِيْ حَضَرِنَا وَ اطْمِسْ عَلَی وُجُوْهِ اَعْدَائِنَا[٧] (سه بار هر دو دست را با شدّت بر زمین بزند و

---

١. و بر ما رحم کن؛ چرا که تو بهترین رحم کنند گان هستی.

٢. و بر ما روزی بده؛ چرا که تو بهترین روزی رسان هستی.

٣. و ما را حفظ کن؛ چرا که تو بهترین حافظان هستی.

٤. و ما را هدایت کن و از قوم ستمکار نجات بده و برای ما از جانب خودت نسیم پاک و خوشی ببخش، آنطور که آن در علمت است و آن را بر ما بگستران از خزاین رحمت خودت.

٥. و ما را به وسیلهٔ این باد پاک و خوش گوار بردار، برداشتن با کرامت همراه با سلامتی و پاکی در دین و دنیا و آخرت و تو بر هر چیزی قادر و توانا هستی.

٦. معبودا! امورمان را بر ما آسان بگردان.

٧. همراه با راحتی قلب و جسم و سلامتی و عافیت در دین و دنیایمان. خداوندا! برای ما مونسی باش در سفرهایمان و جانشینی باش در میان اهلمان و یاور و حفظ کننده ای باش در شهرمان. چهرهٔ دشمنانمان را نابود و محو کن.

شکست دشمنان را تصوّر کند) وَ امْسَخْهُمْ عَلَى مَكَانَتِهِم[1] (سه بار هر دو دست را با شدّت بر زمین بزند و شکست دشمنان را تصوّر کند) فَلَا يَسْتَطِيْعُوْنَ الْمُضِيَّ وَ لَا الْمَجِيْءَ الَيْنَا ﴿وَلَوْ نَشَآءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰٓ أَعْيُنِهِمْ فَٱسْتَبَقُواْ ٱلصِّرَٰطَ فَأَنَّىٰ يُبْصِرُونَ وَلَوْ نَشَآءُ لَمَسَخْنَٰهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ فَمَا ٱسْتَطَٰعُواْ مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ﴾[2].

﴿يسٓ يسٓ يسٓ وَٱلْقُرْءَانِ ٱلْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ ٱلْمُرْسَلِينَ عَلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ تَنزِيلَ ٱلْعَزِيزِ ٱلرَّحِيمِ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّآ أُنذِرَ ءَابَآؤُهُمْ فَهُمْ غَٰفِلُونَ لَقَدْ حَقَّ ٱلْقَوْلُ عَلَىٰٓ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ إِنَّا جَعَلْنَا فِىٓ أَعْنَٰقِهِمْ أَغْلَٰلًا فَهِىَ إِلَى ٱلْأَذْقَانِ فَهُم مُّقْمَحُونَ وَجَعَلْنَا مِنۢ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَٰهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾[3].

شَاهَتِ الْوُجُوهُ[4] (سه بار پشت هر دو دست خود را با شدّت بر زمین بزند و سر افکندگی دشمنان را تصوّر کند) وَ عَنَتِ الْوُجُوْهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّوْمِ[5] (سه بار کف هر دو

---

۱. و آن‌ها را در جاهایشان مسخ و به شکل دیگری در بیاور.

۲. تا نتوانند به سوی ما رفت و آمد کنند «و اگر می‌خواستیم هر آینه چشم‌هایشان را کور می‌کردیم. پس در راه مسابقه می‌گذاشتند، پس چگونه می‌بینند؟! و اگر می‌خواستیم آن‌ها را در جاهایشان مسخ و به شکل دیگری در می‌آوردیم، پس به رفتن قدرت نمی‌داشتند و به حالت اوّل بر نمی‌گشتند» یس / ٦٦ و ٦٧ .

۳. یس، قسم به قرآن حکیم، هر آینه تو از پیامبرانی و بر راه راست هستی، قرآن فرستادهٔ خداوند غالب و مهربان است تا بیم دهی قومی را که پدرانشان بیم داده نشده اند، پس ایشان از غافلان‌اند. هر آیینه وعدهٔ عذاب بر اکثر ایشان ثابت شد، پس اکثرشان ایمان نمی آورند و ما بر گردن‌های آن‌ها زنجیرهایی قرار داده‌ایم تا به چانه‌هایشان رسیده است و آن‌ها سر به بالا گرفته‌اند و قرار داده‌ایم در مقابل آن‌ها حایلی و از پشت آن‌ها حایلی و بر چشم آن‌ها پرده افکندیم پس ایشان هیچ نمی‌بینند. یس / ١ — ٩ .

٤. و بر می گردد صورت‌های آن‌ها.

٥. و سر فرو می‌آورد صورت‌ها برای زندهٔ پایدار.

دست خود را با شدّت بر زمین بزند و سر افکندگی دشمنان را تصوّر کند) وَ قَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا[1] (سه بار هر دو دست را به سوی دشمنان بزند). طس طسم (انگشتان هر دو دست را به ترتیب ببندد) حم عسق (انگشتان هر دو دست را به ترتیب باز کند) ﴿مَرَجَ ٱلْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا يَبْغِيَانِ﴾[2]. حم (به شش جهت ـ عقب و جلو، راست و چپ، بالا و پایین ـ بخواند و بدمد). دَفَعْتُ بِأَمْرِالله تَعَالَى كُلَّ بَلَاءٍ وَّ قَضَآءٍ يَّجِيْءُ مِنْ هَذِهِ الْجِهَاتِ السِّتَّة، نَأْمَنُ بِإِذْنِ الله تَعَالَى مِنْ جَمِيْعِ الْآفَاتِ وَ الْعَاهَاتِ[3].

حم (بر هر دو دست بخواند و بر صورت و بدن از سر تا پا فرود آورد و اگر برای دشمنان می‌خواند، پس از حم ششم، ادعیهٔ شکست دشمنان را نیز بخواند). حُمَّ الْاَمْرُ وَ جَآءَ النَّصْرُ فَعَلَيْنَا لَايُنْصَرُوْنَ ﴿حمٓ تَنزِيلُ ٱلْكِتَـٰبِ مِنَ ٱللَّهِ ٱلْعَزِيزِ ٱلْعَلِيمِ غَافِرِ ٱلذَّنۢبِ وَقَابِلِ ٱلتَّوْبِ شَدِيدِ ٱلْعِقَابِ ذِى ٱلطَّوْلِ لَآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ ٱلْمَصِيرُ﴾ بِسْمِ الله بَابُنَا، تَبَارَكَ حِيْطَانُنَا[4] (انگشتان دست راست را به ترتیب ببندد)، یس سَقْفُنَا، كَهيعص كِفَايَتُنَا، حم عسق حِمَايَتُنَا[5] (به ترتیب انگشتان دست

۱. از رحمت خدا نومید شد و یا به ضرر افتاد کسی که ظلمی را حمل نمود.

۲. دو دریا به هم رسید و آمیخت و بین آن‌ها حایلی است که تجاوز نمی‌کنند. الرحمن/ ۱۹ و ۲۰ .

۳. به امر خداوند تبارک و تعالی رفع نمودم هر بلایی را که از این جهات شش گانه می آید. در امان هستم به اذن و اجازهٔ خداوند از همهٔ آفات و بلاها.

٤. کار تمام شد و پیروزی فرا رسید. پس بر ما نصرت داده نمی‌شوند. «حم، فرو فرستادن این کتاب از جانب خداوند غالب و دانا است که بخشایندهٔ گناهان و قبول کنندهٔ توبه است و شدیداً عقاب می‌کند و دارای قدرت است. هیچ خدایی به جز او نیست و بازگشت به سوی اوست» (غافر/ ۱ – ۳). بسم الله، باب ما و تبارک، دیوار ماست.

۵. یس، سقف ما و کهیعص، کفایت کنندهٔ ما و حم عسق، حامی ماست.

چپ را ببندد)، آمین (سه بار بگوید). ﴿فَسَيَكۡفِيكَهُمُ ٱللَّهُۚ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ﴾[1] (در این هنگام انگشتان هر دو دست را باز کند) سِتْرُ الْعَرْشِ مَسْبُوْلٌ عَلَيْنَا وَ عَيْنُ اللهِ نَاظِرَةٌ اِلَيْنَا وَ بِحَوْلِ اللهِ لَا يَقْدِرُ اَحَدٌ عَلَيْنَا ﴿وَٱللَّهُ مِن وَرَآئِهِم مُّحِيطُۢ﴾[2].

﴿بَلۡ هُوَ قُرۡءَانٞ مَّجِيدٞ فِي لَوۡحٖ مَّحۡفُوظِۭ﴾[3] (سه مرتبه بخواند) ﴿فَٱللَّهُ خَيۡرٌ حَٰفِظٗاۖ وَهُوَ أَرۡحَمُ ٱلرَّٰحِمِينَ﴾[4] (سه مرتبه بخواند) ﴿إِنَّ وَلِـِّۧيَ ٱللَّهُ ٱلَّذِي نَزَّلَ ٱلۡكِتَٰبَۖ وَهُوَ يَتَوَلَّى ٱلصَّٰلِحِينَ﴾[5] (هفت بار بخواند) ﴿فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَقُلۡ حَسۡبِيَ ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُۖ وَهُوَ رَبُّ ٱلۡعَرۡشِ ٱلۡعَظِيمِ﴾[6] (هفت بار بخواند) بِسْمِ اللهِ الشَّافِىْ بِسْمِ اللهِ الْكَافِىْ بِسْمِ اللهِ الْمُعَافِىْ بِسْمِ اللهِ الَّذِىْ لَا يَضُرُّ مَعَ اسْمِه شَىْءٌ فِى الْاَرْضِ وَ لَا فِى السَّمَآءِ وَ هُوَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ[7] (سه مرتبه بخواند) وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ الْعَلِىِّ الْعَظِيْمِ[8] (سه بار بخواند).

---

۱. و به زودی خداوند تو را از آنان کفایت خواهد کرد و اوست شنوندهٔ دانا. بقره/ ۱۳۷ .

۲. پردهٔ عرش بر ما گسترده شده و چشم خداوند ناظر بر اعمال ماست و به حول و قوّهٔ خداوند هیچ کس بر ما قادر و توانا نیست «و خداوند از ورای همهٔ آن‌ها احاطه دارد» بروج/ ۲۰ .

۳. بلکه آن قرآن گرامی قدر است، نوشته شد در لوح محفوظ. بروج/ ۲۱ و ۲۲ .

٤. و خداوند بهترین حفظ کننده می باشد و اوست رحم کننده ترین رحم کنندگان. یوسف/ ٦٤ .

٥. همانا ولی و دوستدار من، خدایی است که قرآن را فرو فرستاد و او دوستدار صالحان است. اعراف/ ۱۹٦ .

٦. پس اگر روی گردانند، بگو خداوند مرا کافی است، هیچ خدایی به جز او نیست و بر او توکّل کردم و او خداوند عرش بزرگ است. توبه/ ۱۲۹.

۷. به نام خدایی که او شفا دهنده است و به نام خدایی که او کفایت کننده و بخشاینده است. به نام خداوندی که با اسم او هیچ چیزی در زمین و آسمان زیان نمی‌بیند و اوست شنوندهٔ دانا.

۸. هیچ نیرویی بر طاعت و هیچ بازدارنده ای از گناه نیست مگر به خواست خداوند بلند مرتبه و بزرگ.

وَ صَلَّى اللهُ تَعَالَى عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اَصْحَابِهِ اَجْمَعِيْنَ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ ﴿إِنَّ ٱللَّهَ وَمَلَٰٓئِكَتَهُۥ يُصَلُّونَ عَلَى ٱلنَّبِيِّۚ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ صَلُّواْ عَلَيۡهِ وَسَلِّمُواْ تَسۡلِيمًا﴾ اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ بَارِكْ وَ سَلِّمْ[1].

دعای اختتام

بسم الله الرحمن الرحيم

يَا اللهُ (سه بار) يَا نُوْرُ (سه بار) يَا اللهُ يَا نُوْرُ يَا حَقُّ يَا مُبِيْنُ اَكْسِنِيْ مِنْ نُّوْرِكَ وَ عَلِّمْنِيْ مِنْ عِلْمِكَ وَ فَهِّمْنِيْ مِنْ عِنْدِكَ وَ اَسْمِعْنِيْ مِنْكَ وَ اَبْصِرْنِيْ بِكَ وَ اَقِمْنِيْ بِشُهُوْدِكَ وَ عَرِّفْنِي الطَّرِيْقَ اِلَيْكَ وَ هَوِّنْ عَلَيَّ بِفَضْلِكَ اَنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ. يَا سَمِيْعُ يَا عَلِيْمُ يَا حَلِيْمُ يَا عَظِيْمُ يَا عَلِيُّ اسْمَعْ دُعَآئَنَا وَ نِدَآئَنَا بِخَصَآئِصِ لُطْفِكَ. آمِيْنَ، آمِيْنَ. اَعُوْذُ بِكَلِمَاتِ اللهِ التَّامَّاتِ كُلِّهَا مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ[2] (سه بار بخواند).

۱. درود خداوند بر بهترین مخلوقاتش حضرت محمّدﷺ و بر آل و همهٔ اصحابش باد. به رحمت تو ای رحم کننده ترین رحم کنند گان. «همانا خداوند و فرشتگانش بر نبی اکرمﷺ درود می‌فرستند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او درود و سلام بفرستید» (احزاب / ٥٦). پرورد گارا! بر سرورمان حضرت محمّدﷺ و بر آل آن حضرت سلام و درود بفرست.

۲. به نام خداوند بخشاینده و مهربان، یا الله، یا نور، یا الله، یا نور، یا حق و یا مبین! مرا از نور خودت بپوشان و از علم خودت به من بیاموز و مرا از نزد خودت فهیم گردان و نسبت به خودت شنوا و بینا کن و مرا به شهود خود بر پا دار و راه رسیدن به سوی خودت را بـه مـن نشان بده و بر من به فضل و کرم خودت آسان بگردان و تو بر هر کاری قادر و توانا هستی. ای شنوای دانا و ای بردبار عظیم و ای بلند مرتبه! به لطف و مرحمت خاصّ خودت، دعا و ندای ما را بشنو، آمین. پناه می برم به کلمات تامّهٔ خداوند از شرّ آنچه آفرید.

يَا عَظِيْمَ السُّلْطَانِ يَا قَدِيْمَ الْاِحْسَانِ، يَا دَآئِمَ النِّعَمِ، يَا بَاسِطَ الرِّزْقِ، يَا وَاسِعَ الْعَطَايَا، يَا دَافِعَ الْبَلَايَا، يَا سَامِعَ الدُّعَآءِ، يَا حَاضِراً لَّيْسَ بِغَآئِبٍ، يَا مَوْجُوْدًا عِنْدَ الشَّدَآئِد، يَا خَفِیَّ اللُّطْفِ، يَا لَطِيْفَ الصُّنْعِ، يَا مُجْمِلَ السِّتْرِ، يَا حَلِيْمًا لَّا يَعْجَلُ، يَا كَرِيْمًا لَّا يَبْخَلُ، اقْضِ حَاجَتِیْ بِرَحْمَتِکَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ. يَا مُجِيْبُ يَا مُجِيْبُ يَا مُجِيْبُ اَجِبْ دَعْوَتَنَا وَ اقْضِ حَاجَتَنَا وَ اغْفِرْحَوْبَتَنَا بِرَحْمَتِکَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ[1]. اسم يا حفيظ را **۹۹۸** يا **۱۰۷** يا **۱۷** يا **۹** بار بخواند.

پس از آن اين دعای وسيله را بخواند: اَلٰهِیْ تَوَسَّلْتُ بِكَرَمِکَ الْخَفِیِّ، اَلٰهِیْ تَوَسَّلْتُ بِهٰذَا الْحِرْزِ الْاَعْظَمِ اَنْ تَقْضِیَ جَمِيْعَ حَاجَاتِنَا وَ مُرَادَاتِنَا وَ اَنْ تَدْفَعَ شَرَّ جَمِيْعِ اَعْدَآئِنَا وَحُسَّادِنَا اَلْوَحَآ، اَلْوَحَآ، اَلْوَحَآ، اَلْعَجْلَ، اَلْعَجْلَ، اَلْعَجْلَ، اَلسَّاعَةَ، اَلسَّاعَةَ، اَلسَّاعَةَ، بِحَقِّ اِهْيًا اَشْرَاهِيًا اَجِبْ يَآ اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ، يَا مُجِيْبُ يَا مُجِيْبُ يَا مُجِيْبُ[2].

---

۱. ای کسی که پادشاهی‌ات بزرگ و احسانت قديمی و نعمت‌هايت دائمی و رزق و روزی‌ات گسترده و بخشش هايت وسيع است و ای دفع کنندۀ بلاها و ای شنوندۀ دعاها و ای کسی که هميشه حاضری و غايب نيستی و در هنگام سختی ها و مشکلات موجود هستی، ای کسی که لطفت خفی و صنعت لطيف است، ای کسی که عيوب را می‌پوشانی و ای صبوری که عجله نمی‌کنی و ای کريمی که بخل نمی‌ورزی! حاجاتمان را برآورده کن و گناهان ما را ببخشای. به رحمت تو ای رحم کننده ترين رحم کنند گان.

۲. پرورد گارا! به کرم خفی تو متوسّل شدم و به اين دعای بزرگ توسّل جستم، تا همۀ حاجات و آرزوهای ما را برآورده سازی و شرّ همۀ دشمنان و حسودان ما را از ما دور کنی. بسيار زود، به همين ساعت، به برکت اهيا و اشراهيا، اجابت کن ای رحم کننده ترين رحم کنند گان، ای اجابت کنندۀ دعاها.

فصل دوم

پند و نصایح بزرگان دین

سخنانی از رسول اکرم، صحابهٔ کرام و علمای کبار

آن حضرتﷺ فرمودند: «انسان‌های نیکوکار و بدکار وقتی می‌میرند، آرزو می‌کنند که ای کاش زودتر می‌مردند. نیکوکار از این رو، این آرزو را می‌کند که زودتر به نعمت بدون زحمت می‌رسید و بدکار از این رو که بر گناهانش نمی‌افزود» و فرمودند: «سعادت بی‌نهایت در این است که پنج چیز را قبل از زوال و نابودی آن‌ها غنیمت شمارید: جوانی، صحّت، غنا، زندگی و فراغت»[۱].

این هر نفس که می‌رود از عمر گوهری است　　　کان را بهای ملک دو عالم بود بها
مپسند کاین خزانه دهی رایگان به باد　　　آنگه روی به خاک تهی دست و بینوا

همچنین فرمودند: «بسیاری ثواب، از بسیاری مصیبت و بلاست و وقتی حق تعالی قومی را دوست بدارد، ایشان را به مصیبت‌ها گرفتار می‌کند؛ پس هر کس به

---

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ٤، ص ٣٤٠.

تقدیر الله ﷻ راضی باشد، حق ﷻ از او راضی است و رحمت خـود را شـامل حـالش می‌کند و هر کس ناراضی باشد، خدا از وی راضی نیست»[1].

فرمودند: «هر مسلمانی کـه بـه او مـصیبتی ماننـد مـرض و یـا امثـال آن برسـد، حق ﷻ گناهان او را مانند ریختن برگ‌ها از درخـت مـی‌ریزانـد و آن مـصیبت، سـبب بخشش گناهان گذشته‌اش می‌شود و از آن برای زمان آینده پند می‌گیرد؛ ولـی منـافق وقتی مریض شود و شفا یابد، مانند شتری است که او را بسته باشند و سپس رهـایش کنند؛ نمی‌داند که بستن و رها کردن برای چه بوده است»[2].

فرمودند: «عجب سعادتی برای مؤمن است که کار او همیشه خیـر اسـت و ایـن حال برای کسی جز مؤمن کامل نیست؛ زیرا اگر به او نعمت برسد، شـکر مـی‌گویـد، پس آن نعمت برای او خیر می‌شود و اگر به او مصیبت برسد، صبر مـی‌کنـد؛ پـس آن مصیبت برای او خیر می‌شود»[3].

فرمودند: «طعام خورندهٔ شاکر، به منزلهٔ روزه‌دار صابر است»[4] و فرمودنـد: «دانـا کسی است که نفس خود را خوار و زبون کند و برای پس از مرگش عمل نیـک فـراهم آورد و نادان کسی است که در پی نفس خود می‌رود و آرزوی کـرم الهـی دارد؛ یعنـی مغرور به رحمت الهی است بدون خوف و تقوا»[5].

۱. سنن ترمذی، ج۷، ص۱۰۳.

۲. الادب المفرد البخاری، ج۱، ص۱۵۰.

۳. مسند امام احمد، ج۵، ص٦٥٨.

٤. همان منبع، ج۵، ص٤٥٣.

۵. همان منبع، ج۵، ص۱۰۵؛ سنن ترمذی، ج۷، ص۱۷۲.

خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: ﴿لَّيۡسَ لِلۡإِنسَٰنِ إِلَّا مَا سَعَىٰ﴾[1].

حضرت ابوبکر صدیقؓ فرمود: «حبّ دنیا، ظلمت است و تقوا، چراغ آن؛ گناه، ظلمت است و توبه، چراغ آن؛ قبر، ظلمت است و کلمهٔ لا اله الّا الله محمّد رسول‌الله، چراغ آن؛ آخرت، ظلمت است و عمل نیک، چراغ آن و صراط، ظلمت است و یقین، چراغ آن.

حضرت صدیقؓ فرمود: «مال بخیل از پنج حال خالی نیست: یا ظالم می‌برد، یا به آفتی دچار می‌شود و از بین می‌رود و یا در راه شهوات مصرف می‌کند یا به عمران و آبادانی بیش از نیاز صرف می‌کند و یا وارث، پس از مرگش آن را بیهوده تلف می‌کند. حاصل اینکه مال بخیل بی ثواب تلف می‌شود و برای او فقط حساب و عقاب می‌ماند» و فرمود: «اگر زبان فاسد شود، همهٔ جهانیان بر آن گریه کنند و اگر دل و جان فاسد شود، روحانیان بر آن گریه کنند؛ یعنی زبان از عالم ظاهر است و همهٔ بلاها از آن پیدا می‌شود. بر فساد آن، عالم ظاهر گریه می‌کند حقیقتاً یا حکماً و دل که از عالم غیب است و نیز همهٔ آفت‌ها از آن سر می‌زند، برای فساد آن، عالم غیب ماتم می‌نمایند».

حضرت سیّدنا عمرؓ فرمود: «هیچ دوستی بهتر از حفظ زبان، هیچ پوششی بهتر از تقوا، هیچ مالی بهتر از قناعت، هیچ احسانی بهتر از نصیحت و هیچ طعامی شیرین‌تر از صبر در مصیبت نیست»[2] همچنین فرمود: «ده چیز اگر بدون فایده

---

۱. نیست برای انسان مگر کوشش او. نجم/ ۳۹ .

۲. منبّهات ابن حجر عسقلانی، ص٦٦.

باشند، پس همه فاسد و بی‌فایده‌اند؛ عقل، فاسد است بدون پرهیزگاری و فضل، بدون علم و کامیابی، بدون ترس و پادشاهی، بدون عدل و حسب، به غیر ادب و خوشحالی، بدون امن از زوال و غنا، بدون سخا و فقر، بدون قناعت و رفعت، بدون تواضع و جهاد، بدون توفیق الهی»[1].

سیّدنا فاروقﷺ فرمود: «هر کس از زیاده گویی بپرهیزد، به او حکمت داده می‌شود و هر کس زیاده دیدن را ترک کند، خشوع و خشیّت به او عطا می‌شود و هر کس از زیاد خوردن خودداری کند، لذّت عبادت برای او حاصل می‌شود و هر کس از زیاد خندیدن دوری کند، به او هیبت داده می‌شود و هر کس از مزاح بپرهیزد، زیبایی هیبت به او عطا می‌شود و هر کس حبّ دنیا را ترک کند، حبّ آخرت به او بخشیده می‌شود و هر کس از عیب جویی دیگران دوری کند، بر ارشاد نفس خود به صلاحیّت توفیق می‌یابد و هر کس از جستجو کردن در کیفیّت الله‌ﷻ بپرهیزد، از منافقت رهایی می‌یابد»[2].

حضرت سیّدنا عثمانﷺ فرمود: «هر کس حبّ دنیا را ترک کند، حق‌ﷻ او را دوست می‌دارد و هر کس از گناهان دوری کند، فرشتگان او را دوست می‌دارند و هر کس از طمع خودداری کند، مردم او را دوست می‌دارند»[3] و فرمود: «تاریکی دل به سبب اندوه دنیا و روشنی دل به دلیل اندیشهٔ آخرت است»[4]. فرمودند: «چهار چیز

---

۱. همان منبع، ص۹۹.

۲. همان منبع، ص۹۰.

۳. همان منبع، ص۹.

۴. همان منبع، ص ٤.

است که ظاهرشان، فضیلت است و باطنشان، فریضه؛ صحبت صالحان فضیلت است و اقتدا و رعایت ادب به ایشان، فرض؛ تـلاوت قـرآن فـضیلت اسـت و عمـل بـه آن، فرض؛ زیارت قبور فضیلت است و کـار سـازی بـرای قبـر، فـرض؛ عیـادت مـریض فضیلت است و پند گرفتن از آن، فرض»[1].

حضرت سیّدنا علی‌رضی الله عنه فرمودند: «به هر کس احسان کنی، امیر او می‌شوی و از هر کس چیزی بطلبی، اسیر او می‌شوی و از هر کس بی‌نیاز شوی، نظیر او می‌شـوی؛ یعنی در مقابل او سر فـرو نیـاورد، اگـر چـه صـاحب جـاه باشـد»[2] همچنـین فرمـود: «سخت‌ترین و بهترین اعمال، چهار چیز است: ۱) عفو در وقت غضب ۲) سـخاوت در وقت تنگ دستی ۳) عفّت در خلوت ٤) گفتن سخن حق با صاحب جاه و دولت که از او می‌ترسی یا امید احسان داری»[3].

ایشان‌رضی الله عنه فرمود: «هیچ خیری نیست در نمازی که در آن حضور و خشوع نباشد و در روزه‌ای که در آن منع از بیهودگی نباشد و در قرائتی که در آن تفکّر و تذکّر نباشـد و در علمی که پرهیزگاری در آن نباشد و در مالی که سخاوت در آن نباشد و در دعایی که اخلاص در آن نباشد و در نعمتی که بقا ندارد و در برادری که وفا ندارد»[4].

ابن عباس‌رضی الله عنه فرموده است: «بر عاقل واجب است که هفت چیز را بر هفت چیز ترجیح دهد؛ فقر را بر غنا، خواری را بر عزّت، تواضـع را بـر رفعـت، گرسـنگی را بـر

---

۱. همان منبع، ص۳۷.

۲. همان منبع، ص۲۰.

۳. همان منبع، ص۵۱.

٤. همان منبع، ص۹۱.

سیری، غم را بر شادی، پستی را بر بلندی و مرگ را بـر زنـد گانی تـا بـه کمـال درجـهٔ انسانی برسد»[1].

ابن مسعودﷺ فرمود: «چهار چیز باعث تاریکی دل مـی‌شـود: بـسیار خـوردن، صحبت و همنشینی با ظالمان، فراموش کردن گناهان، امید بسیار به این جهـان. نـور دل نیز به سبب چهـار چیـز اسـت: کـم خـوردن، صـحبت و همنـشینی بـا صـالحان، پشیمانی از گناهان و امید نداشتن به این جهان»[2].

حـضرت جبرئیـل‌ﷺ فرمـود: «محبـوب تـرین اعمـال نـزد مـن، راهنمـایی گمراهان، الفت با بی‌کسان و احسان بـر مـسکینان عیـال‌دار اسـت»[3] و فرمـود: «حـق تعالی سه خصلت را بسیار دوست دارد: صرف مال و جان در طاعت بـه انـدازهٔ تـوان، صبر در سختی و مصیبت و گریه هنگام ندامت»[4].

کعب الاحبارﷺ فرمود: «سه چیز همچون دژ انـد کـه مؤمنـان را از شـرّ شـیطان حفظ می‌کنند: مسجد، ذکـر الله‌ﷻ و قرائـت قـرآن بـه شـرط حـضور و اخـلاص»[5].

عبدالله بن عمرو بن‌العاصﷺ فرمود: «هر کس این پنج خـصلت را داشـته باشـد، در دنیا و آخرت سعادتمند است: ۱) ذکر بسیار لا اله الّا الله محمّـد رسـول الله ۲) گفـتن بسم الله الرّحمن الرّحیم در ابتـدای هـر کـار ۳) گفـتن الحمـد لله ربّ‌العـالمین نـزد

---

۱. همان منبع، ص۸۸.

۲. همان منبع، ص۳۹.

۳. همان منبع، ص۲۹.

٤. همان منبع، ص۲۹.

٥. همان منبع، ص۲٤.

نعمت ٤) گفتن انّا لله و انّا الیه راجعون و لا حول و لا قوّة الّا بالله العلیّ العظیم در هنگام مصیبت ٥) گفتن استغفر الله العظیم و اتوب الیه هنگام ارتکاب گناه»[1].

امام حسن بصری رحمه الله فرمود: «فساد دل‌ها به سبب شش چیز است: ١) گناه کردن به امید توبه ٢) علم بی‌عمل ٣) عمل بی‌اخلاص ٤) شکر نکردن نعمت‌ها ٥) راضی نبودن به قضا ٦) پند نگرفتن از مردگان»[2].

سلطان العارفین بایزید بسطامی رحمه الله فرمود: «مدّت سی سال در عبادات رنج کشیدم، پس ندایی از غیب شنیدم که ای بایزید! خزائن حق تعالی از عبادات پر است، اگر کمال رضای پروردگار را می‌خواهی، به دربار او نیاز و فروتنی بیاور.

چهار چیز آورده‌ام حقّا که در گنج تو نیست　　　نیستی و حاجت و عذر و گناه آورده‌ام

یعنی الهی آنچه در خزائن پر رحمت و نعمت تو موجود نیست، این چیز هاست که در نزد من است و البته این هدیه‌ها در نزد کریم بی‌نیاز، قدر و ارزش دارد». ابوسعید خرّاز رحمه الله فرمود: «کوشش در انجام طاعت و عبادت، لازم و ضروری است؛ ولی اعتماد بر این کوشش، فریبنده است؛ یعنی باید بر فضل الهی اعتماد کرد، نه بر کوشش خود».

امام اعظم رحمه الله فرمود: «علم فقه که در قرآن نور و حکمت نامیده شده است، مقصود از آن معرفت نفس به نفع و ضرر خود است؛ یعنی تنها با این احکام و اقوال و افعال که به علم فقه شهرت یافته‌اند، مقصود حاصل نمی‌شود، بلکه با مجموع علم اعتقاد و فقه و تصوّف موجود می گردد».

---

١. همان منبع، ص٥٧.

٢. همان منبع، ص٧٦.

چنانچه امام مالک رحمه‌الله فرموده است: «هر کس علم فقه آموخت و تصوّف حاصل ننمود، به یقین او فاسق شد و هر کس تصوّف آموخت و فقیه نشد، بی‌دین شود و هر کس بین هر دو را جمع کرد، عالم کامل حقیقت بین است»[1].

امام طریقت، برهان حقیقت، خواجهٔ نقشبند رحمه‌الله فرمود: «نفی وجود، نزدیک‌ترین راه برای رسیدن به الله جل‌جلاله است و آن حاصل نمی‌شود مگر با ترک قدرت و اختیار و کمال تواضع و افتقار به حضرت پروردگار به همراه ذکر کثیر و قطع دلبستگی از غیر او تعالی» و نیز فرمود: «طریقهٔ ما، طریقهٔ اصحاب کرام است؛ یعنی صحبت به همراه ادب و احترام. در این طریقه اندراج النهایة فی البدایة است؛ به دلیل تأثیر محبّت صاحب نهایت در صاحب بدایت».

حضرت حاج شمس‌الحق نقشبندی مجدّدی رحمه‌الله می‌فرمودند: «تصوّف برای مریدان، مانند سوهان است که زنگار را از دل‌ها پاک می‌کند و آن را جلا و صیقل می‌دهد تا به آیینه‌گی برسد» و برای مرادان می‌فرمودند:

طریقت بجز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجّاده و دلق نیست

معارفی دربارهٔ سیر و سلوک

مطالبی که در زیر دربارهٔ سیر و سلوک بیان می‌شود از کتاب **اشعة اللّمعات** مولانا عبدالرّحمن جامی رحمه‌الله گرفته شده است. امید است که مورد استفادهٔ همگان قرار گیرد.

---

۱. مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح، ج۱، ص ۳۳۵.

در بیان راه و رونده

دربارهٔ اینکه رونده کیست و راه چیست و منزل چند است و مقصد کدام است؟ در این کتاب چنین آمده است: بدان ـ اعزّک الله فی الدّارین ـ در ابتدا رونده، حس است و پس از مدّتی عقل می‌شود که «اَلْعَقْلُ نُورٌ فِی الْقَلْبِ یُفْرَقُ بِهِ بَیْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ»[1] نه عقل معاش و پس از مدّتی رونده، نور الله می گردد.

چون رونده را دانستی اکنون بدان که مقصد و مقصود جمله روندگان، معرفت خدای ـ تعالی و تقدّس ـ است و معرفت خدای ﷻ، کار نور الله است. حس و عقل معاش از معرفت خدای ﷻ بی‌بهره و بی‌نصیب‌اند. عقل معاش، پادشاه روی زمین است و عمارت روی زمین از اوست و خرابی روی زمین از عقل معاش نیز هست.

خداوند ﷻ می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَٰٓئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي ٱلْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوٓاْ أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ ٱلدِّمَآءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّيٓ أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾[2] خدای ﷻ در جواب ملائکه نفرمود که آدمیان این اعمالی که شما گفتید را انجام نمی‌دهند، بلکه در جواب ایشان فرمود: ﴿إِنِّيٓ أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾؛ یعنی اگر چه آدمیان این اعمالی را که گفتید، انجام می‌دهند؛ امّا از همین آدمیان‌اند که به نور الله رسند و مرا بشناسند که مقصود از آفرینش، آدمیان بودند و مقصود از آدمیان این بود که من شناخته شوم.

---

۱. عقل نوری در دل است که به وسیلهٔ آن، حقّ و باطل از هم جدا می‌شوند.

۲. یاد کن وقتی را که پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی پیدا می‌کنم، آن‌ها گفتند: آیا در زمین کسی را پیدا می‌کنی که در زمین فساد و خونریزی کند، در حالی که ما تسبیح و حمد تو را می‌گوییم و تو را به پاکی یاد می‌کنیم. خداوند فرمود: من می‌دانم آنچه که شما نمی‌دانید. بقره/ ۳۰ .

چنانکه داود پیغمبر عليه السلام سؤال کرد و گفت: «اِلٰهی لِمَاذَا خَلَقْتَ الْخَلْقَ؟ قَالَ جَلَّ جَلالُهُ: کُنْتُ کَنْزاً مَخْفِیّاً فَأَحْبَبْتُ اَنْ اُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِاَنْ اُعْرَفَ»[1].

پس کار سالکان این است که بکوشند تا در صبحت دانا به نور الله رسند و خدای را بشناسند.

یک قدم بر نفس خود نه، آن دگر در کوی دوست

هرچه بینی دوست بین، با این و آنت کار نیست

ای درویش! تا خود را می‌بینی، خدای را نبینی؛ وقتی خود را نبینی، همه خدای بینی.

دربارۀ شریعت، طریقت و حقیقت

بدان ـ اعزّک الله فی الدّارین ـ که شریعت، گفتۀ پیغمبر و طریقت، عملکرد پیغمبر و حقیقت، دید پیغمبر صلی الله علیه و آله است؛ چنانچه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «اَلشَّرِیْعَةُ اَقْوَالِیْ وَ الطَّرِیْقَةُ اَفْعَالِیْ وَ الْحَقِیْقَةُ اَحْوَالِیْ»[2].

سالک باید ابتدا از علم شریعت آنچه نیاز است، بیاموزد و و از عمل به طریقت آنچه ضروری است، به جای آورد تا از انوار حقیقت به قدر سعی و کوشش وی روی نماید. ای درویش! هر کس قبول کند آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله گفته است، از اهل شریعت

---

۱. پروردگارا! برای چه مخلوق را آفریدی؟ خداوند فرمود: گنجی پنهان بودم، دوست داشتم که شناخته شوم، پس خلق را آفریدم تا شناخته شوم. مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح، ج۱، ص۱۵٤.

۲. شریعت، گفتار من و طریقت، کردار من و حقیقت، حالات من است. همان منبع، ج۱، ص۲۹۹.

است و هر کس انجام دهد اعمالی را که پیغمبر انجام داده است، از اهل طریقت است و هر کس ببیند[1] آنچه پیغمبر دیده است، از اهل حقیقت است.

ای درویش! گروهی که هر سه را دارند، کاملان‌اند و آن‌ها، همان پیشوایان خلق‌اند و گروهی که از این سه، هیچ ندارند، ناقصان‌اند که همچون بهایم‌اند، بلکه از بهایم پست‌تر. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ ٱلْجِنِّ وَٱلْإِنسِ ۖ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ ءَاذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَآ ۚ أُو۟لَـٰٓئِكَ كَٱلْأَنْعَـٰمِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ ۚ أُو۟لَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْغَـٰفِلُونَ﴾[2].

ای درویش! برای صورت اعتباری نیست، اگر صورت با معنی باشد، هر دو اعتبار دارند؛ امّا صورت بدون معنی اعتبار ندارد؛ اگر معنیِ آدمیان دارد، آدمی باشد و اگر معنیِ حیوان دارد، حیوان باشد. دانا همه را می‌بیند و همه را می‌شناسد و با همه از نگاه شریعت عمل می‌کند.

ای درویش! می‌دانی که غرض از شریعت و طریقت و حقیقت چیست؟ غرض کلّی این است که آدمیان راست گفتار و راست کردار و دانا و نیک اخلاق شوند. برای دانستن بهتر، به عبارت دیگر بگویم:

بدان که غرض سه چیز است: اوّل اینکه تا مردم همچون حیوانات دیگر نباشند، امر و نهی پیغمبر را قبول کنند و مأمور و منهی باشند. دوم اینکه تا به عمل و تقوا

---

۱. مراد حالات است.

۲. و هر آیینه بسیاری از جن و انس را برای جهنّم پیدا کردیم، برای ایشان دل‌هایی است که حق را با آن نمی‌فهمند و برای آن‌ها چشم‌هایی است که حق را نمی‌بینند و برای آن‌ها گوش‌هایی است که حق را نمی‌شنوند؛ آن‌ها مانند چهار پایان‌اند، بلکه از چهار پایان نیز گمراه‌تر و آن‌ها بی‌خبران‌اند. اعراف / ۱۷۹.

آراسته شوند و در صحبت دانا بکوشند تا زمانی که به یقین بدانند که خدای یکی است. سوم اینکه تا پس از شناخت خدای، همهٔ حکمت‌های جواهر اشیا را آن طور که هست بدانند و ببینند. وقتی این مراتب را به پایان رساندند، به مقام کمال رسیدند و به شریعت و طریقت و حقیقت آراسته گشتند.

ای درویش! وقتی دانستی که غرض از شریعت و طریقت و حقیقت چیست، اکنون از سخن بگذر و به کار و کوشش روی بیاور تا به جایی برسی که گفته‌اند: آدم بی‌عمل و صورت بی‌معنی به کار نیاید. عمل است که سالکان را به مقامات عالی می‌رساند، همانطور که خداوند بلند مرتبه فرمود: ﴿وَٱلْعَمَلُ ٱلصَّـٰلِحُ يَرْفَعُهُۥ﴾[1].

عمل اهل طریقت ده چیز است: اوّل: طلب خداوند ﷻ است. دوم: طلب مرشد است که بدون راهنما نمی‌تواند راه را بپیماید. سوم: ارادت به مرشد است؛ سالک باید بی‌نهایت، مرید و محبّ مرشد باشد که ارادت، مرکب سالک است؛ هر چه ارادت، قوی‌تر باشد، مرکب قوی‌تر است. چهارم: فرمان برداری است. باید سالک، مرید و مطیع و فرمانبر مرشد باشد و هر کاری که انجام می‌دهد، دنیوی و یا اخروی، به دستور مرشد[2] باشد. پنجم: ترک است؛ باید به اشارهٔ مرشد، کارهای بیهوده را ترک کند. ششم: تقواست؛ باید متّقی و پرهیزگار و راست کردار و راست گفتار و حلال خوار باشد و شریعت را عزیز دارد و به یقین بداند که هر گشایشی که برای سالک

---

۱. عمل صالح او را بالا می‌برد. فاطر/ ۱۰ .

۲. و این واضح و آشکار است که مرشد به شریعت امر می‌کند و مرید را به شریعت آراسته می‌سازد.

حاصل می‌شود، به دلیل متابعت از پیغمبرﷺ است. هفتم: کم گفتن است. هشتم: کم خوابیدن است. نهم: کم خوردن است. دهم: عزلت است.

این عمل اهل طریقت است و این ده مورد، در سلوک اثرهای قوی دارند. وقتی سالک در خدمت مرشد بر این ده چیز مواظبت نماید و استقامت داشته باشد، اهل استقامت عاقبت به نتیجه می‌رسند و حقیقت ظاهر می گردد. اگر یکی از این ده چیز کم باشد، سلوک میسّر نمی‌شود و سالک به جایی نمی‌رسد.

دربارهٔ صحبت و آثار آن

بدان که صحبت، آثار بسیار و خواصّ گوناگون دارد؛ هم در بدی و هم در نیکی. هر سالکی که به مقصد رسید و مقصود حاصل کرد، به این دلیل است که به صحبت رسید. هر سالکی که به مقصد نرسید و مقصود حاصل نکرد، برای این است که به صحبت نرسید. کار صحبت این همه ریاضات و مجاهدات بسیاری دارد و این همه آداب و شرایط بی‌شمار که در راه تصوّف نهاده‌اند، برای این است که سالک، شایستهٔ صحبت گردد؛ زیرا وقتی سالک شایستهٔ صحبت گردد، کار سالک تمام می‌شود.

ای درویش! چه بسیارند کسانی که به صحبت دانا می‌رسند ولی از ایشان هیچ فایده‌ای نمی‌برند و این از دو حالت خالی نیست: یا استعداد ندارند یا طالب نیستند. ای درویش! نه اینکه بی‌ادبی کنی که بی‌ادبی در همهٔ اوقات و همهٔ مکان‌ها، حرام است. هر موضعی، آدابی خاص دارد و در آن موضع، آن ادب را باید نگاه داشت و اگر نگه نداری، بی‌ادب باشی. مقصود ما این است که در خلوت باید با اصحاب،

بی‌تکلّف زند گی کنی؛ زیرا اگر تو تکلّف کنی، دیگران نیز باید تکلّف کنند؛ درویشان بدین سبب گران بار شوند و سبب آن تو باشی. در میان اصحاب باید بت‌پرست[1] نباشی و چیزی را بت خود نسازی، کاری که اصحاب انجام می‌دهند، تو نیز انجام بده.

ای درویش! هر کاری که مباح است و در انجام دادن و ندادن آن ضرورتی نیست، در آن کار موافقت کردن با اصحاب از کرم و مروّت است و اگر موافقت نکنی، بی‌مروّت باشی. هر کاری که نه فرض است و نه سنّت و نه ضرورت به آن باشد و نه سبب راحتی اصحاب است، نباید در آن کار عادت کنی؛ چون اگر عادت کنی بت می‌شود و در میان اصحاب، بت پرست[2] می‌باشی. ترک عادت کردن و بت را شکستن[3]، کار مردان است.

در بیان ترک

بدان که ترک، قطع پیوند است و قطع پیوند در باطن این است که دوستی دنیا را یک دفعه از دل بیرون کند. ای درویش! هر چیز که حجاب راه سالک می‌شود و مانع راه وی می گردد، اگر دنیوی باشد یا اخروی، باید ترک کند؛ یعنی همانطور که مال و

---

۱. در اینجا مراد این است که نفس پرست نباشی، هوای نفس خود را پیروی نکنی، طالب لذّات نباشی؛ بالاخره دین خود را به دنیا نفروشی.

۲. مراد اینکه هوای نفس خود را پیروی می‌کنی.

۳. یعنی هوای نفس را شکستن و نفس را از آرزوی او بازداشتن.

جاه، مانع راه سالک است، ممکن است که نماز و روزه بسیار نیز، مانع راه سالک شود[1]؛ یکی حجاب ظلمانی و یکی حجاب نورانی است.

بدان که مقصود از ترک، ترک کارهای بیهوده است نه ترک کارهای ضروری و لازم؛ زیرا همانطور که مال بسیار، ناپسندیده و مانع راه است، ترک کارهای ضروری نیز، ناپسندیده و مانع راه است؛ برای اینکه آدمی قوت و لباس و مسکن به اندازهٔ ضرورت، نیاز دارد؛ اگر همه را ترک کند، محتاج دیگران می‌شود و طمع ظاهر می گردد.

طمع، امّ‌الخبائث است؛ چنان که مال بسیار، فساد بسیار دارد، ترک کارهای ضروری نیز فساد بسیار دارد. هر کس چیزهای لازم و ضروری خود را دارد، نعمتی عظیم دارد و هر کس چیزهای ضروری خود را ندارد، محنتی عظیم دارد. به اندازهٔ ضرورت، نعمت است و وقتی از ضرورت بگذرد، محنت است و هر اندازه زیاد گردد، محنت نیز زیاد می گردد و عذاب‌های گوناگون به وی روی می‌نهد.

ای درویش! تو نیستی و پنداری که هستی. هستی، فقط برای خداست و بس. کلمهٔ شهادت، نماز و روزه، صورتی دارند و حقیقتی و تو از حقایق این‌ها بی‌خبری و به صورت، قناعت کرده‌ای. حیفی عظیم باشد، اگر به حقایق این‌ها نرسی. ترک و معرفت خدای مانند درختی است که معرفت خدای، بیخ این درخت و ترک، ساقهٔ این درخت و همهٔ صفات حمیده و اخلاق پسندیده، میوه‌های این درخت‌اند. بیخ

---

۱. اگر نماز و روزهٔ نفل را مردم بدانند و از این دانستن برای تو شهرت پیدا شود و از شهرت خود، لذّت ببری و تا جایی که عُجب در تو پیدا شود، در اینجاست که عجب عقبهٔ بزرگ در راه تو می‌شود؛ زیرا نوافل را نباید کسی بداند.

این درخت در دل است و ساقهٔ این درخت از دل ظاهر شده است؛ هر چند بیخ این درخت، قوی‌تر شود، ساقهٔ این درخت، قوی‌تر می گردد تا ترک، به جایی رسد که دنیا و آخرت و هستی سالک یک دفعه از بین برود و خدای ماند و بس.

ای درویش! همیشه خدای بود و بس و همیشه خدای باشد و بس؛ امّا سالک نابینا بود و زمانی که به حقیقت کلمهٔ شهادت رسید، بینا شد. بدان که ای سالک الی‌الله! اهل تصوّف برای سه چیز بی‌نهایت، اعتبار قائل‌اند: اوّل جذبه، دوم سلوک، سوم عروج. ای درویش! جذبه عبارت از کشش و سلوک عبارت از کوشش و عروج عبارت از بخشش است.

جذبه، فعل حق سبحانه و تعالی است که بنده را به سوی خود می کشاند. بنده روی به دنیا آورده و به دوستی مال و جاه دل بسته است؛ عنایت حق فرا می‌رسد و روی دل بنده را می گرداند تا بنده روی به خدا آورد. «جَذْبَةٌ مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ تُوَازِيْ عَمَلَ الثَّقَلَيْنِ»[1].

آنچه از طرف حق است، نامش جذبه است و آنچه از طرف بنده است، نامش میل و ارادت و محبّت و عشق است. هر چه توجّه بنده زیادتر شود، نامش عوض می گردد، تا به جایی می‌رسد که سالک یک دفعه، همه چیز را ترک می کند و روی به خدا می‌آورد؛ یعنی از همه چیز می گذرد و هر چه غیر حق است همه را فراموش می کند و به مرتبهٔ عشق می‌رسد.

---

۱. یک کششی از کشش‌های حق برابر با عمل جنّ و انس است. کشف الخفاء، ج۱، ص۳۳۲.

وقتی این مقامات را دانستی، اکنون بدان که وقتی بـرای یکـی از آدمیـان، جذبـهٔ حق فرا رسد و آن کس در دوستی خدا به مرتبهٔ عشق رسد، اغلب اتّفاق می‌افتد کـه از آن بر نمی گردد و در همان مرتبهٔ عشق زند گی می کند و در همـان مرتبـه از ایـن عـالم می‌رود. این چنین کسی را مجذوب می گویند. بعضی افراد بر می گردند و از خود بـا خبر می‌شوند. اگر سلوک کند و سلوک را به پایان رساند، او را مجذوب سالک گویند.

اگر سلوک کند و سلوک را به پایان رساند، آن گاه جذبهٔ حق به ایشان برسـد، او را سالک مجذوب گویند و اگر سلوک کند و سلوک را به پایـان رسـاند و جذبـهٔ حـق بـه ایشان نرسد، او را سالک گویند. جملـه چهـار قـسم مـی‌شـوند: مجـذوب، مجـذوب سالک، سالک مجذوب و سالک.

شیخ شهاب الدّین سهروردی در **عوارف المعارف** می‌آورد که از این چهـار قـسم، یک قسم شایستهٔ شیخی و پیشوایی است و آن مجذوب سالک است؛ ولی چنـد قـسم دیگر شایستهٔ شیخی و پیشوایی نمی‌باشند.

مردم باید ابتدا بسیار احتیاط کنند و مرید هر کس نشوند، هر چند آنان، صالح و عزیز باشند؛ زیرا شیخی و پیشوایی و مرید گرفتن، کاری دیگر است، دربارهٔ آن‌هـا کـه اهل طامات[1] اند، سخن نمی گویم. ای درویش! بسیاری را دیده‌ام کـه ادّعـای شـیخی می کنند و شیخی را وسیله‌ای برای کسب مال و جاه ساخته‌اند. خدای تعالی همه را از صحبت ایشان نگاه دارد.

---

۱. سخنان بیهوده.

وقتی معنی جذبه را دانستی، اکنون بدان که معنی سلوک، سیر است و سیر بر دو قسم است: سیر الی‌الله و سیر فی‌الله. سیر الی‌الله، نهایت دارد، امّا سیر فی‌الله، نهایت ندارد.

اهل تصوّف می گویند که سیر الی‌الله عبارت از این است که سالک آن قدر سیر کند که خدای را بشناسد. وقتی خدای را شناخت، سیر الی‌الله به پایان می‌رسد و آنگاه سیر فی‌الله شروع می‌شود. سیر فی‌الله عبارت از این است که سالک پس از شناخت خدای، به سیر خود ادامه دهد تا همهٔ صفات و اسامی و افعال خدای را دریابد و علم و حکمت خدای را بداند. صفات و اسامی خدای و علم و حکمت او بسیار است، بلکه نهایت ندارد؛ اگر چه نهایت ندارد، تا زنده است این کار را ادامه دهد.

از صفات تو آنچه حصّهٔ ماست　　　کمتر از قطره‌ای ز صد دریاست

این سخن اهل تصوّف دربارهٔ سلوک بود؛ امّا اهل وحدت می گویند: سیر الی‌الله عبارت از این است که سالک آن قدر سیر کند که به یقین بداند که وجود، یکی بیش نیست و آن وجود خدای ـ تعالی و تقدّس ـ است و به غیر از وجود خدای، وجودی دیگر نیست. آن زمان سیر الی‌الله به پایان می‌رسد و سیر فی‌الله شروع می‌شود.

سیر فی الله عبارت از این است که سالک پس از اینکه دانست که وجود، یکی بیش نیست و آن، وجود خداست، اندکی دیگر سیر کند که همهٔ جواهر اشیا و همه حکمت‌های آن‌ها را آن چنان که هست بداند و ببیند. بعضی گفته‌اند که امکان ندارد که یک شخص این همه بداند و ببیند؛ برای اینکه عمر آدمی، اندک است و علم و حکمت خدای، بسیار.

بعضی گفته‌اند که امکان دارد که یک آدمی این همه بداند؛ چرا که استعداد آدمیان متفاوت است، استعداد بعضی بی‌نهایت قوی است. این بود سخن اهل وحدت در بیان سلوک. وقتی معنی سلوک را دانستی اکنون بدان که عروج، ترقّی است.

ای درویش! درویشی اختیار کن که عاقل‌ترین آدمیان، درویشان‌اند که به اختیار خود، درویشی اختیار کرده‌اند و از سر دانش، نامرادی برگزیده‌اند[1]؛ چون به یقین دانسته‌اند که در زیر هر مرادی، ده نامرادی نهفته شده است بلکه صد تا و عاقل برای یک مراد، صد نامرادی تحمّل نمی‌کند؛ از این رو آن یک مراد را ترک می‌کند تا آن صد نامرادی را تحمّل نکند.

ای درویش! به یقین بدان که ما مسافریم و لحظه به لحظه درگذریم. اگر دولت است می‌گذرد و اگر محنت هم است می‌گذرد. اگر دولت داری، اعتماد بر دولت مکن؛ چرا که معلوم نیست که لحظه‌ای دیگر چگونه باشد و اگر محنت داری، دل تنگ مکن که معلوم نیست لحظه‌ای دیگر چگونه باشد. به فکر آن باش که ایمان خود را کامل کنی و حقایق دین را دریابی و خدای خود را از خود راضی کنی و با ایمان ضعیف به قبر نروی و از تو آزاری به کسی نرسد و به اندازه‌ای که می‌توانی، به خلق نیکی کن. و الحمدلله رب العالمین.

---

۱. یعنی آگاه شدند و دانستند که مرادهای نفس امّاره را بجا آوردن خطری عظیم دارد و از این خطر بزرگ‌تر چیست که انسان را از خدا دور می‌کند.

وصایای حضرت حاج سیّد عبدالله نقشبندی مجدّدی

ای رهروان طریقت، ای سالکان الی الله، ای مریدان، ای برادران! مانند اجداد خود در هر امر و نیّت، از آن سرورﷺ متابعت کنید و به قرآن و سنّت رسول خداﷺ چنگ بزنید. هر چه مطابق قرآن مجید، در زندگی پیش آید محکم بگیرید و به آن عمل کنید و از امور خلاف سنّت و امور بدعت بپرهیزید.

قناعت، پیشه نمایید که قناعت، گنجی بی‌پایان است. در این طریقه، نه محرومی و نه مجاهده است. ما فضلیانیم، ما مراد یافته‌گانیم، راه را برای ما هموار نموده‌اند و نهایت را در بدایت درج کرده‌اند. عمل به شریعت و اتّباع سنّت و ذکر خفی، طریقهٔ ماست. پیران ما با شوق و عشق و جذبه این راه را پیمودند و به حکم «جَذْبَةٌ مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ»[1] به این سعادت مشرّف شده‌اند.

هدف از سیر و سلوک، رضای خدای تبارک و تعالی است که به وسیلهٔ آن بر احکام شریعت کاملاً عمل کردن است تا از توجّهات و فیوضات و علوم و اسرار عالم امر، ذاکر و سالک به مقام عبدیّت و رضا نایل گردد.

بندگی خدای تبارک و تعالی را انجام دهید، تا فنا و بقا دست دهد. مانند بزرگان دین، تسلیم امر خدا باشید و کلمات مصطلحه را پیشهٔ خود سازید. به مراقبه بپردازید؛ زیرا مراقبه، سبب اطمینان قلب و جمعیّت خاطر می‌گردد. در طریقهٔ ما به وسیلهٔ مراقبه، می‌توان به مرتبهٔ وزارت و تصرّف در عالم ملک و ملکوت رسید.

---

۱. مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح، ج۳، ص۹۲۵.

در این دنیای متمدّن و پیشرفته این سؤال پیش می‌آید که سیر و سلوک چگونه است؟ امام ربّانی مجدّد الف ثانی رحمه الله جواب این سؤال را چنین فرمودند: «هر چه در عالم به ظهور آمده و خواهد آمد، همه از تأثیر اسم ظاهر خدای تبارک و تعالی است که سیر تجلیّات صفات و اسمای باری تعالی است؛ امّا اسم باطن خدای تعالی در نزد صوفیان مخلص است. خداوند بلند مرتبه فرمود: ﴿ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡ﴾[1]. دعا، همان طلبیدن است و استجابت بخواهید، به فضل خود عطا خواهد کرد و به رحمت و لطف خود، از نیستی، هستی به وجود خواهد آورد.

﴿أَلَا بِذِكۡرِ ٱللَّهِ تَطۡمَئِنُّ ٱلۡقُلُوبُ﴾[2] آرامش و تسکین قلب فقط در یاد خداوند سبحانه و تعالی است و اگر آرامش دنیا را بخواهید، باید گناهان را ترک کنید. خداوند سبحانه و تعالی آرامش قلبی را به کسانی می‌دهد که دل‌هایشان مملو از محبّت او باشد، اگر چه به ظاهر به فقر و گرسنگی و مصیبت گرفتار باشند. خداوند سبحانه و تعالی وعده فرموده است: ﴿وَٱلَّذِينَ جَٰهَدُواْ فِينَا لَنَهۡدِيَنَّهُمۡ سُبُلَنَا﴾[3] کسانی که بر طبق حکم خداوند جل جلاله و بر خلاف خواسته‌های ظاهر و هوای نفس و شیطان گام برداشتند، موفّق و در هر دو جهان، سرفراز خواهند بود. اولّین پلّه در این راه، اصلاح و تربیت نفس و مجاهدت و هجرت در راه اوست که سیرت بسیاری از بزرگان، مملو از این خصائص ارزنده است، کسانی که همهٔ مشکلات را متحمّل شدند تا راه را به سر منزل مقصود

---

۱. از من بخواهید تا اجابت کنم برای شما. غافر/ ٦٠ .

۲. بدانید که دل‌ها با یاد خداوند آرامش می‌یابد. رعد/ ۲۸ .

۳. آنان که در راه ما با جان و مال جهاد کردند، محققاً آنان را به راه خویش هدایت می کنیم. عنکبوت/ ٦٩ .

رساندند. از عصر درخشان و نورانی پیامبر اکرمﷺ گرفته تا قیام قیامت این فضایل نصیب کسانی می‌شود که مردان حق را جستجو کنند و فقط محض خداوندﷻ با آن‌ها هم کلام شوند.

دوستی با اولیاء الله و انتخاب یک مرشد کامل و راهنما برای هر فرد لازم است و در هر یک، فوائد زیادی نهفته شده است. بسیاری از عزیزان و دلباختگان راه شریعت و طریقت از این حقیقت آگاه شدند؛ از این رو، پا بر روی همهٔ خواهشات گذاشتند و برای رسیدن به مقصود هجرت کردند. خداوندﷻ ما را از فیض معنوی آن‌ها سیراب کند و در راه حق و حقیقت راهنمایی نماید.

فصل سوم

شجرهٔ مبارک سلسله نقشبندیّه مجدّدیه

۱) الهی! به حرمت سرور کائنات، فخر موجودات، رحمة للعالمین، حضرت محمّد رسول‌اللهﷺ: ایشان در ۱۲ ربیع الاوّل سال عام الفیل متولّد شدند و در سن ٦۳ سالگی در ۱۲ ربیع الاوّل سال ۱۱ هجری، دار فانی را وداع گفتند. روضهٔ مقدّس آن حضرت در مدینهٔ منوّره است.

۲) الهی! به حرمت خلیفهٔ رسول‌الله، حضرت ابوبکر صدّیق رضی الله عنه: ایشان در ۲۲ جمادی الثّانی سال ۱۳ هـ ق در سن ٦۳ سالگی رحلت کردند و آرامگاه مبارکشان در روضهٔ پیامبر اکرمﷺ است.

۳) الهی! به حرمت حضرت سلمان فارسی رضی الله عنه: وی پس از عمری طولانی و با برکت که حدود ۲۵۰ سال بود، در سال ۳۵ هـ ق وفات یافت. آرامگاه مبارکشان در شهر مدائن در ۳۰ کیلومتری بغداد، نزدیک طاق کسری قرار دارد.

٤) الهی! به حرمت حضرت امام قاسم بن محمّد رضی الله عنه: وی در سال ۳٦ هـ ق متولّد شد و بیش از ۷۲ سال عمر نمود و سرانجام در ۲٤ جمادی الاوّل سال ۱۰۷ هـ ق

دار فانی را وداع گفت و در مدینهٔ منوّره به خاک سپرده شد. دربارهٔ سال فوت وی اختلاف است؛ بنا بر مشهور، بین سال‌های ۱۰۱ ـ ۱۰۸ هـ ق بوده است.

۵) الهی! به حرمت حضرت امام جعفر صادق رحمه الله: ایشان در **۱۷** ربیع الاوّل سال **۸۳** هـ ق در مدینهٔ منوّره به دنیا آمدند و پس از **٦۵** سال زندگی، در **۲۵** شوّال سال **١٤٨** هـ ق در مدینهٔ منوّره از دنیا رفتند. آرامگاه مبارکشان در جنّت البقیع مدینهٔ منوّره است.

٦) الهی! به حرمت سلطان العارفین، حضرت بایزید بسطامی رحمه الله: تولّد وی به سال **۱۳۱**هـ ق ثبت شده است. درباره مدّت زندگی و سال وفات ایشان اختلاف است. عدّه‌ای عمر وی را **۱۵۵** و عدّه‌ای **۱۰۳** و عدّه‌ای **۹۱** و بعضی هم **۷۳** سال دانسته‌اند. سال وفات ایشان بین سال‌های **٢٣٤** ـ **٢٦١** هـ ق ذکر شده است. آرامگاه مبارکشان در بسطام، **٦** کیلومتری شاهرود است.

۷) الهی! به حرمت حضرت خواجه ابوالحسن خرقانی رحمه الله: ظاهراً او در سال **۳۵۲** هـ ق در روستای خرقان از توابع بسطام به دنیا آمد و پس از **۷۳** سال زندگی، در روز شنبه، دهم محرّم سال **٤٢۵** هـ ق دار فانی را وداع گفت. آرامگاه مبارکش در خرقان، **۲۰** کیلومتری بسطام است.

۸) الهی! به حرمت حضرت خواجه ابوالقاسم گرگانی رحمه الله: ایشان در سال **٤۵۰** هـ ق رحلت کردند. آرامگاه مبارکشان در کیلومتر **٤٠** جادهٔ کلاله ـ مراوه تپّه، پلیس راه چاتل در استان گلستان است.

۹) الهی! به حرمت حضرت خواجه ابوعلی فارمدی رحمه‌الله: وی در سال **٤٠٥** هـ ق در فارمد طوس به دنیا آمد و در سال **٤٧٧** هـ ق دار فانی را وداع گفت. آرامگاه مبارکش در **۲۰** کیلومتری شمال شهر مشهد مقدّس، در روستای فارمد قرار دارد.

۱۰) الهی! به حرمت حضرت خواجه ابویوسف همدانی رحمه‌الله: وی به سال **٤٤٠** یا **٤٤١** هـ ق در بوزنجرد همدان دیده به جهان گشود و پس از **۹٥** سال زندگی، در **۲۷** رجب سال **٥۳٥** هـ ق وفات یافت. آرامگاه مبارکش در شهر مرو در محلّی به نام بامیین قرار دارد.

۱۱) الهی! به حرمت حضرت خواجه عبدالخالق غجدوانی رحمه‌الله: وی در سال **٤۹۳** هـ ق در قریهٔ غجدوان بخارا چشم به جهان گشود و در **۱۲** ربیع الاوّل سال **٥۷٥** هـ ق از دنیا رفت. آرامگاه مبارکش در بخارا، در ده غجدوان است.

۱۲) الهی! به حرمت حضرت خواجه عارف ریوگری رحمه‌الله: وی در قریهٔ ریوگر متولّد شد و در اوّل شوّال سال **٦۱٦** هـ ق از دنیا رفت. آرامگاه مبارکش در بخارا در محلّی به نام ریوگر است.

۱۳) الهی! به حرمت حضرت خواجه محمود انجیر فغنوی رحمه‌الله: وی در ده انجیر فغنی به دنیا آمد و در **۱۷** ربیع الاوّل سال **۷۱٥** هـ ق دار فانی را وداع گفت. آرامگاه مبارکش در بخارا، در زادگاهش قرار دارد.

۱٤) الهی! به حرمت حضرت خواجه عزیزان علی رامتینی رحمه‌الله: وی در قریهٔ رامتین چشم به جهان گشود و به سال **۷۲۱** هـ ق جان به جان آفرین تسلیم کرد. آرامگاه مبارکشان در زادگاهش، رامتین می‌باشد.

۱۵) الهی! به حرمت حضرت محمّد باباسمّاسی رحمه الله: این عارف بزرگ در قریهٔ سمّاس متولّد شد و در سال ۷۵۵ هـ ق در زادگاهش چشم از جهان فرو بست و آرامگاه مبارکش در همان مکان است.

۱٦) الهی! به حرمت حضرت سیّد السّادات، سیّد امیر کلال رحمه الله: ایشان در قریهٔ سوخار در نزدیکی بخارا پا به عرصهٔ وجود نهادند و در ۸ جمادی‌الاوّل سال ۷۷۲ هـ ق در سوخار دیده از جهان فرو بستند. آرامگاه مبارکشان در زادگاهشان می‌باشد.

۱۷) الهی! به حرمت پیر پیران، حضرت خواجهٔ خواجگان، بدر الملّة و الدّین، حضرت بهاءالحق و الدّین، محمّد نقشبند رحمه الله: ایشان در محرّم سال ۷۱۷ هـ ق در قصر عارفان ـ از روستاهای بخارا ـ به دنیا آمدند و در شب دوشنبه، سوم ربیع الاوّل سال ۷۹۱ هـ ق، در سن ۷۳ سالگی، دار فانی را وداع گفتند. آرامگاه مبارکشان، در زادگاهشان قرار دارد.

۱۸) الهی! به حرمت حضرت خواجه علاءالدّین عطّار رحمه الله: وی در ۲۰ رجب سال ۸۰۲ هـ ق از دنیا رفت. آرامگاه مبارکش در بخارا، ده چغانیان است.

۱۹) الهی! به حرمت حضرت مولانا یعقوب چرخی رحمه الله: وی بین سال‌های ۷۵۷ ـ ۷٦۲ هـ ق در روستای چرخ، یکی از روستاهای بزرگ از توابع لوگر در افغانستان متولّد شد. وی در ۵ صفر ۸۵۱ هـ ق درگذشت و آرامگاه مبارکش در ۵ کیلومتری دوشنبه، پایتخت تاجیکستان در قریهٔ هلغتو قرار دارد.

۲۰) الهی! به حرمت حضرت خواجه عبیدالله احرار رحمه الله: وی در رمضان سال ۸۰٦ هـ ق در روستای باغستان تاشکند یا در روستای کوماگران در نزدیکی سمرقند

چشم به جهان گشود و پس از **۸۹** سال زندگی، سرانجام در **۲۹** ربیع الاوّل سال **۸۹۵** هـ ق دار فانی را وداع گفت. آرامگاه مبارکش در سمرقند ازبکستان قرار دارد.

۲۱) الهی! به حرمت حضرت مولانا محمّد زاهد سمرقندی رحمه الله: وی در اوّل ربیع الاوّل سال **۹۳۶** هـ ق از دنیا رفت. آرامگاه مبارکش در سمرقند ازبکستان قرار دارد.

۲۲) الهی! به حرمت حضرت خواجه محمّد درویش سمرقندی رحمه الله: ایشان در **۱۹** محرّم الحرام سال **۹۷۰** هـ ق جان به جان آفرین تسلیم کردند. آرامگاه مبارکشان در ازبکستان، خوارزم، در محلّی به نام اسفراء است.

۲۳) الهی! به حرمت حضرت خواجه امکنی سمرقندی رحمه الله: وی در **۲۲** شعبان سال **۱۰۰۸** هـ ق در سن **۹۰** سالگی رحلت کرد. آرامگاه مبارکش در ازبکستان، روستای امکنه در نزدیکی بخارا قرار دارد.

۲٤) الهی! به حرمت حضرت خواجه باقی بالله صاحب رحمه الله: وی در سال **۹۷۱** یا **۹۷۲** هـ ق در کابل متولّد شد و پس از **٤۰** سال زندگی، در روز دوشنبه **۲٥** جمادی الثّانی سال **۱۰۱۲** هـ ق در گذشت. آرامگاه مبارکش در هندوستان، دهلی کهنه قرار دارد.

۲٥) الهی! به حرمت حضرت امام ربّانی، مجدّد الف ثانی، شیخ احمد فاروقی سرهندی رحمه الله: ایشان در سال **۹۷۱** هـ ق در سرهند متولّد شدند و سرانجام در **۲۸** صفر **۱۰۳٤** هـ ق در سن **٦۳** سالگی، دار فانی را وداع گفتند. آرامگاه مبارکشان در سرهند هندوستان است.

۲۶) الهی! به حرمت حضرت خواجه محمّد معصوم رحمه الله: ایشان در سال ۱۰۰۷ یا ۱۰۰۹ هـ ق چشم به جهان گشودند و پس از ۷۳ سال زندگی، در نهم ربیع‌الاوّل ۱۰۷۹ هـ ق از دنیا رفتند. آرامگاه مبارکشان در سرهند هندوستان قرار دارد.

۲۷) الهی! به حرمت حضرت شیخ سیف‌الدّین فاروقی رحمه الله: وی در سال ۱۰۵۵ هـ ق در سرهند متولّد شد و در سال ۱۰۹۵ هـ ق از دنیا رفت. آرامگاه مبارکش در سرهند است.

۲۸) الهی! به حرمت حضرت سیّد نور محمّد بدوانی رحمه الله: ایشان در سال ۱۱۳۵ هـ ق رحلت کردند. آرامگاه مبارکش در هندوستان قرار دارد.

۲۹) الهی! به حرمت حضرت شمس‌الدّین حبیب‌الله میرزا جان جانان رحمه الله: ایشان در سال ۱۱۱۱ یا ۱۱۱۳ هـ ق ولادت یافتند و پس از ۸۲ سال زندگی، در شب عاشورای ۱۱۹۵ هـ ق به شهادت رسیدند. آرامگاه مبارکشان در هند، دهلی نو قرار دارد.

۳۰) الهی! به حرمت حضرت عبدالله غلام علی شاه صاحب دهلوی رحمه الله: وی در سال ۱۱۵۸ در قصبهٔ تباله، از توابع پنجاب، متولّد شد و پس از ۸۲ سال زندگی، در ۲۲ صفر ۱۲۴۰ هـ ق دار فانی را وداع گفت. آرامگاه مبارکش در مسجد جامع دهلی نو است.

۳۱) الهی! به حرمت حضرت شیخ ابوسعید صاحب رحمه الله: وی در ۲ ذیقعده سال ۱۱۹۶ هـ ق در رامپور متولّد شد و سرانجام پس از ۵۴ سال زندگی، در ۱ شوّال

سال **۱۲۵۰** هـ ق درگذشت. آرامگاه مبارکش در دهلی نو، در جوار مقبرهٔ حضرت شاه غلامعلی دهلوی قرار دارد.

۳۲) الهی! به حرمت حضرت شیخ احمد سعید صاحب رحمه الله: وفات ایشان در **۲** ربیع الاوّل سال **۱۲۷۷** هـ ق ذکر شده است. آرامگاه مبارکش در جنّت البقیع مدینهٔ منوّره است.

۳۳) الهی! به حرمت حضرت حاج دوست محمّد صاحب رحمه الله: وی در سال **۱۲۸٤** هـ ق از دنیا رفت. آرامگاه مبارکش در پاکستان، درّهٔ اسماعیل خان، در روستایی به نام موسی زائی است.

۳٤) الهی! به حرمت حضرت سلطان اهل جذبه، مولانا امان الله صاحب رحمه الله: ایشان در سال **۱۲۹۳** هـ ق از دنیا رفتند. آرامگاه مبارکشان در افغانستان، ولایت فراه ولسوالی پرچمن، در روستایی به نام طولی شریف (ولی آباد) است.

۳۵) الهی! به حرمت حضرت محبوب الله، پیر پیران، خواجهٔ خواجگان، وسیلتنا الی الله الوهّاب، حضرت مولانا ولی‌الله صاحب رحمه الله: وی در سال **۱۲٦۳** هـ ق دیده به جهان گشود و در سال **۱۳۲۹** هـ ق دار فانی را وداع گفت. آرامگاه مبارکش در افغانستان، ولایت فراه ولسوالی پرچمن، در روستای تحت پرچمن است.

۳٦) الهی! به حرمت صاحب التقوی، عروة الوثقی، جامع الاسرار و العلوم، حضرت خواجه محمّد معصوم ولی رحمه الله: ایشان در سال **۱۳۷٦** هـ ق در سن **٦۰** سالگی، رحلت کردند. آرامگاه مبارکش در افغانستان، ولایت فراه ولسوالی پرچمن، در روستای نور آباد است.

۳۷) الهی! به حرمت منبع فیوضات لایتناهی، حضرت محمّد یوسف رحمه‌الله: ایشان در سال ۱۳۸۱ هـ ق از دنیا رفتند. آرامگاه مبارکشان در افغانستان، ولایت فراه ولسوالی پرچمن، در روستای نور آباد است.

۳۸) الهی! به حرمت پیر پیران، دستگیر دو جهان، سر حلقهٔ عارفان، غواص دریای معانی، کاشف اسرار حقیقت و معرفت، حضرت حاج شمس‌الحق نقشبندی مجدّدی رحمه‌الله: این بزرگوار در سال۱٤۰۰ هـ ق (۱۳۵۸ هـ ش) پس از کودتای هفت ثور در افغانستان به اسارت دولت کمونیستی در آمد و تاکنون خبری از ایشان نیست.

۳۹) الهی! به حرمت مظهر تجلیّات الهی، حضرت محمّد مظهر نقشبندی مجدّدی رحمه‌الله: ایشان در سال ۱٤۱۸ هـ ق (۱۳۷٦ هـ ش) دار فانی را وداع گفتند. آرامگاه مبارکشان در خراسان رضوی، شهرستان باخرز، روستای گندمشاد است.

شجرهٔ نسبی

سیّد عبدالله نقشبندی مجدّدی ابن حضرت حاج شمس‌الحق صاحب ابن حضرت محمّد قیّوم صاحب ابن حضرت مولانا ولی الله صاحب ابن حضرت مولانا امان الله صاحب ابن حضرت ملّا رحمت الله صاحب ابن حاج الحرمین الشّریفین، حضرت حاج ملّا علی محمّد صاحب ابن حضرت میان میر احمد صاحب ابن حضرت ملّا سکندر صاحب ابن حضرت ملّا محمّد یوسف صاحب ابن عمر صاحب ابن عیسی صاحب ابن سلیمان صاحب ابن علی صاحب ابن محمّد صاحب ابن حسن صاحب ابن فقیر صاحب ابن خلیل صاحب ابن یونس صاحب ابن علی صاحب ابن ایّوب صاحب ابن یوسف صاحب ابن نائب صاحب ابن نورالدّین صاحب ابن عاجز صاحب ابن علاء الدّین صاحب ابن مسعود صاحب ابن حمزه صاحب ابن علی صاحب ابن اسماعیل صاحب ابن اصغر صاحب ابن حضرت ابراهیم صاحب رحمه الله ابن امام موسی کاظم رحمه الله ابن امام جعفر صادق رحمه الله ابن امام محمّد باقر رحمه الله ابن امام زین‌العابدین رحمه الله ابن امام حسین رضی الله عنه ابن امیر المؤمنین حضرت علی رضی الله عنه و زوجته سیّدة النّساء، فاطمه الزّهرا و هی بنت سیّد الکونین و رسول الثّقلین و تاج الحرمین، افضل الرّسل و هادی السّبل، شمس الضّحی، بدر الدّجی، صاحب قاب قوسین او اَدنی، حضرت محمّد مصطفی صلی الله علیه و سلم.

غزلی از حاج خلیفه عبدالرّئوف مجیدی در بیان سلسلهٔ مبارک نقشبندیه

مرا از عشق آن جانان بسی جود و عطا آمد

به مدح سلسله طوطی نطقم بانوا آمد

طریق نقشبندی کوست موصل تر زهر راهی

اول از مصطفی گویم که شاه باصفا آمد

پس از وی حضرت صدّیق اکبر یار غار وی

زبعدش حضرت سلمان به عالم رهنما آمد

پس آنگه قاسم است و جعفر صادق امام ما

زبعدش بایزید و بوالحسن کو پیشوا آمد

ابوالقاسم ز بعدش پیشوا شد شیخ گرگانی

ز بعدش بوعلی دیگر ابویوسف لقا آمد

پس ازوی خواجه عبدالخالق است و خواجه عارف

زبعدش خواجه محمود آنکه نیکو باجلا آمد

رسیده رشته نسبت از آن بر سید کلال آری

بهاءالدین شه عالم عجب مشکل گشا آمد

دگر خواجه علاءالدین و مولانا بود یعقوب

عبیدالله احراری چه پیر باسخا آمد

محمد زاهد و درویش محمد خواجه امکن

جناب باقی باالله ام امام باکفا آمد

امـام شــرع ربانــی مجدد الــف ثانــی شد

ز نسلش خواجه معصوم بـزرگ و باوفا آمد

زبعدش شیخ سیف الدین وسید نوراحمد شد

حبیـب‌الله میرزاجـان جانـان جـان ما آمد

شد عبـدالله مجدّد مائة ثالث عشـر آن شـاه

ابـوسعیـد و شـاه‌احمـد سعیـد با حیا آمد

به‌حاجی دوست محمد صاحبابنگرتو بعدای دوست

امـــان‌الله صاحـــب آن طبیـب باشـفا آمد

ز هندوستان قدوم آورد عالم شد از او پرنور

ولـــی الله پـور وی چـه شمـس بـاضیا آمد

لـوای قطبیت میراث آمـد بهـر ایـن شاهـان

محمد شاه معصوم ولـی قطب الاولیا آمد

پس آنگه شاه محمد یوسف آقا جانشین وی

بـــرای رهبـــری آری پـراز نـور و ضیا آمد

به حاجی شاه‌شمس الحق رسید این نسبت عالی

نمـوده طـی منـزلها به حـق عیـن بقـا آمد

چودرراه‌شهادت جان خودراباخت آن سرور

دُرّ اســـرار یـــزدانـــی ازایشـــان برملا آمد

رسیده نسبت عالی به‌این‌شیخ جهان‌آرا

محمّد حاج مظهر شاه به جایش مقتدا آمد

پس از وی حاج عبدالله ابن‌شمس‌الحق

کمال معرفت او راست کو از خود رها آمد

دراین‌آخرزمان‌پیری‌چنین‌هادی بسوی‌حق

به ارشاد مریدان مخلصانه بی‌ریا آمد

بود عبدالرئوف شایقش از مخلصان او

بظل دولت عالی مقامش باوفا آمد

غزلی از خلیفه غلامعلی تیموری

ای پیر تو را پیری پدروار مبارک | تاج و کمر و خرقه و دستار مبارک

از شرق نبوت شفق صبح سعادت | تا غرب ولایت‌بسر ایثار مبارک

از شمس‌الحقت‌شعشه نور هدایت | از مظهرالحق جرعه سرشار مبارک

بر چهره عیان جلوه آثار مجدّد | بر سینه نهان صفحه اسرار مبارک

این سلسله عالیه نقشیه تا حشر | منسوب بر آن دولت بیدار مبارک

خیل خلفا را بوجود تو تفاخر | سیل عرفا بر در و دربار مبارک

از دست منه آنکه تو را دست گرفتست | ای دوست‌خدا دست خدا یار مبارک

تاهست‌جهان‌وبجهان هست شب‌و روز | در هر شب و روزی دم صد بار مبارک

شاهی به تو ارزنده و درویشی به بسمل | این برمن و آن برتو به‌تکرار مبارک

اشعاری از خلیفه ملّا عبدالحمید در منقبت حضرت حاج شمس‌الحق نقشبندی مجدّدی

حمدلله شکر حق آرم بجای ای دوستان
دور بودم چون فتادم بردر این خانمان
هر رگی‌پی گشت پر از عشق‌آن شاه زمان
خوش سراینده چوبلبل ازفراقش نغمه‌خوان
خضر وقت است شاه شمس الحق حیات جاودان

بشنوید ای‌سالکان‌چون فیض بسیاریمن
از شمیم عطرسا باد صبای پرچمن
مرغ جانم می‌پرد هردم بسوی آن وطن
تاشود حاصل مرادش‌در حقیقت‌بی سخن
مرغ جان از یمن شه دارد هوای آشیان

گر ز رفتارم سخن از من همی آید برون
عشق شه شمس‌الحقم آخر کشد سوی جنون
مست‌فیض‌آن‌شهنشه‌دائماً دل‌غرق‌خون
چون منم محزون هجرش گشته‌ام زار و زبون
بیخودانه همچو مجنونم کنون‌بی‌سازمان

شد پریشان خاطرم افتاده اندر دام عشق

خانمان یکسر خراب افتاده اندر نام عشق

هیچ کس آسان ندیده‌درجهان‌او کام‌عشق

بی ولی گر ره روی اکنون تویی هم خام‌عشق

این میسر کی شود جز صحبت صاحب‌دلان

دست‌آویزی‌ست‌محکم‌دامن‌عالی‌جناب

این یقین می‌دان عزیز من بدون از اضطراب

تابه‌کی‌کوروکرازغفلت‌به‌چشم‌نیمه‌خواب

دامن شمس‌زمان آور به چنگ و خوش بتاب

ثابتا خود را اگر داری ز جمع سالکان

ایضاً

شاه‌شمس‌الحق‌جناب‌حضرت‌مولای ما پیشواورهنمامسندنشین اولیا

قطب دوران سایه حق با عطوفت بهرما رحمت‌حق‌است‌بیشک سالکان‌را مقتدا

خاک کویش آرزو دارم به هر صبح و مسا

آن ضیای دین یعنی روشنای چشم دل ماه و خورشیدفلک‌ازنوررویش منفعل

گرنشینی محفلش‌ازدل‌رود هرغش‌وغل دست‌زن در دامنش از مسلک‌غیراو بهل

صیقل زنگار دلها دل از او یابد صفا

صاف شو دامان او گیر از سر صدق‌ونیاز ترک‌خودکن‌ازهوسهاجان‌بدرگاهش‌بباز

اویقین شاه زمان است دل بهرسو چون متاز　　پس نشین اندرحضورش باخودی خود مناز
تا شود دور از وجودت کبر و وسواس و هوا

شـاه امـان الله صاحـب را نهـال پرثمر　　بـا شریعـت مستقیـم وباطریقـت راهبـر
حضرت شمس الحق آن محبوب دلهامشتهر　　نقطـه پرگـارایـران وخـراسان سربسر
محـرم اسـرار حـق مـولای عالـم شـاه ما

از پـس آیینـهٔ دل طوطیـم گویـای او　　شکـرم ز اسـرار حق داده دلم جویای او
از زلال معرفت یک قطره از دریای او　　نوش کردم محـو گشتـم واله و شیـدای او
ساقی دل حضرت شمس الحق آن مولای ما

از قدومش روزن دلهای عالـم وا شده　　عـزت اکـرام او از خـالق یکتـا شـده
یک توجه گر کند گویـی قیامت پاشده　　ایـن کمینه ثابت از یمنش ببین گویا شـده
بلبل خوش نغمه در گلهای فیضش دائماً

ایضاً

غوث عالم حضرت شمس الحق آن عالی جناب
تابع شـرع پیـمـبر مسـتقیـم انـدر کتـاب
نائب است مرحضرت معصوم را آن مقتدا
بزم پرنورش تو را بهتر ز هر مشک و گلاب
شاه وقت خویـش باشـد نعمت پـروردگار
سالکان را واجب است آن فیض بی حد و حساب

باطن آلوده‌ات را سالکــا چون صیقل است

باادب باش ویقین دان روی دل از وی متاب

از سر اخلاص هرکس دامنش آرد به‌چنگ

مـی‌شـود غـواص دریـای محـبت دُر ناب

با طریقـت بـدر کامـل رهنمـای سالـکان

تا به کی خفـاش باشی کور چون از آفتاب

می‌سـزد ای ثابـتا جـان را اگر سازی فدا

در قدمهای جناب حضـرت عالی جناب

ایضاً

من همیشـه واله و شیدای آن شمس الحقم

آرزومـــنـــد رخ زیـــبـــای آن شمس الحقم

همچو مجنون در بیابان غمـش دیوانه‌وار

مست سرشار ازمی جوهای آن شمس الحقم

شمس حق باشد چومن را استفاده فیض او

پـــرتـو شـمـس زمانه نور آن شمس الحقم

از وجود آن ضیای حق چه می‌پرسـی ز من

ذره‌ای کمتـر ز خـاک پـای آن شمس الحقم

این سرم پیونـد آن سـر زان شـه عالی بـود

سلسله زنجیر او سـرهای آن شمس الحقم

مرغ جانم مـی‌رود هر دم به‌سـوی آشـیان

هر زمـانـی از تـوجـه های آن شمس الحقم

ثـابتـم دلــداده‌ام انـدر تــمنـای چـمـن

بـلبـل خـوش نغمهٔ گلهای آن شمس الحقم

ایضاً

آفتاب دین و ملت حضرت شمس الحق است

صیقل زنگ کدورت حضرت شمس الحق است

ضـرب یـاهو چـون کشد زرمی کند قلب سیاه

واصـل راه حقیقت حضرت شمس الحق است

سـبط سلطـان شـاه ولی الله ز نسل شاه امان

شاهباز اندر طریقت حضرت شمس الحق است

جانشیـن شـاه یوسـف ابـن معصـوم ولــی

مستقیم اندر شریعت حضرت شمس الحق است

در طریـق نقشبنـد احمـــدی‌ای سالــکان

صاحب جذب و محبّت حضرت شمس الحق است

آن مقــامـات مجــدد را تمامــی کـرده طی

مقتدای اهـل سـنـت حضرت شمس الحق است

مخطی محزون بود یک عتبه بوس آستان
عارف حق با فتوّت حضرت شمس الحق است

ایضاً

دلی دارم که در وی عشق یار است — ز درد عشق دائم بی‌قرار است
مرا دیوانه پندارند خلقان — همین دیوانگی از سرّ یار است
به قلبم جا گرفته ذکر الله — ز فیض نقشبندان کبارست
خدا را شکر می گویم دمادم — که توفیق الهی برقرار است
جناب شمس الحق جان است پیرم — که او در این زمان قطب مدار است
جهانی را منوّر کرده آن شه — چو خورشید زمان با روی کار است
توکل با خدا کردم در آن ره — خدا یار من اندر هر دیار است
برای واحدی از فیض آن پیر — همیشه ذکر الله برقرار است

ایضاً

مرو بی دلربای نازنینی — اگر خورشید برچرخ برینی
سلیمان حقیقت را مکن ترک — سبا را ترک کن با ملک دینی
شه نیکوخصال رهبر عشق — سعادت‌بخش هرجان حزینی
گزین آن صحبت جانانه‌ای را — به‌خود دارد صفای دل یقینی
بود بهتر تو را از شهد و شکر — بهشت عدن باشد انگبینی
دلت روشن شود از نور عرفان — که با وی گر شوی یکدم‌قرینی

ادب را هوش دار وباش ثابت   حضـور مـقـتـدای راه بـیـنـی

ایضاً

زیمنـت می‌پرد ای دلربا روح   به‌اصل‌خویش‌هر شام‌وصبا روح
ایـا سلـطان عالـم محیـی جان   زتو یابیده است باخودصفا روح
تویـی از بـاغ عرفان لالهٔ گـل   زتو دارد چـو بلبل صد نوا روح
زشفقت گرنظر سازی به‌سالک   از ایـن زنـدان تن یابد رها روح
ز فرقت گرچه بوده زار ورنجور   زفیضت‌یافت‌باخودهم‌شفا روح
چو مرغ نیم‌بسمل می‌طپد دل   بـرای آرزوی آن لـقـا روح
بر جان ثابتا گـو این سخـن را   بـه سوی آشیـان هردم زمـا روح

ایضاً

دلم مشتـاق روی آن جنـاب است   فراقـش سوختـه جـانم خراب است
کسـی آرد پـیـامـی ز آن دیـارش   ورا از حضرت حق صـد ثواب است
چـو نـوشیدم میـی از جام فیضش   دلم مخمـور مسـت آن شـراب است
چنان مست و خرابم کرده عشقش   گـهی میـل دلـم چنگ ورباب است
که مـن تشـنـه لبـم آبـم نمایـنـد   به غیـر درگهـش آن‌هـا سـراب است
کسـی کـه تابـع شرع رسول است   حیـات سرمـدی حکـم کتاب است
مـده از دسـت ثابـت دامـن پـیـر   که بی‌شاه زمان حالـت خـراب است

فهرست منابع

أبو زيد عبدالرحمن بن محمد بن مخلوف الثعالبی، **الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن**، المحقق: الشیخ محمد علی معوض والشیخ عادل أحمد عبد الموجود، دار إحیاء التراث العربی، بیروت، الطبعة الأولی، ۱٤۱۸ هـ.

أبوالعباس أحمد بن محمد الحسنی الأنجری الفاسی الصوفی، **البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید**، المحقق: أحمد عبدالله القرشی رسلان، الدکتور حسن عباس زکی، القاهرة، ۱٤۱۹ هـ.

أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل العسقلانی الشافعی، **فتح الباری شرح صحیح البخاری**، قام بإخراجه و صححه و أشرف علی طبعه: محب الدین الخطیب، دارالمعرفة، بیروت، ۱۳۷۹هـ.

أبو عبدالله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد الشیبانی، **مسند الإمام أحمد بن حنبل**، المحقق: شعیب الأرنؤوط، عادل مرشد و آخرون، مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولی، ۱٤۲۱ هـ.

أبوداود سلیمان بن الأشعث الأزدی السِّجِسْتانی، **سنن أبی‌داود**، المحقق: محمد محیی‌الدین عبدالحمید، المکتبة العصریة، بیروت.

ابن ماجة أبوعبدالله محمد بن یزید القزوینی، **سنن ابن ماجه**، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقی، دار إحیاء الکتب العربیة، فیصل عیسی البابی الحلبی.

أبو عبدالرحمن أحمد بن شعيب بن على الخراسانى النسائى، **سنن النسائى،** تحقيق: عبدالفتاح أبو غدة، مكتب المطبوعات الإسلامية، حلب، الطبعة الثانية، **١٤٠٦ هـ .**

أبوداود سليمان بن داود بن الجارود الطيالسى البصرى، **مسند أبى داود الطيالسى،** المحقق: الدكتور محمد بن عبد المحسن التركى، دار هجر، مصر، الطبعة الأولى، **١٤١٩ هـ .**

أبوالحسن نور الدّين على بن أبى بكر بن سليمان الهيثمى، **مجمع الزّوائد و منبع الفوائد،** المحقّق: حسام الدّين القدسى، مكتبة القدسى، القاهرة، **١٤١٤ هـ .**

أبوالحسن عبيد الله بن محمد الرحمانى المباركفورى، **مرعاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح،** إدارة البحوث العلمية و الدعوة و الإفتاء، بنارس الهند، الطبعة الثالثة، **١٤٠٤ هـ .**

ابو نعيم احمد بن عبدالله بن احمد بن اسحاق بن موسى بن مهران الاصبهانى، **حلية الاوليا،** السعادة بجوار محافظة مصر، دار الكتب العلمية، بيروت، **١٤٠٩هـ .**

ابوعبدالله احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد الشيبانى، **العلل و معرفة الرجال،** وصى الله بن محمد عباس، دار الخانى، الرياض، الطبعة الثانية، **١٤٢٢هـ .**

أبوالقاسم الطبرانى، **المعجم الكبير،** المحقّق: حمدى بن عبدالمجيد، مكتبة ابن تيمية، القاهرة، الطبعة الثانيّة.

إسماعيل حقى بن مصطفى الإستانبولى الحنفى الخلوتى، **روح البيان،** دار الفكر، بيروت.

أبو عبدالله الحاكم محمد بـن عبـد الله الطهمـانی النیـسابوری المعـروف بـابن البیـع، **المستدرک علی الصحیحین،** تحقیق: مـصطفی عبـدالقادر عطـا، دار الکتـب العلمیـة، بیروت، الطبعة الأولی، **١٤١١** هـ.

أبو بکر البیهقی، **شـعب الإیمـان،** حققـه و راجـع نـصوصه و خـرج أحادیثـه: الـدکتور عبدالعلی عبدالحمید حامد، مکتبة الرشد للنشر والتوزیع بالریـاض، الطبعة الأولـی، **١٤٢٣** هـ.

ابن حجر عسقلانی، **منبهات ابن حجر عـسقلانی،** حـاجی عبـدالخالق ـ فـضل مالـک تاجران، کتب خانه رحمانیه، پیشاور.

ثقة الدین، أبو القاسم علی بن الحـسن بـن هبـة الله المعـروف بـابن عـساکر، **معجـم الشیوخ،** المحقّق: الدکتورة وفاء تقـی الـدین، دار البـشائر، دمـشق، الطبعـة الأولـی، **١٤٢١** هـ.

جلال الدین السیوطی، **مفتاح الجنة فی الاحتجاج بالسنة،** الجامعة الإسلامیة، المدینة المنورة، الطبعة الثالثة، **١٤٠٩**هـ.

حضرت امام ربّانی مجدّد الف ثانی، شیخ احمـد فـاروقی سـرهندی، **مکتوبـات امـام ربّانی،** مکتبة القدس، پاکستان، **١٣٣٤** هـق.

حضرت مولانا غوث محمّد صاحب نقشبندی مجـدّدی، **طـریقـة الرّاشـدین و حجّـة المسترشدین،** به سـعی و اهتمـام سـیّد عبـدالله نقـشبندی مجـدّدی، خواجـه عبـدالله انصاری، تربت جام، چاپ اوّل، **١٣٨٦** هـش.

زین الدین محمد الحدادی، **فیض القدیر شرح الجامع الصغیر**، المکتبة التجاریة الکبری ، مصر، الطبعة الأولی، **١٣٥٦هـ** .

شاه عبدالعزیز محدث دهلوی، **فتوای عزیزی**، کتابخانه رحیمی دیوبند.

عبدالله بن محمد الغنیمان، **شرح کتاب التوحید من صحیح البخاری**، مکتبة الدار، المدینة المنورة، الطبعة الأولی، **١٤٠٥ هـ** .

علی بن (سلطان) محمّد، أبوالحسن نورالدّین الملاّ الهروی القاری، **مرقاة المفاتیح شرح مشکوة المصابیح**، دار الفکر، بیروت، الطبعة الأولی، **١٤٢٢هـ** .

عبدالکریم بن هوازن بن عبد الملک القشیری، **لطائف الإشارات**، المحقّق: إبراهیم البسیونی، الهیئة المصریة العامة للکتاب، مصر، الطبعة الثالثة.

عبدالرحمن بن ابی بکر، جلال الدین سیوطی، **جامع الاحادیث**، حسن عباس زکی.

عبدالرحمن بن ابی بکر، جلال الدین سیوطی، **الحاوی للفتاوی**، دارالفکر للطباعة و النشر، بیروت، عام النشر **١٤٢٤هـ** .

علاء الدین علی بن حسام الدین القادری الشاذلی الهندی، **کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال**، المحقق: بکری حیانی و صفوة السقا، مؤسسة الرسالة، الطبعة الخامسة، **١٤٠١هـ** .

محمد ثناءالله المظهری، **التفسیر المظهری**، غلام نبی التونسی، مکتبة الرشدیه، الباکستان، الطبعة **١٤١٢هـ** .

محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاری الجعفی، **صحيح البخاری**، المحقق: محمد زهير بن ناصر الناصر، دار طوق النجاة، الطبعة الأولی، **١٤٢٢**هـ .

محمّد بن عيسی بن سَوْرة بن موسی بن الضحاک الترمذی، **سنن الترمذی**، شرکة مکتبة و مطبعة مصطفی البابی الحلبی، مصر، الطبعة الثانية، **١٣٩٥** هـ .

محمد أنور شاه بن معظم شاه الکشميری الهندی، **العرف الشذی شرح سنن الترمذی**، تصحيح: الشيخ محمود شاکر، دار التراث العربی، بيروت، الطبعةالأولی، **١٤٢٥** هـ .

محمد بن اسماعيل بن ابراهيم بن المغيرة البخاری، **صحيح الادب المفرد للامام البخاری**، دار الصديق للنشر و التوزيع، الطبعة الرابعة، ١٤١٨هـ .

مسلم بن الحجاج أبو الحسن القشيری النيسابوری، **المسند الصحيح المختصر بنقل العدل عن العدل إلی رسول الله صلی الله عليه و سلم (صحيح مسلم)**، المحقق: محمد فؤاد عبدالباقی، دار إحياء التراث العربی، بيروت.

اختتامیه

از رحمت و لطف بی‌منتهای حضرت حق سپاسگزارم که توفیقات او مایهٔ حیات و حرکت‌های ظاهری و جوشش‌های باطنی این حقیر گردید و توانستم باری دیگر به تصحیح و چاپ این کتاب گران بها بپردازم.

بر اهل بصیرت مخفی و پوشیده نیست که بعد از کلام حضرت عزّت ﷻ و حدیث حضرت رسالت ﷺ هیچ سخنی از سخن اولیای خدای تعالی و مقرّبان درگاه بزرگ‌تر و هیچ نکته‌ای از نکات شریف ایشان بهتر نیست؛ امید است این کتاب، که سرشار از کلام الهی و حدیث نبی اکرم ﷺ و سخنان اولیای الهی است، مورد توجّه و عنایت جوینده گان راه حق و حقیقت قرار گیرد.

از آنجایی که بنده در معرض خطا و اشتباه است، اگر برادری اشتباه و یا کمبودی مشاهده کرد، به شیوهٔ عفو و احسان این فقیر را به آن آگاه کند. امید است که خداوند ما و آنان را در زمرهٔ نیکان و مقرّبان درگاه خویش قرار دهد و ما را از زمرهٔ غافلان و متعصّبان و اهل شرک و تردید قرار ندهد.

و ما توفیقی الّا بالله علیه توکلت و الیه انیب

ربّنا تقبّل منّا انّک انت السّمیع العلیم

خادم خانقاه مشایخ کبار

سیّد عبدالله نقشبندی مجدّدی

مجموعه کتاب‌های منتشر شده به شرح زیر است:

۱) طریقة‌الرّاشدین و حجّة‌المسترشدین

۲) حجّة‌السّالکین فی ردّ‌المنکرین

۳) سراج العارفین فی تراکم ظلمات المنکرین

٤) مقامات حضرت خواجه نقشبند رحمه الله

٥) احکام حج در مذهب حنفی و معارف الحرمین

٦) مجموعه اشعار بی بی مستوره

۷) احکام حج و عمره در مذهب حنفی

۸) آداب سلوک و نغمهٔ عشّاق

۹) آداب الاصحاب

۱۰) ادعیة الشّفاء من شمس العرفاء

****

ضمناً کتاب **شرح مکتوبات حضرت امام ربّانی، مجدّد الف ثانی** رحمه الله با ویرایش جدید به زودی به چاپ خواهد رسید.

ای سالکان! زهد و قناعت را پیشه خود سازید، ایثار و فداکاری را سرلوحه ی زندگی خود قرار دهید، هرگز کبر و غرور به خود راه ندهید، بر نفس خود مسلط باشید؛ دیگران را همیشه بر خود ترجیح دهید، صحبت و مجالست با نیکان خدا را وظیفه خود بدانید. مسلمانان را به نیکی یاد کنید، بر هیچ کس عیب نگیرید و از کسی غیبت نکنید، از ایجاد خلاف بین آنها بپرهیزید

به اهتمام سید شمس الحق نقشبندی مجددی رحمه الله

قیمت: ۸۰۰۰ تومان